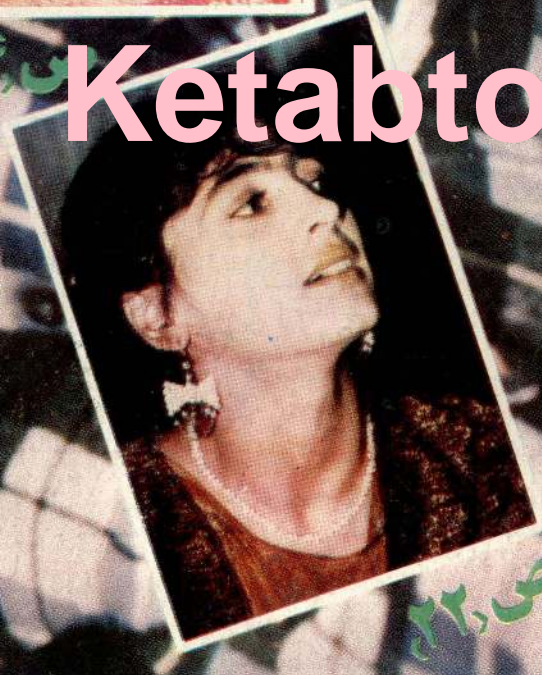
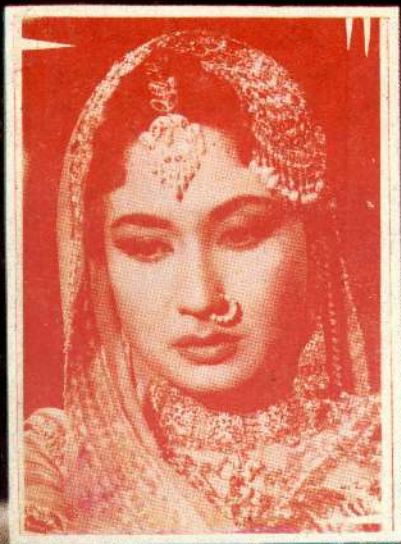


سپاروون

شماره ششم ماه خنک ۱۳۲۰ - مطابقتی ربيع الاول ۱۴۱۴
مطابقتی سپتمبر ۱۹۹۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۹



Ketabton.com

سلسله و روایات

در تنظیم شماره های سلسله شماره (۴۶) فراموش شده بود لطفاً
آنرا تصحیح بدارید لذا تکرار شماره (۴۹) نا درستی شماره هلی
قبلی را مرفوع مینماید .

شماره ششم ، ماه منبله ۱۳۲۰ سال چهارم شماره سلسله ۴۹

بناسرت میلاد حضرت محمد

اوه آنکه دنیا را تسخیر
می کند ، من آید ، آواز " حرا "
من آید و در کعبه نماز می گذارد
اوه آنحضرت آن گرامی بزرگوار
که در قلبه ها حادارد ، من -
آید تا بشریت را به سوی خدا
بهنمائی کند .

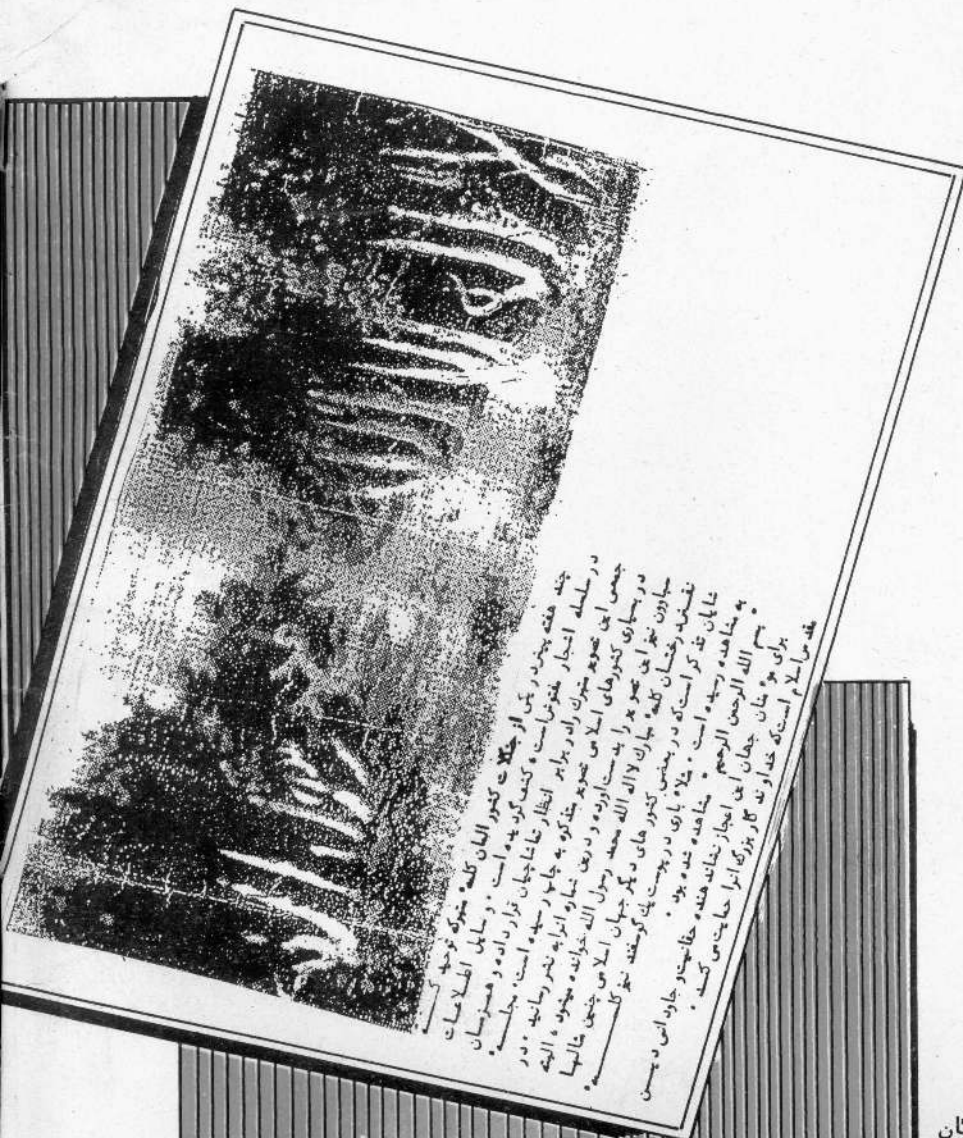
آدن - جاری و مدام صدای
محمد در هنگام تولد هر کس در
سلمان با تکرار کلمه " تو حید "
تکرار میشود ، چرا که محمد پیا -
میر همیشه حادارد آن است .

آنحضرت فرموده است :
کسی که اندو من را از برادر -
مومنان بزداید ، خدا و عفتار
اندوه از کند و در تمام آخرت
بر میدارد و بار آنحضرت می -
گویند :

هیچ خانه می نزد خدا
مورد غضب واقع نشود جز خانه
می که با طلاق و بران گردد .
محمد (ص) برگزیده باری گفته
است :

بهترین خیریکه در دل قرار
می گیرد یقین است . و باز گفته
باین سو مشورت مکن که راه را -
برایت تنگ می گرداند .

آیا این توضیح بود رس های
اوبرای همیشه برای ما مومنان
در سر زنده گی نیست ؟



نظریات به نویسنده کان
متعلق است مطالب رسیده
مسترد نمیشود

فشارهای عصبی چیست

صفحه ۲۰۰

در شهر مولانای عشق

صفحه ۱۰۰

دستی جبینی مرت

مخ ۲۶

کشتزار سوخته

صفحه ۴۴۰

سریال دکوندی زوی را دیدیم و ...

صفحه ۱۸۱



هدیه های

سینمای

سینما



صفحه ۱۴

در شماره آینده مطالب ذیل را بخوانید

سلسله اختصاصی نظریات درباره آزادی و دموکراسی -

ظاهر هویدا به شناخت دیگر که چگونه است .

مصاحبه با هما و اکبر نیکزاد :

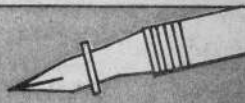
تست جالب روانشناسی .

وده ها مطلب جالب و خواندنی دیگر .



خدایا! دعایم را استجاب کن

صفحه ۳۲۰



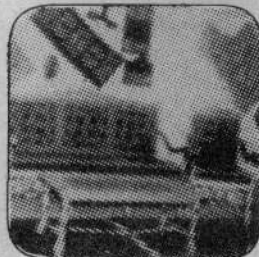
گلزار

مصاحبه گلزاره
رقاص معروف و هنرمند تاجکستان
را در این شماره بخوانید

صفحه ۲۳۰

SABAWOON
Monthly Magazine of
Journalists Union of
Afghanistan
Editor-in-Chief
Dr. Z. Tanin
Assistant
M. A. Maroof
Add:
Block 106, 3rd Microrian
Kabul — Afghanistan

مدیرمسئول: دکتر زاهد تانین
پلانون: ۲۵۱۰
نماینده: محمد آصف معروف
پلانون: ۶۲۷۵۲
سرگرمسول: ضیاء عیاشی
نشریه اتحادیه ژورنالیستان
خطاط: کبریا میر و محمدنیم
نیکزاد
گسرافیک: نورمحمد ورفیه
عکاس: شجین گل
تایپ: محمدجبهه، خواجسه
مرزا محمد و زلمی بیوی.
همکاران چاپ: محمد ظهیر
(لفوری)، عبدالله و عبدالله
آدرس: مکتب روایان سوم،
بلاک (۱۰۶) ۸ دماغانستان
پانک
کابل - افغانستان



صنایع دستی ما

در چرخ حال است صفحه ۳۶

ارزمینه

و ارزمان

مبارزین ضد
صداع دین
اسلام را
پذیرفتند



آب بحیره کسین رو به افزایش است

سطح آب بحیره کسین بطور
دایمی سالانه از ۱۰۰-۱۰۵ سانتی
متر رو به افزایش است.
این افزایش آب به مناطق
ساحلی ایران خساره وارد میکند.
قنچه درودیت گیلان،
ایران بیش از سه هزارخانه
و هزاران هکتار زمین زراعتی
مورد تعدید فرورفتن به زیر
آب قرار دارد.

آرزوهای من

رئسه گریچف که اینک بعد
از شکست یک کودتا در شوروی
دوباره در کنار شوهرش ایستاده
رئیس جمهور شوروی را صمیمانه
درکار هایش یاری می رساند بر-
علاوه او به نوشتن کتاب نیز می -

پردازد. در این نزدیکی ها کتابی
تحت عنوان (آرزوهای من) اثر-
رئسه گریچف از طرف مؤسسه نشر-
اتی نووستی با تیراژ نهاد از چاپ
برآمده که از پر فروش ترین کتاب-
های شوروی پشیش بینی میشود.

از سال ۱۹۷۶ به این طرف
سطح آب بحیره کسین ۱۷۲
سانتی متر بالا رفته است.
دانشندان به این عقیده
اند که امکان دارد سطح آب
بحیره کسین هرگز نیز افزایش یابد.
چندی قبل هنگام وقوع
طوفان در بحیره کسین به پنج
متره ایران خسارات نهادی وارد
گردید و ۸۴۵۰ فامیل از خانه
های شان به محلات صون نقل
مکان نمودند.

به اساس گزارش آژانس
مطبوعات نووستی آنگونه که
تحقیقات دانشندان ایرانی
نشان داده ارتقای دایمی آب
بحیره کسین ناشی از آب شدن
برف در سایهها و زلزله هاء
تغییر شرایط اقلیمی و سطح زیر
آب بحیره می باشد.

پنجصد نفر از مشهورترین
نظامی امریکا و کشورهای اروپا،
پای غربی که در ترکیب نیروهای
چندین ملت در خلیج فارس
شامل بودند دین اسلام را
پذیرفته اند.
آنها چندی قبل بعد از آنکه
مراسم حج را از تلویزیون مشا-
اهده کردند، به این کار اقدام
نمودند.

مطابق اصول دین اسلام
باید آنها نامهای جدید اسلام
می گذاشته شد که اکثریت آنها
نام حضرت محمد (ص) را -
انتخاب کرده اند.
این خبر در روزنامه (اسلام)
که در پاکو به چاپ می رسد،
منتشر گردیده است.



حزب رستاخیز اسلامی

هایی محلی از جمله اشخاص با -
انورته درخش دین انتخاب
می گردد در ترکیب این شورا
هفته نفر شامل اند *

دعائت می نماید • فعال ترین
بخش های این حزب در آسپای
میان و مناطق قفقاز وجود دارند
در سکو ارگان مرکزی این
حزب روزنامه لال وحدت را
منتشر می کند :

ستراتژی حزب رستاخیز
اسلامی را شورای علمای طرح می -
نماید • این شورا توسط سازمان

در سال ۱۹۹۰ در شوروی
حزب رستاخیز اسلامی به نفع -
یت آغاز نمود • این نخستین
حزب سراسری اسلامی در شوروی
می باشد که مرکز آن در مسکو و
ساختار های سازمانی آن در
آسپای میان ، قزاقستان ،
بخترابو پای شوروی و سایر

ایران و شوروی خط السیر قطار

آهن جدید را فعال می سازند

به یودی خط السیر
جدید قطار آهن باکو - تبریز و
باکو - تهران افتتاح خواهد
شد • این مطلب را امر خطوط
آهن آذربایجان به خبرنگار
آژانس اطلاعاتی نووستی اسپراز
داشته است • موافقه میسوط
به خط السیر جدید قطار آهن
مان شوروی و ایران تپلا به امضا
رسیده بود *

ایران ملکه

زنبور عسل

خریداری نمود

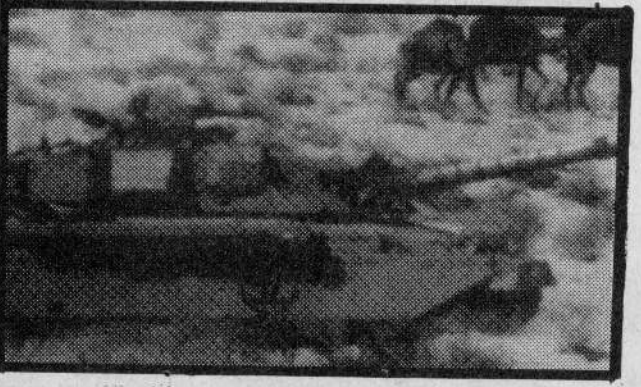
ایران ۴۰ الی ۱۰۰ هزار
ملکه زنبور عسل را از شوروی خرید
یداری نموده است • این اولین
بار است که شوروی چنین مقدار
زنبور عسل را به خارج کشور صادر
میکند *

ایران در گذشته دین زمین
از خدمات شرکت های اروپایی
مستفید میگردد ، اما این -
مقداری نهاده از حد زنبور های
عسل اروپایی بافت آن گردید تا
از خریداری آن صرف نظر نماید
به اساس گزارش آژانس نووستی
وستی • یکی از علل توجه به
سوی ملکه های زنبور عسل شوروی
این است که آنها برای -
شرایط کوه ها آماده اند *

خسارای اقتصادی کشورهای عربی از جنگ خلیج فارس

خسارات اقتصادی تمام کشور
های عربی در نتیجه جنگ خلیج
فارس بالغ به ۴۳۸ میلیارد دلار
گردیده است *

این رقم توسط کارشناسان
عربی افشا گردیده است • دو -
صد و چهل میلیارد دلار به
کویت ، یکصد و بیست میلیارد
دلار به عراق ، شصت و چهار
میلیارد به عربستان سعودی
۲۱۵ میلیارد به مصر ، دو میلیارد
به اردن و ۵۰۰ میلیارد
به یمن اسپرسیده است *

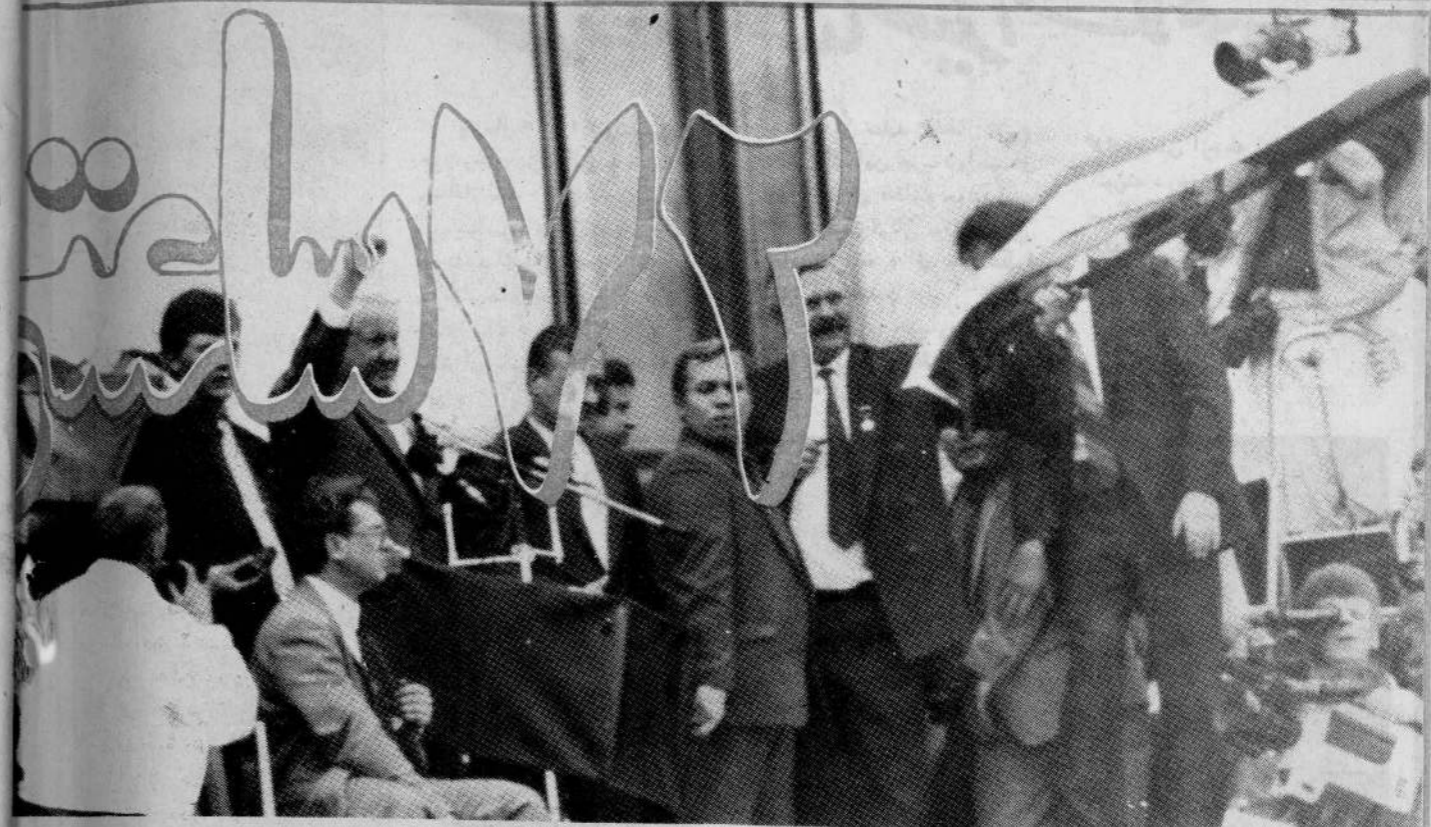


ما فی باب اندونزی با مقامندی نیشامید

کوکار در مناطق شمالی و بعداً
در ولایات جنوبی کشور و سخت
یافته است • در دو سال اخیر در
اندونزیها (۲۰۰) هکتار زمین
تحت زرع بوته های جواد مخدره
کشف و مقدار ۱۲ تن چرسید -
ست آمده است *

پانزده سال اخیر تعداد
دین مواد مخدره در اندونزی -
نه تنها پانزده بار افزایش یافته
و بالغ بر (۸۰۰۰۰) نفر گردیده
است •
به عقیده مقامات اندونزیها
در آغاز سال های ۱۹۸۰ مزارع

کابل ساجد که جهان را تکان داد



یلتسن جسورانه رهبری مقاومت در برابر سوسیالیست ها را به عهد نگرفته.

به یک قرن مشعلداران پشه های این حزب بوده است شدند. ظاهراً از عقب مانده ترین تلویزیون ایران خواست ها چیزی بیش از امواج احساسات چند نماینده لیبرال تلقی نمیشد. بعضی ها فکر می کردند که "نه" حزب کمونیست آنقدر رها ضعیف نیست که آن را بتوان با چند پیشنهاد مخالفین از صحنه برداشت. مخالفین با ۱۵ میلیون عضو و با نفوذ و سهم در تمام دستگاهاها - کمیته

نه یک اکت ساده و نه یک هیجان پیروز مندانه، بلکه یک حرکت تاریخی بود. بدینگونه روسیه بر ارکان عظیم قدرتی که با انقلاب اکتوبر در ۱۹۱۷ پدید آمد، خط بطلان کشید و به یک عصر خاتمه داد. عصر انقلاب سرخ کمونیستی که به وسوله بلشویک ها تهدید ابگذاشته بود. در موکرات ها به ترتیب خواستار انحلال حزب کمونیست ملی نمودن در این راهی های آن و قطع نشریات روز نامه آن پروا داد که طی نزدیک

پیش می کشیدند. ۱۰ جلسه پارلمان روسیه و روز بعد مینتنگه یک صد هزار نفری در ماسکو به محل تبارز این خواستها تبدیل شده بود. پرچم سرخ کمونیستی با پرچم قمر سیاه روسیه با هم آورده شود و به جای آن پرچم سه رنگ روسیه تزاری به اهتزاز درآید. این نهاد در پارلمان روسیه پذیرفته شد و چند لحظه بعد عمده شاهد برافراختن پرچم روسیه تزاری بر فراز ارکان عالی قدرت در این جمهوری بودند. این

هنگامی که میخائیل کوبا - چف رهبر نجات یافته شوروی ساعت ۳ صبح از پله های هواپیما در میدان هوایی نوکو واپا - نهدن میشد آثار خسته گی عمیق از سهوا پیش پیدابود. در تاریخ شوروی این اولین بار بود که رهبر برکنار شده با معاذ پر صحنی "باتکبه براراده" مردم صلاحیت قانونی خود را دوباره بدست می آورد. اما گریچف را آتانی عهد تا "نجات" دادند که دستاثر تلقی نمیشدند. همان وقایع سابق که نه به او بلکه به رئیس جمهور یلتسن باور داشته و در میا رزه د شوار علیه کمونیست های محاذ فظه کارراه درازی را یکجا طوسی نموده بودند.

دموکرات ها با برگشت رئیس جمهور بوشترازا و موقف خود را در افکار عامه تحکم بخشیدند. آنها به مردم حالی می کردند که: یاران گریچف علیه او توطئه کردند و ماتو طئه را سرکوب نمودیم. نه برای آن که قدرت را بدست آوریم، بل برای آن که دموکراسی را نجات دهیم. پیروزی همیشه سرور نشاط و بالا خره احساسات را به بار می آورد. دموکرات ها روز ۲۱ - امد ۲۲ اکتبر را با شور بزرگ آغاز نمودند. پیروز مندان در میان امواج احساسات خواستهای شان را یکی پی دیگری



یک روز نالت انگلیسی گفت: یک بختی گد با حیف در حال حاضر این است که مردم ارزش او را نمی دانند.

نوشته دو کتورف هر طنین

همزمان کودتای ناکام در اتحاد شوروی و پیروزی بر آن (۱۹۱ تا ۲۵ اکتبر - ۱۹۹۱) مدیرمسئول مجله "سیا وون" همراه با یک عده ژورنالیستان افغانی در ماسکو اقامت داشت. وی در بازگشت به وطن گزارشی و تحلیل جریمان کودتا و انقلاب ۲۲ اکتبر را که به پیروزی دموکراسی در شوروی انجامید، گام به گام از راه اخبار منقحه به نشر سپرد. از آن جا که مجله "سیا وون" خواننده گان ویژه خود را در ونیز به خا صران که این مطلب جالب و مهم به وسعت و فراختای بیشتر به دسترس خواننده گان و هلاقه مندان فرار گرفته باشد، اینک قسمت دوم گزارشهای مذکور را بدون هیچ تزئید و تصرفی به نشر میسپارد.



۷۲ ساعتی که جهان را تکوان داد

در مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گورباچف عصر همان روز از تلویزیون بیون شوروی پخش شد و نیز این حدس و گمان تعویضی گردید که پیروزی دموکرات ها مساوی به عقب بردن حزب کمونیست نیست. گورباچف از "صداقت صفوف کومونیست ها" سخن گفت و در حلقه رجمی هم صرف به دو عضو بیوری سیاسی اشاره کرد که به طرفداری از کودتا اعلامیه می ندادند. میخائیل گورباچف به مثابه یثانه شخصیت صحنه حاضر سیاست شوروی از وفاداری به ایدئیسال های سوسیالیستی سخن گفت. اما فردا وقتی گورباچف در تریبون پارلمان روسیه در برابر نماینده گان جمهوری روسیه قرار گرفت و با تصمیم رئیس جمهور یلتسن در مورد معطل فرار دادن فعالیت های کمیته مرکزی حزب کومونیست شوروی و قطع نشرات روزنامه پروادا اوسا پیروز نامه های وابسته به کمونیست ها مواجه شد. در این حان گورباچف بی آنکه آهی بکشد به شاهد پاسوف چنین تصامیم پرخشس مبدل گردید. به نغمه رسید که دیگر صفحه کاغذ روز خورده است طی چند ساعت به دفاتر کمیته مرکزی حزبیکه از کودتا پشتیبانی نموده بود، مهر زده شد و پروادا اجازه نشر شماره فردا را نیافت و گورباچف اعلامیه می را در مورد استعفا از مقامش به حیث منشی عمومی و عضو کمیته مرکزی حزب به آگاهی عام رساند. قابل تصور نبود که حاکمیت هفتاد و چهار ساله کومونیستی طی چند ساعتی درهم بشکند.

پیروز مندانه که در دفتر دموکراسی را در دست داشتند مردمان عادی بودند که از خانه های شان به جاده ها ریختند و با دستهای خالی در برابر تانکها ایستادند. حزب کومونیست

است. پیروزان که گورباچف پایه کرملین بگذارد مرکز قدرت با مقاومت دموکرات ها علیه کودتا به قصر سپید روسیه انتقال یافته بود و اکنون گورباچف صرف یک انتخاب داشت: چون حق

یستهای مانند شوارب ناسازی ویا کوفلیف این جا و آن جاعلیه او ایراد نمودند و حتی ویرا به خاطر اتنا به کومونیستها مفسر کودتا شناختند. به گفته یک ژورنالیست



را اشتباهات خود تریه ورطه انداخت: پشتیبانی خاموشانه از کودتا سکوت سه روزه در برابر اعمال پوچست ها و عدم درک واقعیت های زمان اینها همه به رئیس جمهور یلتسن و پارلمان و امکان داد تا در صدور فراموشی شان برای انحلال حزب و نشرات آن لحظه می تردید به خود راه ندهند.

با پیروزی بر کودتا بحران قدرت در شوروی وارد مرحله جدید شد. با برگشت دوباره به کرملین میخائیل گورباچف متوجه شد که در اطرافش از یاران دیروز کسی باقی نمانده

با پیروز ماندن است پس پست های کلیدی را باید به کسانی سپرد که "مرکز قدرت" برایش توصیه میکنند و به همین گونه صدراعظم روسیه سرپرستی صدرت شوروی را به عهده گرفت و کاندید های یلتسن یکی پس دیگری اداره ماشین نظامی شوروی مانند ارد و یو-لین را به عهده گرفتند و گورباچف چون رئیس جمهور تنها ماند و شاید هم یاد لاسردی و خشم به سخنان گوش فرا داد که دوستان دیروزی اش یعنی سنتر-

اشوروی میخائیل گورباچف در اهمیت دوگانه قرار گرفت: اولاً در جای پیروز ماندن در کنار یلتسن و دیگران و زیرا اگر گورباچف نمی بود به خواست کودتا چنان در مورد استعفا نامه خود تن در میدهد پیروزی دموکرات ها کارشکلی بود. ثانیاً در موقعیت کسانی که به خاطر شور و نشاطی ها باید جوابده باشند. خود را اعتماد گذشته به کودتاچیان اکنون از تقصیر خویش سخن میگوید و دل طرف نظرات بین عوامل زنده کسی این شانس را از رئیس جمهور

گورباچف گرفت تا در تصامیم خویش امروز آزادانه عمل نماید. دموکرات ها نیز سیاستگران بدی از کار در نیامدند. آن ها به خوبی محاسبه نمودند که گرفتاری کودتاچیان کافی نیست در اولین فرصت باید عقب گاه آن را ضربه زد: حزب کومونیست نشرات آن وقت ج. ک. پ. اعتراف علیه ک. ج. پ. از همان شام ۳۱ اسد یا ۲۲ اگست آغاز شد. هزاران تن در میدان در ژینسکی به عمارت سازمان جاسوسی شوروی که یکی از مخوف ترین سازمانهای جاسوسی جهان به شمار میرفت حمله بردند. در برابر عمارت ک. ج. پ. مجسمه فلپ در ژینسکی بنیان گذار سازمان جاسوسی شوروی بنام چکوست ها که بالاخره نام ک. ج. پ. کمیته دولتی امنیت را بخود گرفت با بلدوزرها به زمین زده شد. روز ۲۳ اگست هنگامیکه از میدا در ژینسکی - میدانیکه مردم شوروی زمانی از ترس ک. ج. پ. باز آن عبور نمی توانستند و حتی همگان خارج می ترسیدند که در برابر شان می فهمیدند که در برابر شان مرکز چه سازمان ترسناکی قرار دارد، دیدن نمودیم به تنهاستون سنگی را که مجسمه تادیشب بر آن ایستاده بود تماشا کردیم. در سنگیایه مجسمه بنیان گذار ک. ج. پ. نوشته بود: جلال فلپکم شر! این همان فلپکم در ژینسکی است که پدر جاسوسی سخن خوانده می شود. فقط مجسمه در ژینسکی پارچه پارچه نشد و مردم به تاریخ سازمان



امنیتی شوروی که مشت سنگین آن از هر قلب و از هر خانه می گذشت چله پای صاه می کشیدند. ک. ج. پ. یکنار دوی مجسمه جنگی را اختیار داشت. قوای سرحدی را کنترل می نمود و تعداد کارمندان رسمی آن به ۷۰۰ هزار نفر می رسید. از ک. ج. پ. حالا عمدتاً یک نام ماند است و دموکرات ها پیش از همه برکناری رهبران و سازمانده می مجدد آن را به مثابه یک اداره امنیت که حاضر بر سر همه و کنترل تمام زنده گی نباشد تقاضا نمودند. چیزی که امروز آغاز یافته است. ملت شوروی با پیروزی دموکراسی شمشیر دموکراسی سازمان امنیت را از فراز سر خود به دور افکند. ک. ج. پ. رفت و ترس از آن دایل شد. یک ژورنالیست شو روی گفت: "ضربه به ک. ج. پ. بزرب گریه دستاورد انقلاب ۱۲ اگست

است رهبران ک. ج. پ. عهده ترین سازمانده کودتای ۱۹ اگست بودند. طی دهه های قدرت شوروی قهرمان سازی با هنر مجسمه سازی پیوند نزدیک داشت. هزاران مجسمه کوچک و بزرگ پیرا زسالهای انقلاب اکتوبر چهره های انقلاب کومونیستی و جنگ میهنی را در ذهنیت عامه جاگزین می نمود. اما اکنون جنبش مردم راه ناپدید کردن بسیاری از این مجسمه ها را در پیش گرفته است. همزمان با برداشتن مجسمه در ژینسکی گروه های مردم میخواستند تا سایر مجسمه های رهبران اکتوبر بر آرد را بسوزانند. دیگر فرو افکند اما شاروالی ماسکو از شهریان تقاضا نمود تا خونسر دی نشان داد و کاری نکنند که آثار با ارزش هنری قربانسی

احساسات سیاسی گردد. بر عهده مردم شروع نمودند تا در پای مجسمه شاعرهای مظلوم خود را بنویسند. در پای یک مجسمه کارل مارکس نوشته شده بود: "مارکس! مرا ببخشید! یلتسن و طرفداران وی همزمان با هجوم به حزب کومونیست سازمان امنیتی و مقامات عالی ارد و در کنار بستن دروازه های نشرات وابسته به حزب کومونیست در ارگان عمده نفوذ کومونیست ها برافکارنامه یعنی تلویزیون مرکزی و آژانس تاس حمله نموده و روسای آن را برنار ساختند. آنها هیچنان در نخستین روز پیروزی، رئیس جمهور گورباچف را از اقتصاد به وزیرخا رجه آقای بسمورتیخ که به نشر دموکرات ها خاموشانه با کودتاچیان همکاری داشت، بر حذر داشتند. بدینگونه پیروز ماندن دموکرات طی سه روز بعد از پیروزی (۲۲ تا ۲۴ اگست) سه هرم عهده قدرت یعنی نیروهای مسلح و وسایل اطلاعات جمعی و ارگان سیاست خارجی از دست کومونیست ها خارج شده و هنگام اقامت در ماسکو در جریان سه روز بعد از پیروزی برکودتسا چنین به نظر می رسد که کشمکش نوب بر سر قدرت وضع را در مسیر بسیار مهم قرار داده است. در یک مهز مدور تلویزیونی نمایندگی بی از روز نامه دموکرات ها بنام "کورانت" عاف و ساده پیشنهاد کرد که در برابر گورباچف در راه باقی مانده است: استعفا یا مبدل بقیه در صفحه (۹۰)

امروز سفر با بومسنگه ۷۲۲۷ فاصله یکساعه راه پیاده میدان پایتخت و بلخ را تا چهل دقیقه کوتاه ساخته و انسان مسافر را به پرنده می مانند می سازد که مجبور نیست حد اقل یک پام تا غام با عبور از ارتفاع سالنگه سفر کند. وقتی هوا پیمایال گرفت پایتخت و از هوا پیمایا تمامای خاص داغت شهر و خیلی به هم چسبیده و خانه های به هم بغل داده حکایت قدیمی صمیمیت مردمان قدیم را به یاد میاورد و که خانه های شان با هم بود و دروازه بی برآی ورود داشت همسایگی و همپربانی بود. آنان همدیگر را نمی کشند و اگر ضرورت میشد بخاطر هم تا حد کشتن قربانی میدادند اما حالا ؟

نشست

پسودن پل هوایی در چهل دقیقه و خیلی هم ساده مسر نمیشود و زور زور لا زم دارد تا پس از زحمت فراوان تکست بدست آوری و سپس لا اهل برای پروازی که ساعت یک بعد از ظهر صورت میگردد و صبح وقت به ۷ بجه در برابر سپاهان تلا شی دست به ادب و احترام ایستاده باشی و فقط فاصله پوسته انبوشی و ترمینل که کمتر از یک کیلو متر است و دو ساعته راه است. اگر بار و بسته باشد مبلخی هم به همراه و تا آنکه به شهر مزار شریف برسی و معجزه را تماشا کنی که یک هوا پیمای مسافر در یک بن ۳۰۳ با مال و آل باید به شهر بروند. به کسی چی که مسافر چی حال را از سر می گذراند و اما برای مسووب این مقامات و تیز رفتار اما نه است.

در شهر دعا

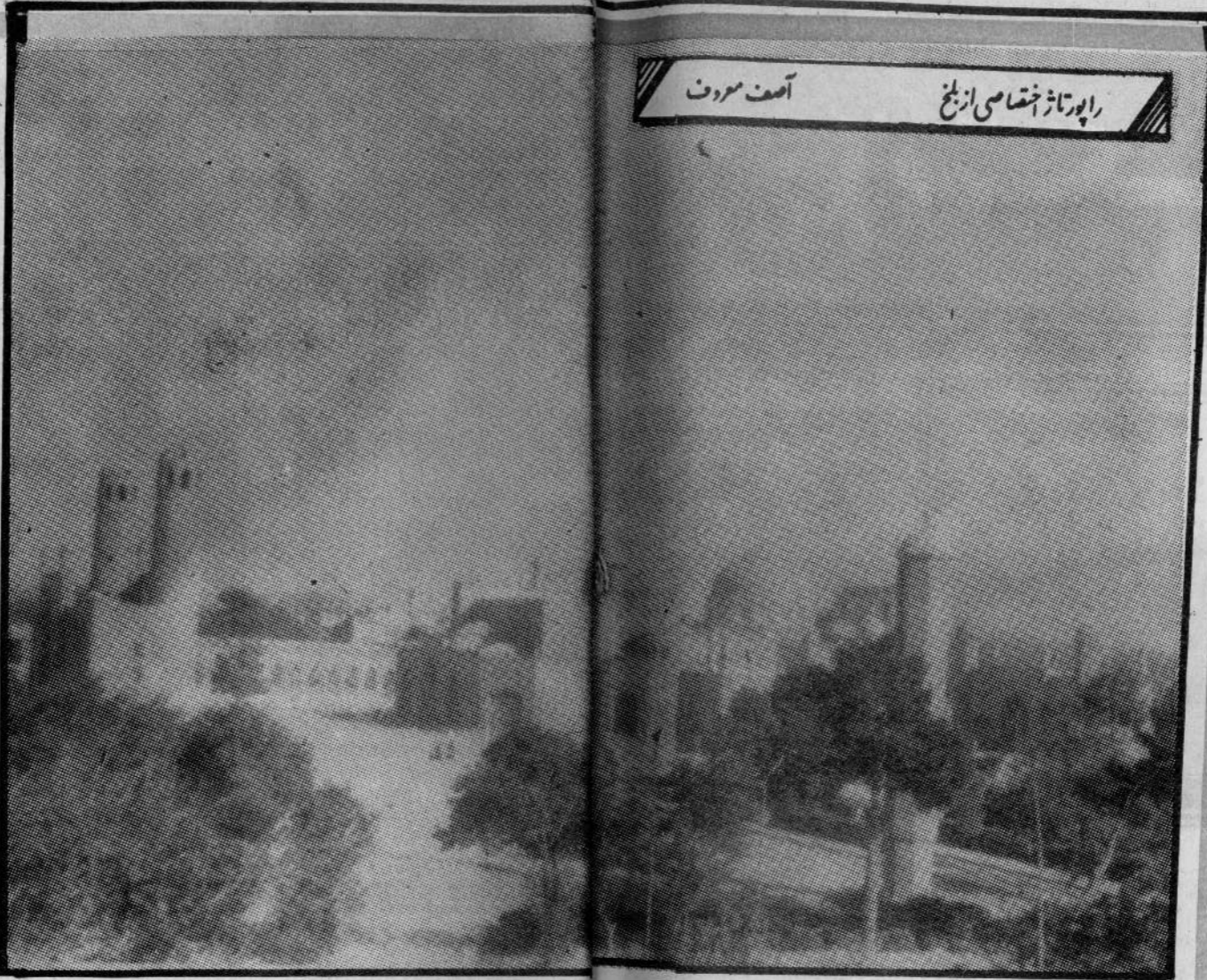
سهر وسیل عامقانه شهر و دن رابه نیاز و دست رابه دعا میخوانند. بارگاه مولاعلی (رض) مزدحم است. موبنان به دعا آماده اند و گنبد بلند و سینه بزرگ برای شنیدن فریاد هادا رد قران میخوانند دعا میکنند

وسپنه هیواری سازند تا خدا بگره صمیمیت را دور کند و همپربانی را جازی. خدا بزرگ است (الله اکبر) و مومن به نماز نراخواند و اینجا همیشه دعا است و اینجا همیشه به دعا می آیند و مردم می راکه جنگ اند و هگین ساخته و همینجا می آیند و در مسجد و مزار و ستان خدا تا در حضور خدا ایستاده بگذارند و تو به.

مردم در پروز و امروز

در پروز اینجا مثل هر جای دیگر مردم می بودند و کشتی و کشتی سیاست بودند و کاری می کردند آن وقت شدند که کی در دولت و حکومت است و لقمه نانی می خوردند و خدا را شکر میکردند. جنایت کم اتفاق می افتاد و مردم از سفر های خود یک عمر قصه و خاطره داشتند و گاهی ناپ تین خاطر بر خورد با سارقان و دره زنان مسلح بود ارباب و دهقان نظم در را مقرر میکردند و عده بی در شهر در سایه قانون مدنی زنده گی داشتند و ظالم و مظلوم نبود و اما مشهور نبود و کمتر کسی جرئت داشت کسی را بترساند و اگر دستی به قتل آلوده میشد و در سراسر کشور خبرش می رسید و او منفرود می خورد. گشت مصری ها در حقینده گان آرمزیده یاد داشتند داشتند: "من کسی را ترساندم". اما امروز کمتر کسی خواهد بود که روز جزا از زمره آرمزیده گان به حساب آیند. حرمت و رفعت زنده گی را و موی از سخنان مردم فریب و همچون مقوله "حمله و دفاع" در نبرد های مشکوک و مغفوب و لکه دار ساخته است و آیا امروز تعداد سارقان همانقدر است که باید از آن بخاطر بی حکایه شود؟ امروز ارباب وجود ندارد و یعنی فرغ می کنیم ظالمی وجود ندارد اما در عوشر فکری داران زیاد اربابان و حاکمان جدید اند. مالکان ایدیا لوزی آنها این که خود را حق داد و اند به حریم زنده گی و نفس آدمی دست دراز کنند و مقام قضاوت بی عدالت تکیه زد ماند.

راپورتاژ شخصی از بلخ / آصف مردوف



در شهر
مولای
در باستان امسال منار برف خیالی گشته بود

روانم را حثایت دختری که در حومه شهر قطعه قطعه شده بود و کوچک ساخت. بلی و ترسیدم. آیا آنجا خدا حضورند اوست تا آنها می ترسند تا اینجا و آنجا:

مردم را جنگ سرد رگزیان کرده و شهر و آن از حجام هشواره سودازده و بورتک بود کهب مردم خندیدن را سالهاست که فراموش کرده اند و هنوز حکایت تلخ از اژدهای دهفت سردارند که هر سال دو شمشیر بخت شهر را به قربانگاه میخوابست و حالا جوانترین مرد را هر خانه مسافری و هر سونه شهیدی دارد. گرچه جنگ از نفس مانده اما بجالی برای تنفس مردم نیز نمانده است. اقتصاد ویران است و کسی مسوولست چیزی را نمیتواند بگیرد همه چیز را باید از نو ساخت. گفتند والی ها و مقامات حقش گدشته نداده و آیا مقامات موجود قادر خواهند بود و کاری انجام دهند؟

چس نیست ؟

اگر همه نبود ها و کب بود را نگویم و لا اقل اگر نگویم که اسان در تابستان سوزان و شهر خیلی تشنه ماند و دین بزرگ بردوشم باقی خواهد ماند. تشنگی تابستان زمین بلخ را تلخ ساخته و مردم را بسنه جستجوی آب کوزه بردوش. آب در شهر نیست. چاه های عمیق که با حسن نیست حفر شدند و متاسفانه در برخی نقاط نتیجه منفی داد و چون چاه های منازل را خشکانند. در شهر ۱۷ حلقه چاه عمیق فعال است که کم است. بخش ملل متحد و ده همکاری داده است و اما مشروط به همکاری حکومت نوزاست. به یاد مردم قدیم که نهی از آب آموارده بودند و پاپ لاین آب را تا دروازه شهر رسانند اما پیش از بیست ساعت جان ندادند و گفتند برای آوردن آب به نسل ضرورت است و اما مردم میگفتند اگر قبول باشد همان بهتر است

به آب کاری نداهیم و ولی هر دو نبود.

امروز که شهر مزار به وکسی از با آینده ترین شهر های کشور و چهره عوشر می کند و حکومت باید در حل این مشکل هر چه ضرورتی اگر اقدام کند هم ثواب است و هم خرابا.

وضعیت موجود مهیای شهر که سالها پیش آنرا بدست ام خیلی کم تغییر کرد و است یعنی در شهری که جنگ جدی وجود نداشته و نیز کاری نشده که حساب شود. مردم به رهبری جدید در ولایت و شاروالی امید فراوان بسته بودند و که آگس آنان کاری راکه دیگران انجام نداده اند و انجام بدهند. کم کم در باره قاطعیت و جدیت صحبت میشد. یکتن از قسب رسد و ندان که از کود و برق آمده بود گفت (مادر گدشته به مسوولین میگفتم: رشوت بگیرد و اما کار هم کند اما آنان چور کردند و کار نکردند و حالا اگر راست را بگیریم اینست که باور کم شده و ولی باز هم امید وارم مسوولین جدید کاری کنند که گدشته تلخ کار نکردن ها جبران شود. شخص دیگری که میگفت و شاعر است و در گذشته عضو حزب (حزب حاکم بعد از ۷ شور) بوده است گفت: "چون مقام در اینجا برای یک قرن یک خانواده را تاهمین می کرد و در بلخ جز بیانیسه انتقال بی و چیزی دیگر بخاطر نداهیم که از جانب مسوولین انجام یافته باشد و کو آن عمارت رسا ختمان عام المنفعه و یا فابریکه جدید و زمین بایر که آباد شده باشد و کی که معلوم میشد خیلی از مقامات حاکم در محل ناراحت است گفت والی ولایت ۰۰۰ در صفحات شمال) در فابریکه بی در تاز هکتد شهر است در کابل منار نزدیک ایام مقام بلند رتبه حکومت "سابق" هیچ اطلاع در مورد او راجد نمیگرفتند.

شهر وند و میگفت: "مسووب" این امورا که خود شان موجب بلند رفتن قیمت های شدند و مثلا اگر بر آورد یک پروژه دو صد میلیون تخمین میشد چو صد لاله صده بر گرد آمد.



بودند. دیگر در فیلمهای شعفی
 امر-اکبر- انتونی و شمار دیگر
 از فیلمهای سه تاییها تبدیل
 شدند.
 از آنجا نینده کرکترهای فلسف
 ایجاد تصورات مرد هاست و
 کتاه اصلی هنرپیشه هاد رسنهای
 خند عبارت از آغاز استفاد ماز نقش
 آنها به مثابه وسیله آشنا شدند -
 نش و تلاثر برای زنده گی کردن
 توسط تمثيل میباشد. انسرا و
 چون میکنند. این مساله در -
 مجموع ناممکن بودن عشق را -
 در جامعه هند برای یکسوف
 میسازد و چنانچه تمايلات جنسی
 درد رزون اوجاع اجتماعی ماقصا
 دی مافرادارد. همین موضوع
 باعث تپاهی یک تن از هنرپیشه
 های خدلی با استعداد ماکردید
 که خداوند آن را برای ماتحفسه
 داده بود. این هنرپشیدون
 شک میناکارست. اکنون تقریبا
 تراژیدی او در عصر جدید حو -
 ادت در زنده گی یک هنرپیشه
 دیگر تکرار میشود. بلی ریکا
 میگوید:
 همیشه در احساسات عظم را
 از دست داد ام. به آنچه پا -
 یان عشقی داشته باشد. ممتقد
 نستم.
 بقیه در صفحه ۸۲

شان با هم پیوند ناگسستن داد
 زنده. با احترام حرف زده ام.
 دلپس ماد هو بالا راج کیسور
 سرکس کردت. و خیده.
 دیوانند و نریا هنوز هم در
 خاطره غای مانقش بسته اند.
 البته این مساله با فیلمهای که در
 سالهای قبل از هفتاد ساخته
 شده متفاوت است. چنین
 فیلمها عبارت اند از: زنجیره
 دان و قربانی و نقد رکا سندر
 که در آنها سس به گونه های
 اجتناب ناپذیر با حوادث و چار -
 جنجالها (مردانه گی) پیوند
 دارد و بیشترین درامه ها و حو -
 ادت از تفوق و تسلط یک جنس
 برجس دیگر منشا میگیرد. به
 این ترتیب قهرمان در دفاع عام
 و تام از جوانین جامعه و دولت
 میراید. سمبولهای قدرت نا -
 برابر در چنین فیلمها یدتخانه
 آشکار شکسجه هارتهدید هادر
 جهت پیشرفت بالقوه تجار و زها -
 شد و یا شاید هدف استفاده
 نادرست از برهنه گی دختران
 ویا نگاههای دزدانه آنها
 باشد
 هیچ کدام از فیلمهای نوع بالا
 جای شک را در مالکیت مرد باقی
 نمیگذارد. یک جوهر پسر -
 دختر که بمثابة بیت تراشید شده

خاطره غای اخیر از هنر -
 پیشه مان فلم را صاف و ساده به
 خاطر دارم. مانجو بلا در -
 گس و نمی و شریا و بیثا رای
 شمهی شان زیبا رویان بی -
 همتا بی بودند که فقط حساسه
 سالی عشقی و تراژیدیهای زمان
 را آفریدند. آنها ستاره های
 بودند که به انسان خداوند
 گلها و کودکان عشق میورزیدند.
 شور و هیجان پربار آنها را میتو -
 ان در عقب موسیقی پرشکوه
 شان مشاهده کرد.
 تا به سالهای شصت فلم -
 سازان ماعلاقه مند تجسم عشق
 دختران بودند. برای آنها
 دختران منبع فرو نشاندن عطش
 شهوانی به شمار میرفتند. این
 مساله روابط متقابل را بینها -
 شقان ایجاد میکرد. آنها یکد -
 یگرشان را میشناختند. برای عشق
 میزیستند و برای عشق میمردند.
 قهرمان بدون احساس خوا ر
 و زار شدن نمیتوانست با اعتقاد
 تمام خود را به معشوقه اثر را -
 گذارد و معشر اش نیز با همان
 گرمی پاسخ متقابل بگوید
 در ستایش او واژه فلم آئینه بیسی
 میشد که با عظمت و شکوه عشق
 خود را در آن میدید.
 ماد رمورد آنها بی که نامهای

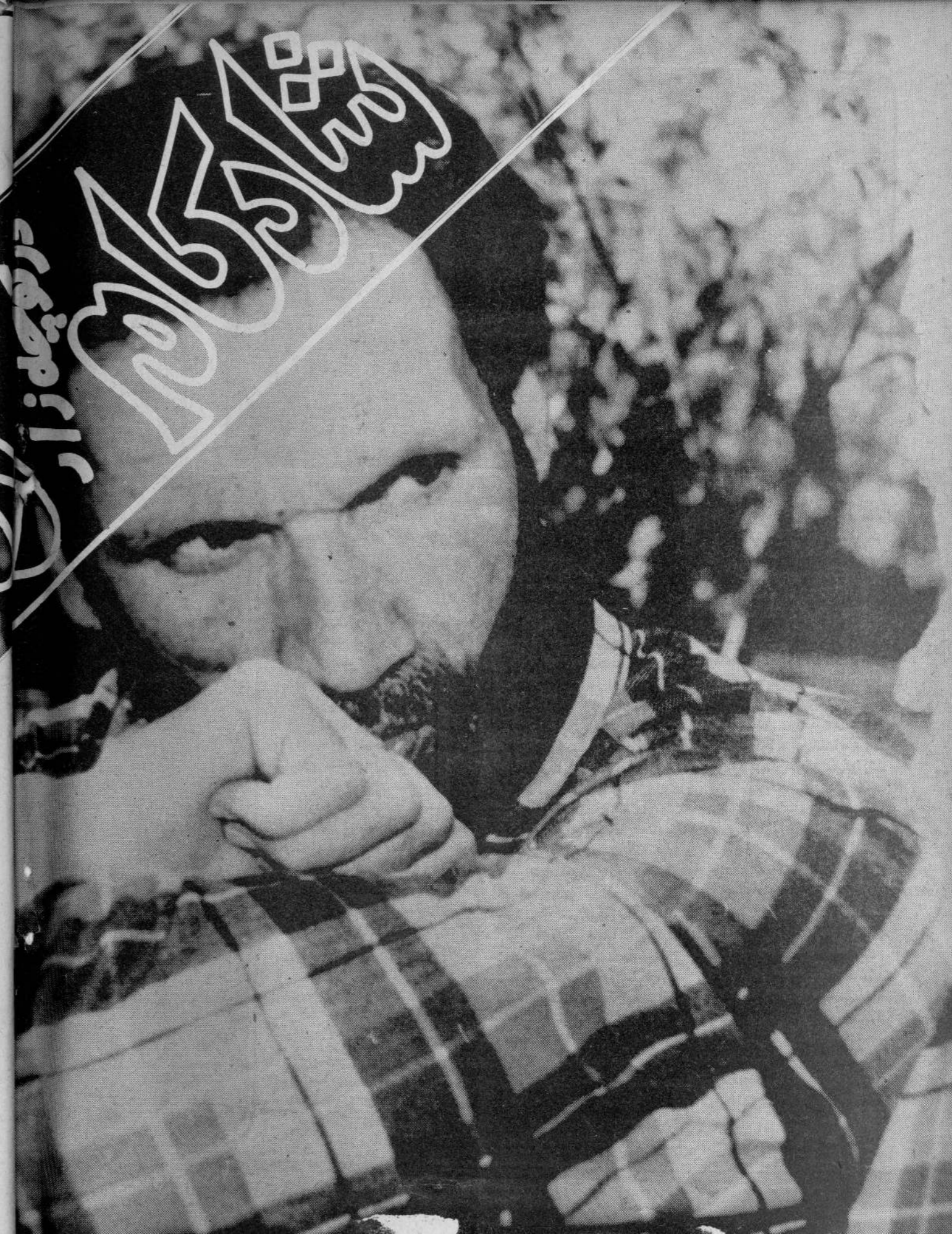


برای یک فرد
 عشق و شوق
 از زلفش زنده آرد
 مگر برای یک زن سفد
 زنده گی او است

هدیه های



عشقی مشک



فرهنگ و هنر

در پیچیده از

اگر از کنار عرصه قضاوت کنیم باید بگوئیم که هنرمند پیوسته رویاها و تخیلات خویش را با تغییر شکلهای دلخواه چنان به آرایش و پیرایش مینشیند که پدیده هنری وی قبل از همه برای خود و سپس برای سایر هنرپدیران پذیرفتنی آید. اما آنجکه ناگزیر از رفتن آن میباشیم

بازی برگردیم به توانمند - یهای پویانگرا نه و روح بیقرار آفرینشگرانه شماره آزاد مهای اندکی که قادرند برای نهانخانه

بجان این نکته گرهی است که روح رمایه تخیلات آدمی به ویژه هنرمند از کدام سرزمینهای تجربه اندیشه و برداشت جان میگیرد؟ شاید و به گمان اغلب که دست یافتن به چنین خواستی نه از خود در یک لحافه راز پنهانده مانده است به گفته بانوی هنر منج همروزگار مان دکتر سیمین

مکن آ - آدمیان به گناهان شان اعتراف میکنند اما بسه تخیلات شان هرگز و شاید دیگر اینکه تخیلات اصیل و حقیقی همواره در ماله رازها نگهداشته میشوند

هنر تجسم و مظهر جادوانه - کی آرزوهای آدمیست روا - نشناسی هنر با تمام قوایمیکو شد تا غیبت و نقیض خواستها و آرزوهای روزنی انسان را بشکافد تا به رزند هنری آن راه بسرد و زیرا یابتن کلید در همین جابه در میخورد

بازی برگردیم به توانمند - یهای پویانگرا نه و روح بیقرار آفرینشگرانه شماره آزاد مهای اندکی که قادرند برای نهانخانه

ضمیمه تالیات و تخیلات خویش بیشتر از یک درجه بکشایند آثانی که استعداد خویش را

در چند رشته هنر به آزمون گذاشته اند. عبدالله نوایی هنرمند بیست که چهل بار شاهد شکوفه گرفتن شاخهها در باغ زنده گی و دیواره قزو ریزی آنها بر کستره خان بود ماست اما گوین غنوزشا - دایی چه بر اثر از حسرت روزهای رفته نشانه هایی به دل ندارد

او که بهای عمر را با با نده گی و با رفتن تمام پیوسته در هکد ار دشوار گذار هنر برداشته و نقش بسته است. انکار صمیمیت بیان ناپذیر جوهر هنر او را از خمسان دور دستهای ایام به نام عدا - زده و نبرد خویش فراخوانده است از کودکی به علاقه و گرایش زیاد ی به معنای و رسامی داشت و به جای مشرقالقبای در کتابچه خط و گل و درخت میکاشت و عشق به ترسیم خط های درهم و برهم در واقع یلی - و شاید هم نخستین - عزیمت راهداری و چراغداری - برای او به سوی اقلیم های نسا - شناخته هنر و ادب بود

آهسته آهسته او از پویه آرزو نمایش پیش گرفت در ریاضت سالهای مکتب شور و حال شاعری به دلش شرف افکند و برای اولین بار با فرجه آزمایی های خویش تخیلات شاعرانه اشرا تحویل قلم و کاغذ داد و تا اکنون در حدود دو صد قطعه غزل و دو صد و پنجاه رباعی و هشتاد پارچه شعر به اوزان آزاد دارد

آن سالها همدانیهای شیدا این روایسته گی روحی عبد - الله نوایی به طرز کلام عارفانه عاشقترین شاعر زمانه هامولانا جلال الدین محمد بلخی بود او پیوسته میخواند و مینوشت و مسرود

سراجلم با علاقه مندی و ذوق - اقتدی تمام لبسه حبیبیه را سو - افقانه به بیان رسانده و ان سان که میخواست شامل پوهنسی زبان و ادبیات پوهنتون کابل کردید او آرزو داشت در فاکولته ادبیات رشته نقاشی و رسامی

را ادامه بدهد اما اتفاقاً در - ست در همان سان بود که دیبا - رحمت رسامی و نقاشی از برنامه فاکولته نامبرده به چارچسوپ دیگری انتقال یافت و آرزو گرچه ظاهراً در هاله آرزو باقی ماند اما خان نشد

عبدالله نوایی بانکیه به استعداد و پشتکار خود ی و به کمک پیشکسوتان این عرصه به زودی چاره اشرفاشسی و خطاطی و رسامی خود را به معرض نقد و نمایش گذاشت که از آن میانه تابلوی "گو شواره" بر - نده جایزه مقام اول گردید

او مدت چهارده سال به از ختم تحصیلات به حیث معلم ادبیات در لیسبه حبیبیه ایفای وظیفه نمود اما روان پوی - یشر تر او را به سوی دیاران راز ناک و نارهته سازها و آهنگها رهنمون میکرد و به این ترتیب عبدالله نوایی شادکام شد و به آوازخوانی روی آورد در آغاز کار آهنگهایش از ساخته های نوساز بود اما بعد ها خود ش تصنیف پردازی را دنبال نمود

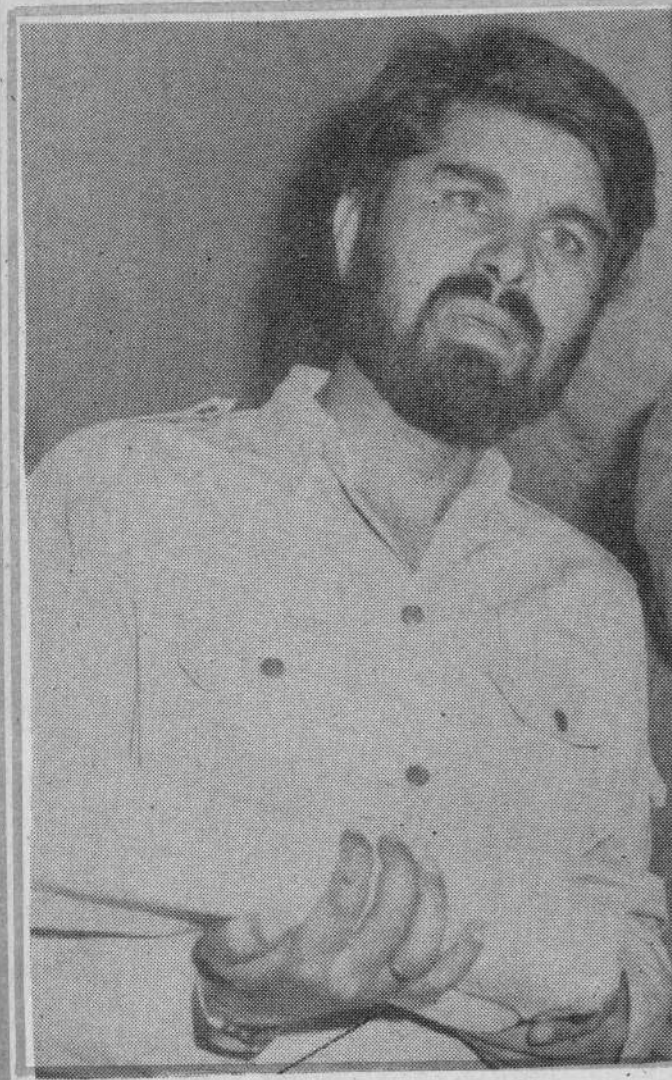
شادکام طی یک دهه پس اندکی بیشتر که به آواز خوانسی پرداخته است در حدود صد پارچه آهنگ رادیویی و سی و پنج پارچه آهنگ تلویزیونی را پیشکش هنرپدیران و هنرخوا - یان هنر نموده است

برخورد شادکام با موسیقی از نوع دیگر است او میگوید من در هنرم عرفان را جستجو میکنم و میخواهم در صر تاسر زنده گیم قدسیت و صداقت موسیقی پرتو افکن باشد من تالا مکان عشق و احساس در موسیقی همرو سباحت میکنم تا آنجا که در هاله اندوهی شهرین از خویشتن خود بهره می آیم

چنان که از شخصیت این هنرمند ستودنی پیداست در باره اش گفتنی آید که نمیتوان پرده بی را میان خودش و شما بیل هنرش دریافت نمود او حقیقتاً

نکته‌های پیرامون سریال کمدی

نوشته: گورگنج



چون هرگز مختص برای شهر کابل نبوده است. - آنگونه که قبلاً نیز گفته شد انتخاب ککرها در موارد بسیار خاص دقیق و مناسب نبود. مثلاً نباید جهت اجرای نقش پدر یک خانواده مدون چهره می بدون اند - کترین پیشینه سر تشویل بر - گزیده میشد.

- جاداد دشنامها با آنکه از متن زنده گی گرفته شده باشد، مطابق نورمهای هنری سناریو نویسی نیست، چه در متن زنده گی هزاران نوع کلمات زشت و دشنامهای گوناگون وجود دارد - که نمیتوان توسط آنها به بیکسر ریالیزم زینت بخشید.

محنت و تلاش همه دست اندرکاران سریال که نمایانگر بیکرانه گی محبت و احساس آنها در برابر هنر و جامعه میباشد، از هرنگاه ستودنی و ایسته اچ گزارای است.

امید داریم آفرینشگران و هنرمندان خود ما همواره باتهمیه همچو نمونه ها هنر اصیل خو - یش را در انبوهه آشفته بازار هنر بیگانه و بازاری که به سوی سیادت مبرود به هنر پذیران به از شناساند.

نه از تشویل باز یکران - به - ویژه شادگل. - نشان دادن تفاوت شهروده نه تنها در برخی از فلمهای صد آغاز بلکه تقریباً در تمام کشور های یک شگرد سینمایی شده است. اما شادگل را مهربان تقلید زدن از صد آغاز میا ر زیاد دور از انصاف خواهد بود.

- بومورد نخواهد بود اگر از توانندی نری مننون مقصودی در نقش شاد گل روستایی به مثابه یکی از ویژه گیهای منحصر به فرد ایمن سریال یاد شود.

(بدون شك تگانه درونی حرکت پیشرونده این سریال در هماهنگی کامل هنرمندان نهفته میباشد.)

با در نظر داشت بضاعت جامعه فرهنگی ما و امکانات تشردکونپی زوی اولین سریال افغانی است که توانسته است از هان عامه رایبه خود معظوف سازد.

نیاری از کاستی ها: - در سریال قسمتی از صحنه ها زاید و فرعی اند که میشد از آنها صرف نظر شود؛ خو ر مثال برای یک روستایی مداری را کرد هایش تازه گی ندارد

نکته‌های پیرامون سریال کمدی

فدیه مسوری سریال دکو - ندی زوی که تمام صحنه ها و حالات به گونه مستقیم یا غیر مستقیم به دوران آن میچرخند عروج و ارتقای تمایز و تضاد الف میان زنده گی شهری و روستایی به سوی یک اوج است؛ که بر - خلاف شماری از تیورهای جامعه شناسانه سخن به تضاد و آشتی ناپذیری جانب هانمیر - سد.

روستایی اندیشه گرفته، با د نیایی از امید و آرزوی برای به شدن زنده گی به شهر می آید. - بقیه سرا پا قصه قصه ساده دلی روستایی است که در هر جلوه اثر رنگ دگری دارد. به گفته پیشکسوتان، هنر سر منحیث یک پدیده واحد القاء شونده با روستا و روستاییان همان انس و الفتی را دارد که روستا و روستازاده گان با - سر.

یکی از میوزه های غیر قابل انکار سریال دکونپی زوی دادا شتن جلوه هایی هنری اصیل و ژرف افغانی است؛ مثلاً از انتخاب ککرها که تقریباً همه به جای خویش مناسب و یگانه اند، تا طرز صحبت کردن افراد هرکس به زبان معیار و دقت خود حرف میزند (حتی لاله - هندوی فالهین در نقش فرعی اثر).

سریال یک محصول تعدد اصطلاح پرستاره است. تعدد قسمت زیادی از هنرمندان نیز در سنگینی آن نمیتواند بی تا شیر باشد.

- این پرداخته کمیدی افزون بر و ظایف سه گانه اجتماعی هنر، در هر بخش فراهم آورنده اسباب خوشی تماشا چیمان بوده و با تمام فوت خنده را - پوشکش نموده است، که به هیچ وجه قابل فرو گذاشت نیست.

- سریال در تمام ابعاد جاری خوش به دور از هر نوع تاثیر پذیری و تقلید گرایی است اگر به عمق افواغات مبنی بر تحت الشعاع صد آغاز - دن توجه نماییم، روشن میشود که این وجه اشتراک قسمی از یگانه گی محتوی منشا میگیرد.

سریال هر چه بود صدبار جالبتر از فلمهای بازاری و تجاری است که تماشا چیمان افغانی خویشتن را از لحاظ ذوقی بدآموز کرده اند.

* سریال به دختران کابل اهانت به ریخ کرده بود.

* سریال یک تمسخر بهیوده بود.

* اولین سریال افغانی به هر نوع استقبال می ارزده به خاطر اینکه واقعا یک پدیده هنری بود.

* سریال به هیچ چیزی نیو ارزده.

شخصی، اینجا و آنجا، بین آنانی که سریال را تماشا کرده بودند تبادل میگردد. - به دفته یک تن از بیفنده گان حساس و کنجکاو بیاید بیدیریم این نکته جالب و استثنایی را که بدون شك هیچ پرداخته تصویر سینمایی کشور تا همین حد در میان مردم مورد بحث و تبسره فرار نگرفته است.

شاید به دلیل اینکه عقاید و اندیشه هادر باره این سریال از همدیگر بسیار متفاوت و گاه حتی متضاد بوده است.

بایک دید کلی میتوان گفت که داشتن مواضع و نگرینات خاص در باره این سریال همزمان با نند معیار دلی بسته گی دارد:

- تمایلات سلیبه و ذوقیات متفاوت فردی.

- حقیقت تعلقات ملی با طیف نسایی گسترده و درجه ارزشمند این گونه پیوندها.

- طرز تفکر در باره مسائل اجتماعی.

- پیشینه زنده گی شهری یا روستایی فرد.

- سریال دکونپی زوی یگانه و اصیل ترین پرداخته واقع بینانه جامعه افغانی بود که در آن حقیقت های انکارنا پذیر زنده گی خود ماروی پر - ده تلو پزیرن انعکاس داده شده بود.

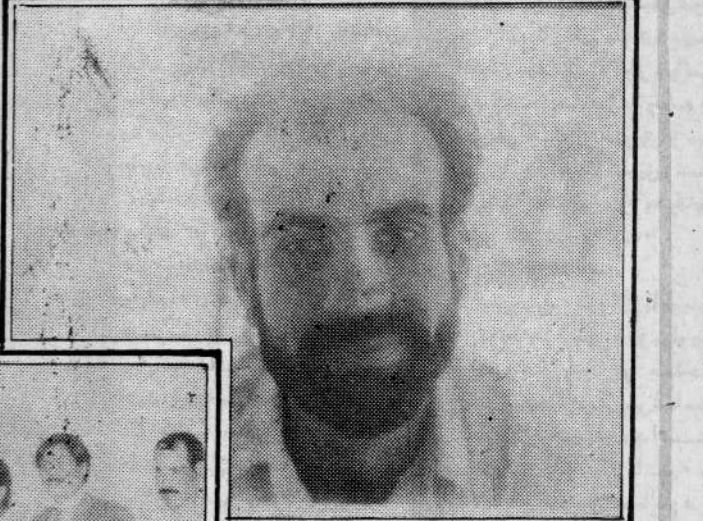
* سریال هر چه بود صدبار جالبتر از فلمهای بازاری و تجاری است که تماشا چیمان افغانی خویشتن را از لحاظ ذوقی بدآموز کرده اند.

* سریال به دختران کابل اهانت به ریخ کرده بود.

* سریال یک تمسخر بهیوده بود.

* اولین سریال افغانی به هر نوع استقبال می ارزده به خاطر اینکه واقعا یک پدیده هنری بود.

* سریال به هیچ چیزی نیو ارزده.



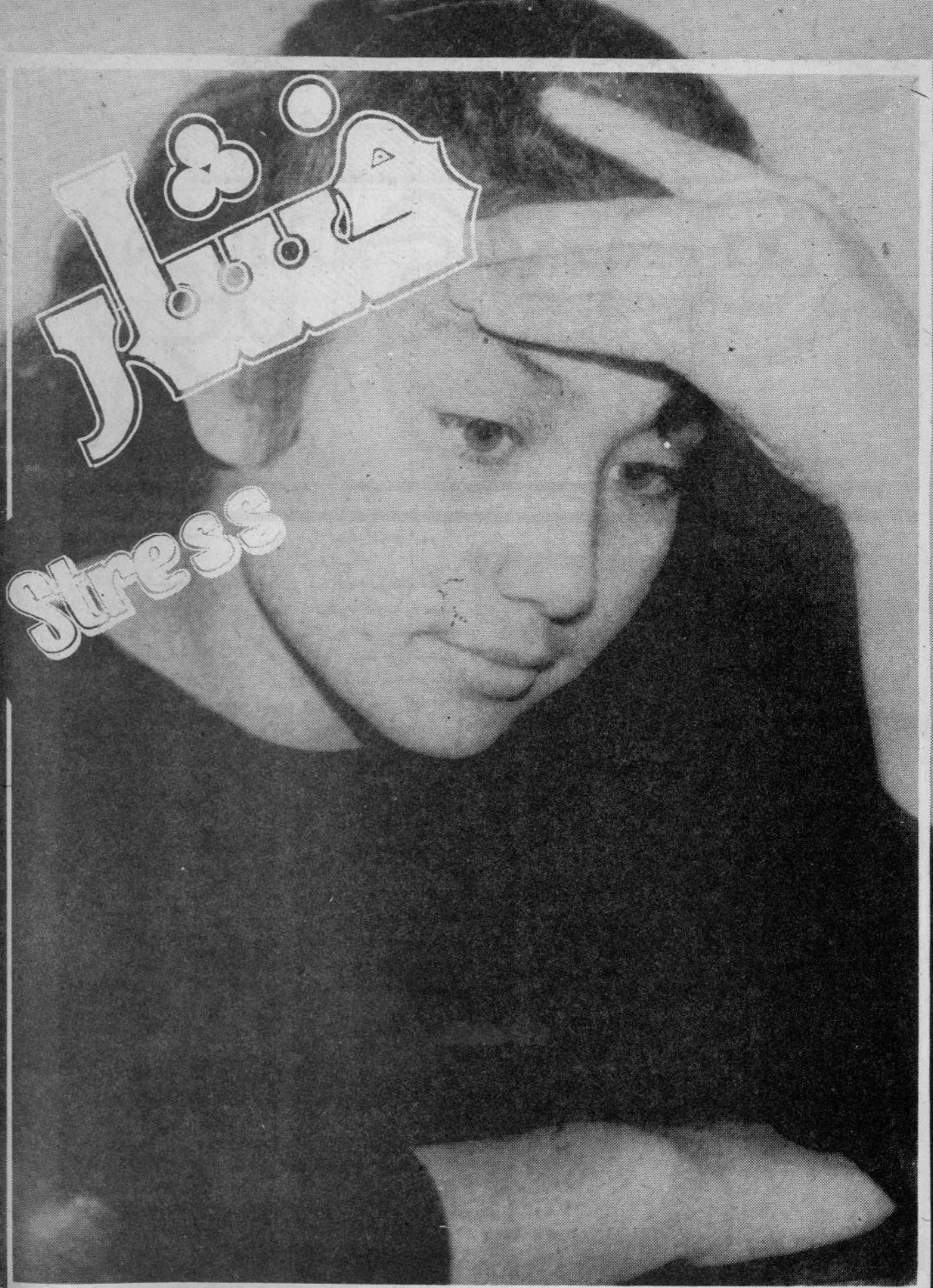
* یک محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد.

* هیچ، هیچ، هیچ.

* * *

اینها بودند نخستین جملا تی که فردا و فردا های نما - یش اولین سریال تلویزیونی دکونپی زوی در میان محافل





Stress

قلب ما، تنگی می کند. بهینه حالت فرسوده و اذیت کننده روانی با منشاء نامعلوم و ناراحتی های مجهول مغز است. بهزی- اری و پرو ز انواع خاطره های ناامید کننده و

آیا این حالتها نشانه های کداهماری پنهانی اند؟ آیا در دهه ۷۰ پسین تعداد همچو وقفات بسیار زیاد چشمگیر نشده است؟

چرا با چنین حالتها بی دست و کمریمان می شویم؟ راه پسر و رفت چیست؟

باری بهتر خواهد بود پیشتر از پاسخ بد این پرسش ها بدانیم که مجموعه این روند ها چی نامیده

تنگی سترس ما

تظهدرونی بدن را متحمل می سازد

میشوند و چی گونه عمل میکنند .

با وجود آنکه برای بهمان چنین حالت نام فضا رهای عصبی زیاد مناسبت دقیق ندارد با- آنها آنرا در برابر واژه stress سترس برگزیده اند .

سترس به مفهوم امروز من آن تقریباً در حدود هفتاد سال قبل شناخته شد و تاکنون تصریفها و تعبیرهای گوناگونی

از آن صورت گرفته است. آنچه که اینک در محافل علمی پذیرفته می شود است و بهمانست که دکتر هلمه ناکانی ستورس روانشناس بر آوازه ایالات متحده آمریکا در مورد اظهار داشت است.

stress عبارت از تیرد مغلوبه مستمر متعارف معنای عضویت انسانست با در نظر داشت دستگاه منسجم فزونی لژیونیک با تمام مکانیسم های دفاعی بدن در مقابل فاکتور های اذیت کننده و مزاحم و آزار دهنده محیط پیرامون از قبیل:

- ۱- ناپه سامانی روند های معاشرتی: ترس، خشکجه تهدید، عداوت، تجاوز و فریب و . . .
- ۲- ناپه هنجاری های غیر معمول زنده گی: گرسنگی، تشنه گی، خسته گی، فقدان امنیت، ظلم و اقبال، تحقیر و توهین و . . .
- ۳- عوامل برهم زنده تما- دل روانی، صحن: برخی از- بهما بهما ناگهانی، تراژید بهما، اشتباهات کاری و دستورهای تحمیلی .
- ۴- فضا و اتمسفر غیرعادی زنده گی اجتماعی: بحرانها، جنگ، قحطی، آفات و مجبیت های طبیعی سیلابها، زلزله ها .

که عوامل فوق پراز برهم زدن روال معمولی صحن عضویت به تدبیر و آهسته گسی ویا در برخی موارد به گونه نا- گهانی منجر به پیدایش هیجان میگردد. و اما هیجان چیست؟

هیجان عبارت است از برهم خوردن گی اعتدالهای روانی تا- شی از دیسچارج غیرعادی انرژی مراکز حیاتی کنترل کننده دماغ و روان که منتج به دگر- گونی فعالیتهای صحن تا مرجید شاک میگردد. این حالت تسام با تغییرات و تحولات بهمسار قابل درنگ از قبیل لرزش اندام، پریده گی رنگ، خشکی دهان و گلو بی اشتها، بی اختلا- لات هورمونی بوده و عکس العمل های ثابت و اجباری را- روی میکانیزم های دفاعی و خنثی- لژیونیک عضویت انسانی تحمیل و ایجاد میکند .

در حقیقت میتوان گفت که هیجان تبارز و تظاهر بهورنی حالت پیشرفته آزرده گی روانی عاطفی و نوعی سرخوردن گسی منفعله است و که در آن انرژ- زبهای ذخیره ی بدن و سمها به مصرف رسیده و لذت اشد پیدا میگردد .

چنانکه اشارت رفت سترس نظم درونی بدن را به درجات مختلفی مختل میسازد . شماری از عوارض عضوی ناشی از سترس در رقصتهای مختلف بدن قرار ذیل برشمرده میشوند:

- ۱- تند گی نبض، کم و یا زیاد شدن فضا ر خون، اختلال ریتم قلبی و ودر های قریب- القلبی .
- ۲- سو، هاضمه، پسر و اشتها بی، پرخوری، دلبدی، استفراغ، زخم معده، قهیمت مزمن اسهالات و کولیت .
- ۳- سردرد، بهما، احساس فضا ر در سر، احساس شدید خسته گی واضطراب .
- ۴- تند تند نفس زدن، نفس تنگی، استمنا و تشنج پرانشها (قصبات تنفسی) .
- ۵- سرخ شدن صورت و پریده گی رنگ چهره، سمنخ شدن موها، عرق کردن غشا- رش، ریزش مو، اکنه .
- ۶- پایداری در برابر فضا ر روحی: مقاومت در برابر فشارهای روحی پش از همه وابسته به دو عامل است:

۱- درجه شدت و کثرت وقوعات تسلسل و سرعت هجوم سترس ها .

۲- ویژه گی های مختلفه فرد و از قبیل سن، جنس، وضع جسمانی، پیشه، وضع اقتصادی، پوشش، زنده گی فردی و خانوادگی و ارشیت عادات و سایر خصوصیات فردی (ممکن است نوع معنی از فشار برای يك شخص نهایت فرساینده و شکننده باشد و در حالیکه برای شخص دیگر دارای کثیر اهمیت و ارزش باشد) .

بقیه از صفحه (۸۲)

است که آن را میشود خاص تنها این هاست
 در زنده گی بخوانم
 * در کدام حالات بهتر و بیشتر برای رقص
 آماده میشوید ؟
 دستش را زیر زنج گذاشته چنین میافزاید:
 - رقصی را که ما ماموزیم اگر منظم و شمار-
 هده کار شود میشود در حالات نا آرامی
 هم همان حرکات را اجرا نمود اما باید
 گفت زمانی که روی صحنه یا استیج میروم همه
 نا آرامی ها را فراموش میکنم . در آن زمان
 تنها من میباشم و رقص و تماشاگران
 * در باره رقص کلاسیک چی میدانید ؟
 نگاهش را به صفحات کاغذی که به دستم است
 دوخته میگوید :

با رقص کلاسیک چندان آشنایی کامل ندارم
 اما بیشتر رقص محلی تاجیکستان را آموخته
 ام و خوش دارم
 میپرسم چگونه رقص را می پسندی ؟
 تبسم نموده میگوید ؟
 - با آن که تاجیکم اما رقص عربی را دوست
 دارم و میتوانم به راحتی آن را اجرا-
 کنم گرچه آن رقص مشکلتر از رقصهای تاجیک
 است .

باز هم میپرسم :

* چگونه به این هنر رو آوردید ؟
 گویی از آرزوهای بر باد رفته اش یاد می
 خاطر می آورد ، آن گاه غمگینانه میگوید :
 - پدرم مادری را که همه دوکتورا شده
 آن ها آرزو داشتند که یگانه دختر فامیل
 شان نیز دوکتور شود . اما بختها سف باید
 بگویم دست تقدیر سرنوشتم را تغییر داد .
 یعنی زمانی که از مکتب فارغ شدم یکی از
 دوستانم به نام " شمر گل قربانوف " مرا به گیت
 و پیانو برد از همان روز عضویت گروه را
 حاصل نمودم و شروع کردم به تمرینات
 رقص .

* آیا در اوقات فراغت برای خود برنامه
 تمرین دارید ؟
 گویی فکر میکند تا چگونه کلماتش را ادا نماید
 و میافزاید :

- نه تنها من بلکه تمام اعضای گروه رقص ما
 اوقات معین برای تمرین داریم .
 میپرسم : چی وقت نمی توانید برقصید ؟
 انگار کسی خاطرش را می آزارد و میگوید :
 - فقط وقتی دختر کوچکم به یادم می آید
 حساب کارم را کم میکنم و نمیدانم چه کنم
 میرقصم .

* آیا همیشه چنین اتفاق میافتد ؟
 - خیره فقط زمانی که به سفر میروم و دور
 از یادش تنها میگذرم .
 * شوهرتان چه کار میکند ؟
 بانا رضایتی میگوید :

توجه داشته باشید (۸۰)

زود یاد رقص



صاحبه از فریاد رقصی

با رسوم است که به افغانستان آمده
 است و هر بار توشه های برای مردم هنر
 دوست ما آورده است .
 گلناره هنرمند است زیبا ، بی تکلف ،
 صمیمی و خوش برخورد ، زمانی که صحبت
 میکند با حرکات و ژست های ویژه خودش
 طرف مقابل را هرچه بیشتر جذب مینماید .
 او از سن چهارده کی به این سو به
 هنر رقص روی آورده که " خانم زیبا " همچو
 مام و معلم کاروان رهنمای خوب در هنر و
 زنده گی گلناره بوده است .
 چنانچه خود ش گفته است " خانم زیبا
 مادر دوم من است " .
 گلناره زمانی که روی استیج می آید تما-
 شا گر را محو پیچ و تاب و چرخ زدنهای
 خود مینماید ، وقتی هنرا با ساز میچرخد
 گویی کرد باد شاخه گل را میچرخاند و شاید
 فکر آن را ندارد که چه تعداد چشمان
 جستجوگر تعقیبش مینمایند ، و با آن که
 شاید پارسی نیز دارد که کف زدنهای تما-
 شاگران را بالبخند صمیمانه بی پاسخ
 میدهد .

هنر نمایی او با استقبال گرم تماشاگران
 افغانستان گواه آن استند که هنر مرز یرانی-
 شناسد . شاید به خاطر این که هنر زمان
 بیژ با اینهای بشر است .
 قرار بر این شد تا با او صحبتی دا-
 شته و گفتنی هایش را از طریق مجله به علاقه
 مندانش برسانیم تا صحبت مان پاسخهای
 نیز باشد برای پرسش های ایجاد شده .
 در ذهن بپنند ، ها و علاقه مندانش رقص او .
 او را در رهوتل آریانا ملاقات نمودم . هر-
 چند خسته و نا راحت معلوم میشد با آنها
 حاضر شد تا به پرسشهایم جواب بگوید .
 خود را جمع و جور نمودم در مقابلم نشست .
 بدون درنگ به پرسشهایم آغاز کردم .
 * رقص را چگونه هنری یافته اید و ارتباط
 آن با زندگی شما تا چه حد است ؟
 راحتتر نشسته گفت :

- رقص زنده گی من است . بگذار فقط
 همین یک سخن به پاسخ بگویم .
 * آیا رقص برای شما احساس آرامش راتا-
 مین کرده میتواند ؟
 با حرکت خاصی شانه هایش را بالا اندا-
 خته بعد با انگشتانش بازی نموده ادامه
 داد :
 - آیا گاهی دوست همیشه کی شما باعث
 آزارتان گردیده ؟
 میگویم : شاید هم بلی .
 میگوید : پس من و شما در نقطه مخالف
 قرار داریم . گرچه قبلا گفتم رقص زنده گی
 من است . اما این بار میگویم که رقص
 بارها در لحظات تنهایی و نا راحتیا هم



لطیفه (مهدی)

در همه ممالک جهان تهیه و فروش مرغهای اهلی یکی از مشاغل خیلی دیرین مردم است که این شغل به حالت يك پروژه زودرس مالد ارق در فارمهای دولتی و یا شخصی تحت نظر کارشناسان فن مسرخری پیش برده میشود. حتی در اکثر منازل نیز چند قطعه مرغ به منظور به دست آوردن تخم و گوشت آن نگهداری میگردد. گوشت مرغ يك منبع غنی از مواد پروتئینی بوده خوردن گوشت مرغ در ادوار قدیم خصوصاً در دوره "هانری چارم" در فرانسه مردم آن کشور را قانوانه مجبور ساخت که روزهای یکشنبه باید گوشت مرغ صرف نمایند. روز هفتمین مردم تمام دنیا از مزیت پر ارزش آن آگاهی حاصل کرده به خوردن گوشت مرغ عادت گرفتند.

مرغ از نظر منبع غذا بی انواع مختلف مرغهای گوشتی و مرغهای تخم موجود است. نسزد مرغهای تخم که الی مسدست مهمی یعنی حدود یکسال اندازمه میبار اعظمی تولید تخم را داشته میباشد بعد از یکسال حتی بعد از سبزی شدن هجده ماهه یکبار رد تخم روز به روز کم شده می رود و این عمل از نگاه تولید به ضرر مرغها و تمام می شود. این چنین مرغهای تخم غرضی استفاده از گوشت آن نیز نگه دارری میگرد و یک منبع مواد غذا می قسم گوشتی به شمار رفته به نام مرغهای شور بایی یا "سوپ" یاد می شوند.

"رهنمایی مرغ اری" بنیاید از مرغ و مرغداری در شهر خود باخبر شویم و را ز کمبودی و قحطی تخم و مرغ را بدانیم چرا که قیمت آنها نظریه سالها ن گشته است. در چند افزایش یافته است و یا هم اگر در گوشه بی از شهر فروشنده را میبینیم که تخم میفروشد با چسبی عدالتی ها و خاک راهه چشم مردم زدن مصر و ف فروش است که فی بوضه تخم

را مبلغ ۷۰-۸۰ افغانی به فروش میرسانند و یا هم فی قطعه مرغ را بدون در نظر داشت وزن به سه و نیم الی چهارهزار افغانی به فروش میرسانند که این رقم با سالها قبل قابل محاسبه نیست زیرا در سالهای قبل فی بوضه تخم را مبلغ ۱۰ و افغانی و در یکی دو سال قبل تازه افغانی خریداری میکردیم اما اکنون باوصف آنکه فارمهای دولتی و شخصی در شهر فعالیت دارند اما قیمت آن چنان بالا گرفته که عدده را مفتون خود ساخته تا به ایجاد واحای فارم های کوچک و یا نسبتاً بزرگ بپردازند. زیرا بازار تجارت این غرضه از گرمی خاص بهره مند است.

به هر حال میخواهم چند فارم دولتی و یا شخصی را از نزدیک مشاهده نمایم و علت گفته های فوق را از نزدیک ببینم. نخست سری به پروژه بزرگ مرغ اری واقع در رولسوالی بگرامی میزنم که در مساحت ۴۴۰۰ جویب زمین متشکل از ۱۰۰۰۰ مسلاک نگهداری مرغهای گوشتی و تخم اعمار گردیده است و مجهز بایک کلینیک و دکتوران و متخصصین داخلی و خارجی میباشد. این پروژه که در سال ۱۳۵۰ به همکاری کشور چین تاه مسیس شده بود نظر به مالد زیری مدتی از فعالیت باز ماند و ماشین های آن بالای یکس از متشبهین خصوصی به فروش رسید که خوشبختانه فارم بزرگ در سال ۱۳۶۲ با گردیت سی و دو میلیون افغانی کشور بلقاریا در باره اعمار و آزماه ثور ۱۳۷۰ به فعالیت و بهره برداری آغاز نموده است. پروژه بگرامی مسک و از طریق آن فروش مرغ و تخم صورت نمیگیرد در شروع فعالیت دو باره خود به کمک ملل متحد بیست و شش هزار و هفت صد و ده قطعه مرغ از کت فارم کشور هند به فارم بگرامی تحویل داده شد که از جمله ۶۰۰۰ استاک تخم و ۴۸۰۰

استاک گوشتی و متباقی مرغهای گوشتی است. عبدالحمید هم در آم پروژه بگرامی ضمن ابراز سخنان فوق علاوه نمود که اگر در این قسمت با ما کمک بیشتر صورت گیرد به زودی خواهیم توانست تانهاز شهروندان را از ناحیه غذا ی پروتئینی تکافو نمود. البته آرزوی آمر پروژه مسر



جمله کسب مرغهای ضایع شده توسط دکتر ذکریه خاروف متخصص بلقاریایی

امکانات نگهداری مرغ در فارم بگرامی

بافتن اما نگهداری

ادوات و امکانات

نظاره و در ضایعات

بیماری زباد است

غذای بگرامی را نیک میندازم اما اینکه آیا در آینده چنین خواهد شد یا نه قضاوت نمودن مشکل است زیرا تخم مرغ نباید همان سایر مواد غذایی از دستنی به دستی و از شخصی به شخصی منتقل شود چرا که هر قدر مواد بیشتر شود جلابان و مستکران

ماهرانه کنترل آن را به دست میگیرند. اگر در مسوالت این عرصه کار شود تا تانها از راه شغل عادلانه دستگاہ صلاحیت و معتبر دولتی به دست گیرد مفید خواهد بود و یا هم باید تکنولوژی های مختلف اشخاص فروشنده به خاطر به دست آوردن تخم مرغ جهت عرضه به بازار مدنظر گرفته شود. یک انداز از نیازمندی های شهریان را مرفوع خواهد نمود.

پروژه بزرگ مرغداری بگرامی مشکلات معین خود را نیز دارد و آن اینست که آدوبه ها و واکسین های ضد امراض مرغها اصلاً در کشور وجود ندارد. شرکت های واسازی هیچ گاهی در قسمت تهیه آدوبه و واکسین با این پروژه همکاری ننموده است این امر در ذات خود اشتراکیار به فارم متذکره به جا میکند و منجر به تلفات سنگینی در فارمها میشود. زیرا دکتر عبدالستار ساحل آمر کلینیک پروژه میگوید که حد او مسط هر شب پنج قطعه مرغ سقطی دارند و علت همانا ناشی از نرسیدن آدوبه مناسب به مرغها و واکسین امراض مرغها به آن مصاب میشوند میباشد. البته سه دوره واکسین و قاپوی به وجود مرغها تزریق میشود اما مرضی که از اثر گردیدن که نظر به مرطوب بودن سقف بلاکها به ظهور میرسد تداوی آن ناممکن است ولی در بعضی موارد دکتر ذکریه متخصص کشور بلقاریا مرغها را کنترل میکند استعمال آدوبه های انسانی را توصیه میکند. در بهلولی متخصص بلقاریایی خانم چاند را دکتر بخش F.A.O ملل متحد در زمینه تداوی و معالجه مرغها همکاری میکند.

بامشاهده داخل بلاکها به این نتیجه رسیدم که کارکنان و دکتوران این پروژه علاقمندی خاصی نسبت به مملک خویش دارند. حفظ الصحة محیطی و سایر امکانات پرورش دهم مرغ بقیه در صفحه (۸۷)

یکی از ملاکهای پرورش مرغهای تخم در پروژه مرغداری بگرامی

نمای از مرغهای گوشتی در پروژه بادام باغ

بزرگترین

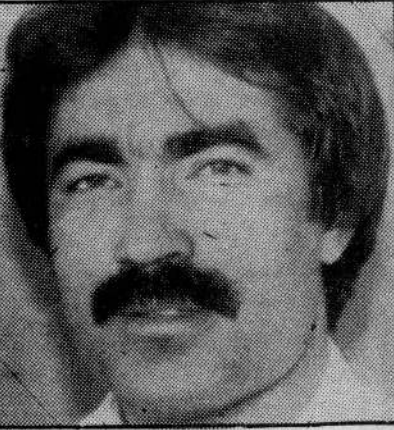
انسان اود سندرونو راتلونگی

د مینکې دکړې د سطحې (۲۰۰۸) په سلو کې اوونولې ده په حقیقت کې زویو کسره لمانځونکې ده. بهرینه د مینکې دکړې شکل وروکونکې ، د اقلیم معتدل کونکې اود ژوند د بیانگونه . زویو په کوره کې خلوو بهرینه د پا سفک ، هند ، اتلانتيک اوشمالی منجمد بحر اوهمداسی کوچنی اولوي جملونه اوبهرې شه. ټول سندرونه (۲۲۰) مليون ميل مکعب اوبه لري .

سندرونه لکه د مینکې انوسفیر سطح اکسیجن وکاربن داي اکساید اونايترو جن لري چې د سندرونه نباتات اوحیوانات له هغو څخه که اخلی .
زویو په ساره کې سندرونه د بشري وروستی سرحد دي چې باید د ساینس اوتکنالوجي په مرسته دهغو اوبو ، خزانو غذائی موادو ، برقي قوې اود اقلیم د کنترول دپاره اغېزې گڼې تړي واخستل شي د سندرونو څخه هغه وخت دپوره که اختلافي شو چې په هغو کې د برمعلومات ولرو اوتيايي دانسان بقایه راتلونکي کې په هندي سندرونو اوباره ولري .

د اوشنونو گرافیکو سامان الاتو څخه معلوماتي چې سندرونه د مینکې د اقلیم کلي اود پېښې ضیع ده. بهري طوفانونه په مینکې کې د زلزلو د تکانوسبب گړمسي په دي برخه کې اوس هم خبرې روانې دي .
پوهان اوس فواري د قطبونو د یخ توتی له منځه یوسي .
پوشووي انجینیر د (۴۸) سلو په اوزدوالی د یوکانال په واسطه د بهرنیو تنگه کې د قطب یخ اوبه د پاسفیک د تودو اوبو تمهول پیل کړل ، هغه غوښتل د شوروي اتحاد د ري زره ميله قطبې سواحل د تنگل نه پاک کسري همداسی د شوروي اتحاد اوسنیک د قطبې یخ د ویلکېدو دپاره هستري بهیون استعمال کسري دي .
په شکه د بشري راتلونکي د بهرونو اوسو پاتې په (۸۱) څخ کې

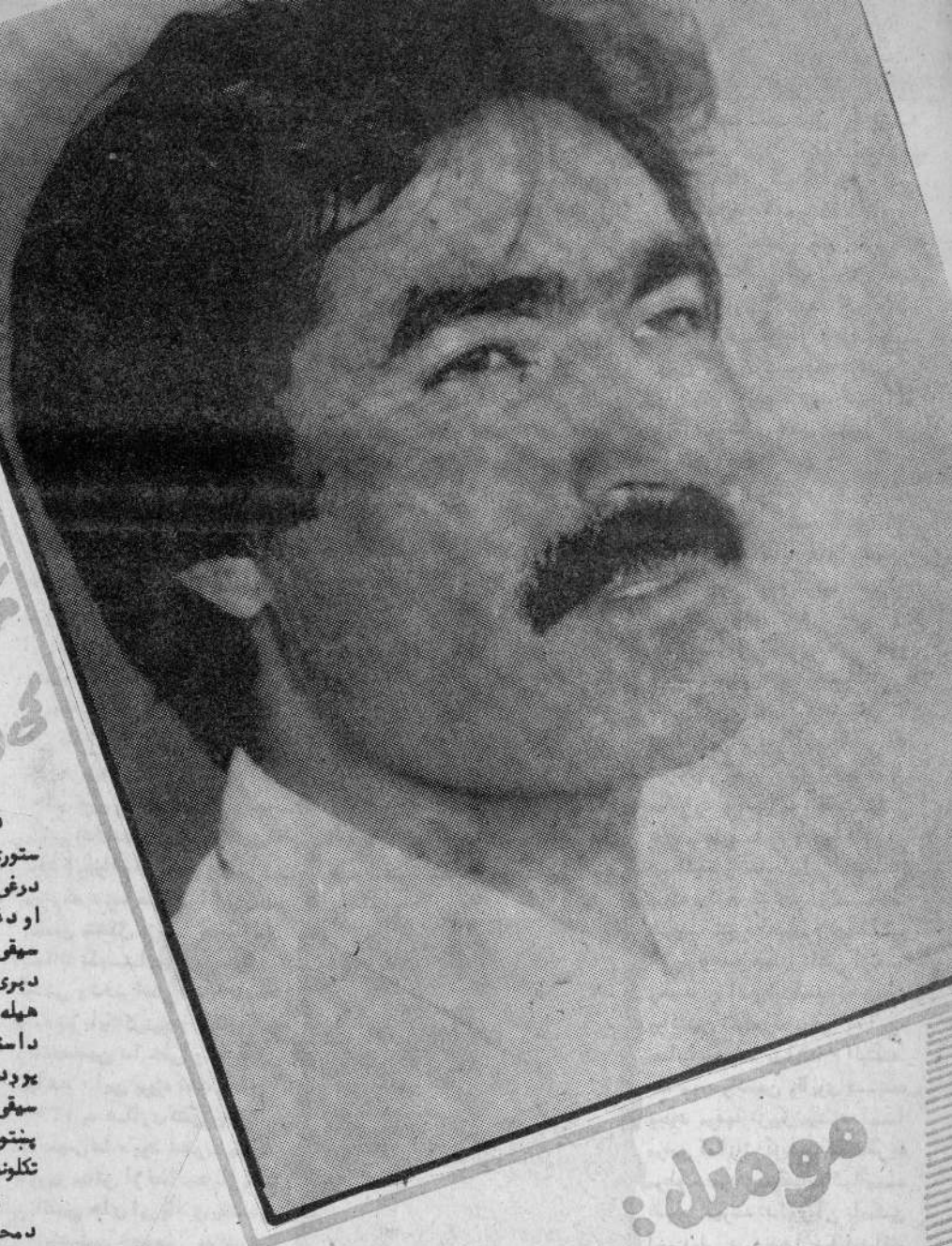
هم خو سندري شتی کم ؟ خو چې سر اولوی ولری .
- تراوسه دی خو سندري په راديو او تلویزیون کې ولی ؟
- او ه سندري .
- او کو مپوهه متاخېله زیاته خوښوړی ؟
- دغی خان شعره د دوستی جینی نښه ده بکری دیر ماټوی یی .
- د موسیقی په کوم خاص مجلس کې سندري وايې که نه ؟
- هو کې د خو شحال خان خټک د فرهنگي شورا د له موله نورو دوستانو سره یو ځای جوړه کړی او غواړو د پښتو تر ټولو ټکلسی غزل په دغه ډله کې ایجاد کړو .
- کو به موسی قی د رته ښه بهیښی ؟
- هغه چې په سزاوولی وی او ښه اغېزه ولری .
استاد سر آهنگه به ول : «موسیقی به سرقای ریح است
و موسی قی بن سرقای ریح است .»
- د چا غیزا سندري ولې دی خوښوړی ؟



- د خجالی محمد غزاو د هغه سندري ولې می زیات خوښوړی .
- د شاولی د سندرو په هکله څه نظر لری ؟
- شاولی زویو د محل او سوس سرې او ښه غزل بول دی په موسی قی او غزل کې ښه پوه ایدی خو زویو په هیواد کې یی قدر کو نه شو . هسی خوز زویو په هیواد کې اوس دارود گړخېدی ، چې رهنر مند موجود او ژوندی وی قدر یی نه وی خو چې نیست شی بهایی په زویو دوی ، لکه استاد اولمهر چې ژوندی وپوه سختی به یی شپې ورځی سبا کولی اوس چې مری دزه په یا د محفلونه جوړېزی اوبه هر محفل کې شپزاوه لکه افغانی بصر فیري .
- تر ټولو لږه هیله دی څه شی ده ؟
- دا چې په ملک سو له را منځته شی ، او د سولی په شرايطو کې د پښتو موسی قی د غوړیدو هیله من یم .

به می اوبېدی . یو کال په پښورکي د خجالی محمد سیره د موسی قی په پښ کسې گړخېدی له ده سره می کار کاوه اود بهر اوسر د موسی قی په ښه اجرا کې مرسته کول څلور کاله می د هندی کلاسیکی موسی قی زده کړه د روښن چتر جی تر لارښوئی لاندی وکړه او د پرتخه می ورڅخه زده کړل .
د طبلی ټالونه می د استاد هاشم تر لارښوئی لاندی زوه کړل اود موسی قاسمی سره می زویو څخه کلاسیکه موسی قی زوه کړه او بالاخره می د پښتو سرکوه داستا ن او غزل زده کړی په خاطر گل زمان ته گوره کېښود او دده تر لارښوئی لاندی سندري وایم .
- کلاسیکی موسی قی زده کړه د پوه هنریند یا سندري غاړی له پاره څومره ضرور گڼی ؟
- کلاسیکه موسی قی زویو د شرقی موسی قی پوهنځی ده چې زده کړه یی هر شرقی سندري غاړی ته محتس بر یښی ، پوهانو د سندري غاړی په ذوق پوری اړه لری چې په دغی څه به یی کې کو به لاره غوره کوی .
- د پښتو موسی قی په برخه کې ځان په څه شی مکلف گڼی او کوم کار به پښتو موسی قی ته سیره ورسوی ؟
- که زیاد پاره موقع مساعده شی ه غواړم کلاسیکه او غزل موسی قی په پښتو موسی قی کې رایج کړم ، که څه هم په پښتو موسی قی کې کلاسیک راگننا جراکړم خو غواړم د ښه عیسویت ورکړم اوبه فعلی ډول یی د موسی قی خو ښو ونکو ته وړاندی کړم په پښتو موسی قی کې غزل اوس رایج دی خو هغسی چې زمانه غواړی ه غواړم سینگار یی کړم .
- تراوسه دی کوم خاص کار د پښتو موسی قی ته کړی دی ؟
- په پښتو موسی قی کې د اتنی سندري خورا منلی اوبه زره پوری دی . اتنی په کسوری او پاری اجرا کړی چې دا یی موجه بڼه ده . ما هغه کړی په بهر وی راک کې اتنی له کلاسیکو سرکوه نو سره گڼ کړم چې دا په پوره ډول نوی شی دی . زه هیله من پچس پری بهایی به شم .
- د جاز موسی قی په هکله ستانظر څه دی ؟ آیا په ځای ده چې زویو موسی قی د جاز له موسی قی سره بدله شی ؟
- په هیڅ صورت نه ه هره موسی قی ځانته خوند لری . د بد لیدو و پلوی یی نه هم خو زویو په ټولنه کې د نوی پدیدې په ډول یی خو ښوم .
په موسی قی کې مهمه ده چې سر موجود وی که د هر ډول ضرب سره وی مهمه نه ده ، که دایره وی ، د رهل وی یا طبلسه او جاز وی .
زه خپله هم غواړم د جاز موسی قی سیره

کومو موقعا ته
مناظره
کلاسیکه او غزل
موسیقی د پښتو موسی قی
کې رایج کړی



مومند:

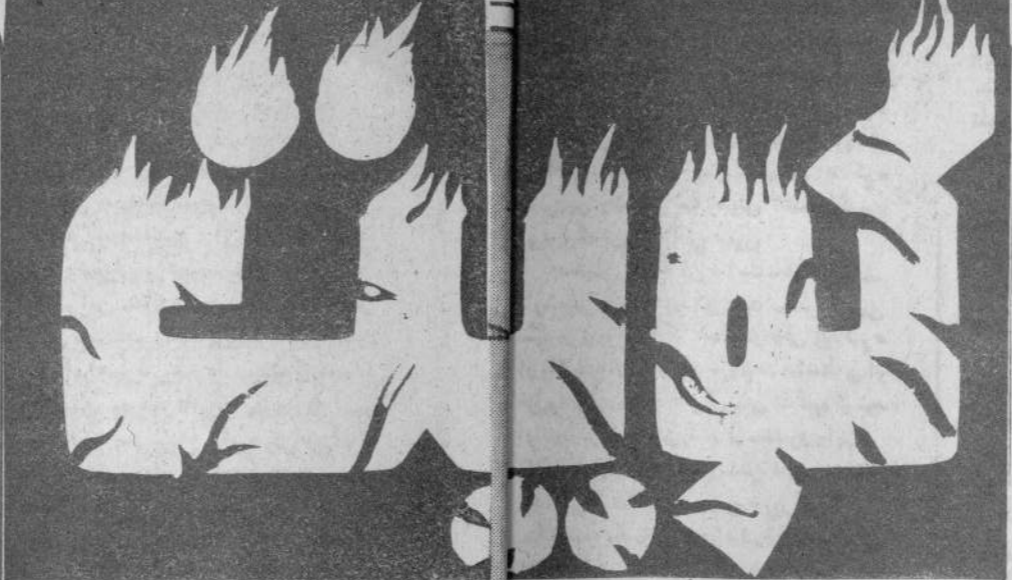
د موسی قی پښتو موسی قی

د پښتو موسی قی په آسان کې داسی ستوری هم نوی په لمانځه و راځی چې سرې درغی موسی قی راتلونکي ته امید واړه کوی او دغه هیله منځ ته راوړی چې پښتو موسی قی نه یواځی نه خوا رهزی و بلکه د هغی د پری وړانگی به هره خوا خپری شی . دغه هیله د ځوانو سندري غزاو په تکل اود هغوی د استعداد په غوړیدو سره لا پیاوړی کړی .
پور دغو ځوانو سندري غزاو څخه د پښتو موسی قی لېوال او هور من " مومند " دی چې پښتو موسی قی د پښتک او ښکلا لپاره نوی تکلونه لری .
مومند په ۱۳۴۰ کال د لوگر ولا یست د محمد آغی په ولسوالی کې زېږېدلی او په لوگر کې یی له لومړنیو زوه کړی .
سته د کابل تخنیک بشپړ کړی .
کاله په خپله مسلکی دنده بوخت و او ښه څنگه کې یی د موسی قی سره هم مینه پوه او ښی سندري به یی د دوستانو په مجلسونو نوکې ولی ، تر څو د همدغو دوستانو په غوښتنه او تینگیا د موسی قی ریاست ته راغی او دلته یی په راديو اوتلوویزیون کې په سندري وپلو پیل وکړ . راځی چې په نور څپرو دده له خو لې پوه شو .
- د موسی قی په برخه کې دی له چا سره کار کړی او په علمی توگه دی له چا نه زده کړی ؟
- څومره چې زمانه موسی قی سره مینه به په هماغه اندازه به د خپلی خوښی سندري غزاو په مجلسونو نوکې کینا ستم اود هغوسندري

مرکه کونکې سهېلا حضرت نظیس

مخکن له دي چی په کښه کې —
 نظامی مداخله وشو ، دغه هیواد دوررس
 ۲۰۰۰ - ۲۵ - پوره چې شوي تل تولیدات
 چی نهاتره یی باندینو هیوادونه صادرند
 ل ؛ خو موده مخکی دکښت دتیلو له ونه
 سره یو مرگ وشو او ده داخبره په
 د اگ کړه چی دتیلو صادرات به دکمال
 ترپاڼه پوري له سره پیل شي .
 دکښت د بندر ټوټه جملی
 څخه د شمېبه بندر د ترانکو پرمخ
 پرانستی د چی د پونا ته د عرب کښت
 له خواتره یی په استفاده کښي . د شوا
 یخ او شمېبه بندرونه مراقاتو ماین گذاري
 کړي اوشته یی هم لوټ شوي وو . هېچا
 هم گمان نشو کولای چی دغه بندرونه به
 دومره ژر داستفادي وړ وگرځي . کښان
 عبدالرحمن التباري په یو صاحب
 کی وویل چی مړ د بندرونو د فعالولو
 په خاطر شپه اوږن کاروگر ترخو ترهڅه
 لومړي دتیلو دجاري کولو کار پیل کړو .
 دغه راز دکښت هواس شرکت
 په اضطراري عملیاتو کی برخه واخیسته
 او اوس دي په چمتو دي چی خپلو کارونو
 ته پراختیا ورکړي . دا په دي معنی ده
 چی هواس شرکت د خپل نوي مرکز جوړول
 تیلان لاندی نیولی او الوتې اس
 او اریا له سره پیل کوي . دکښت
 هواس شرکت امر په دي هکله وویل چی
 نوي مرکز به د ۱۹۹۲ کال په نهمایي
 پای ته ورسېزي او په دي توگه الوتکو
 ته به د امکانات برابر شي ترخو د هېواد
 په بیا ودانولو کی فعاله برخه واخلي .
 دغه راز د شهید جابر الاحمد الداهرا لاسیا
 ح له هدایت سره سم ، هغه کویتان چی
 د جگړه له لاسه نورو هیوادونو تللی و و
 د الوتکو په واسطه ، یی له دی چی کرایه
 ورکړي ، بېرته هیواد ته راوستل شول .
 په رښتیا سره هم چی کویت ته
 په جگړه کی مادی او معنوی پیرتاوان ور
 اړینی وی ، خو معنوی ستړتاوان چی
 کویت ته ورسیدلی دي ، هغه دکښت
 د موزیم لوټیدل او د تارخې اثارو له ضعه
 تلل دي . که څه هم د ملگرو ملتو د انجمن
 شورا د تصمیم په بنسټ ، عراق مکلف
 دي چی د موزیم لوټ شوي اثار بېرته
 کښته ورکړي ، خو اوس په کښت
 کی داسی بېرته ضعه ته راغلی ده چی
 ورک شوي اثار به هېڅ کله بېرته
 ونه موندل شي . رپوتونه وایی چی
 صدام حسین دغه مالونه خپلو جنرالانو
 او مشورانو ته تحفه ورکړي .
 پاتی په (۸۷) څخه

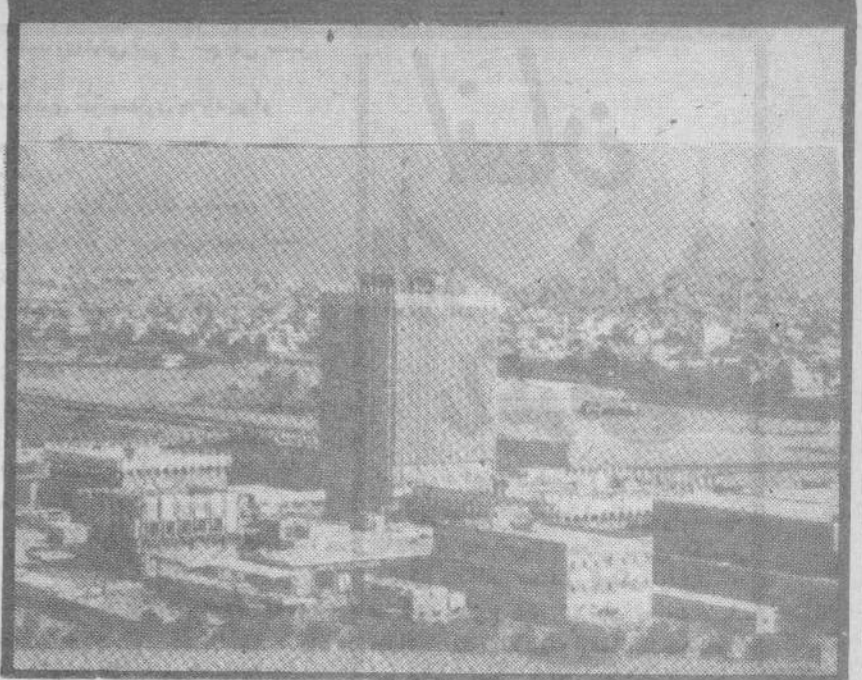
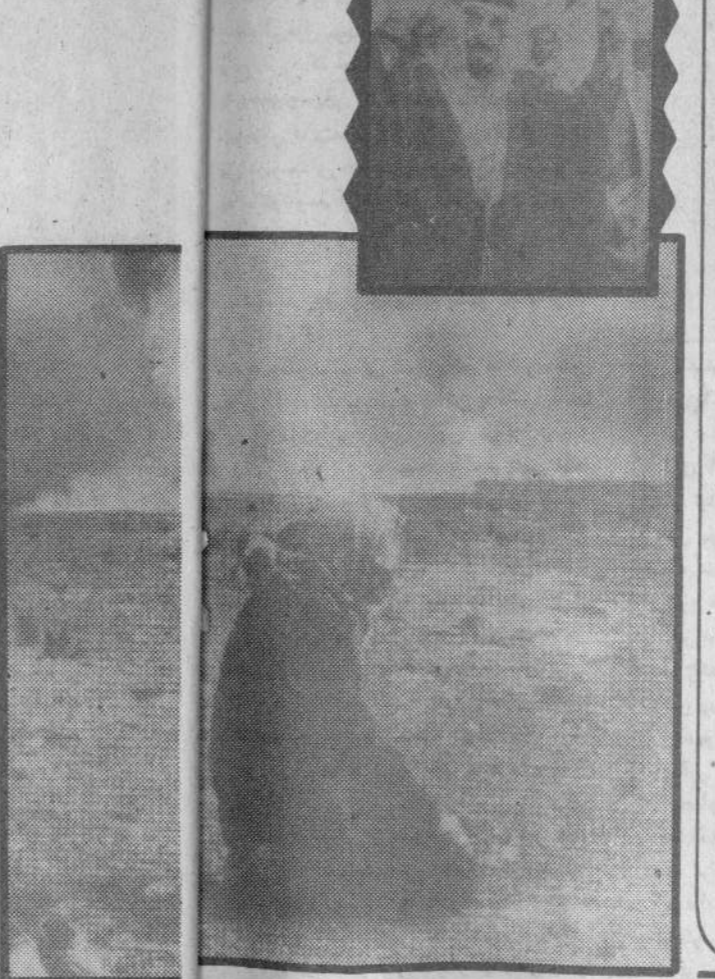
څرې بانکه اران داسی پیشنهاد کوي
 چی کښت یی تجارتی پورونه له کویت
 سره نهات شي . له دي کبله د متحد
 ایالاتو د صادراتو او وارداتو بانک هغه
 خاصه طرح دکښت لپاره وړاندې کړي
 ده . په هر حال دکښت تجارتی او بانک
 اچولو بانکونه له د پروستونو سره مخامخ
 دي . که څه هم د مان په ماشت کس
 د هغو خانگی خلاصی شوي ، خودی په
 ترصماتی چارو اود خپل پرسونل په پوره
 کولو باندی مصرف وو . تر ټولو مهمه داده
 چی دغه بانکونه باید خپل بیلانسونه جوړ
 کړي . د احم باید وویل شي چی ټولی دغه
 هلی عملی د دي لپاره روانی دي ترڅو و
 دري سو زره کښتیان چی بېرته خپل هیواد
 راستنېزي له اقتصادي ستونزو سره مخامخ
 نشي .
 په کویت کی د تیلو رایستل په خامه
 پایه تعقیبه شوي بڼه ، د دغه هیواد د
 اقتصاد بنسټ شمېرل کښي . له جگړې
 نه مخکی هر ورځ کویت ۷ / ۱ میلیونه بېرله تیل
 راکیبل هونکله چی جگړه پیل شوه د ورځی
 له ۸ / ۴ میلیونه بېرله څخه د بېرته ل سوځی
 اوبه د و د تبدیلی سره .
 که چیر د پیسو په ژبه وژغړونو ویلا شو
 چی کویت په یوه ساعت کی پنځه میلیونه دالره
 سوځولی دی .
 مخکی له جگړې نه ه کویت ۹۸۵ د تیلو
 څاگانی درلودی چی ټولی فعالیتی
 وړی .
 دکویت پترولم کمپنی او س وایی
 چی دورس پنځه هشت زره بېرله خام
 تیل وایس او انداکی یی ورځ په ورځ زیاده
 تښتي . دکښت د خپلوو چی مایونولسه
 جملی څخه یوازی د مینا الاحمدی چی
 مای لټوویل شوي دي . داسی پتمین
 کښي چی د سپتمبر د ماشت ترمایه
 پوري به دورس دوه سو او پنځوس زره
 بېرله خام تیل راوايستل شي او دکمال
 ترپاڼه پوري به دغه رقم ترخلور سو .
 زره بېرله پوري ورسېزي .
 په ملگرو ملتو کی دکویت استازی محمد ابولحسن
 ویلی دی چی ټول دتیلو سکور هـ ل
 بیلونه دالره تاوان زغلی دی چی په
 هغه کی څاگانی پمپونه هـ د ذخیرې تانکون
 نچن ځایونه او داسی نور شامل دی
 تر ټولو زیات د بوران ساحی د پسر
 تاوان زغلی دي . هغه داچی د ۲۲۹
 تانکو له جملی څخه یوازی پنځه یی
 رضی پاتی دي اوساحه مین گذاري
 شوي هم ده .



بیا جوری

د ذبیح الله احمد ای ژباړه او تنظیم

مخکن له دي چی په کښه کې
 نظامی مداخله وشو ، دغه هیواد دوررس
 ۲۰۰۰ - ۲۵ - پوره چې شوي تل تولیدات
 چی نهاتره یی باندینو هیوادونه صادرند
 ل ؛ خو موده مخکی دکښت دتیلو له ونه
 سره یو مرگ وشو او ده داخبره په
 د اگ کړه چی دتیلو صادرات به دکمال
 ترپاڼه پوري له سره پیل شي .
 دکښت د بندر ټوټه جملی
 څخه د شمېبه بندر د ترانکو پرمخ
 پرانستی د چی د پونا ته د عرب کښت
 له خواتره یی په استفاده کښي . د شوا
 یخ او شمېبه بندرونه مراقاتو ماین گذاري
 کړي اوشته یی هم لوټ شوي وو . هېچا
 هم گمان نشو کولای چی دغه بندرونه به
 دومره ژر داستفادي وړ وگرځي . کښان
 عبدالرحمن التباري په یو صاحب
 کی وویل چی مړ د بندرونو د فعالولو
 په خاطر شپه اوږن کاروگر ترخو ترهڅه
 لومړي دتیلو دجاري کولو کار پیل کړو .
 دغه راز دکښت هواس شرکت
 په اضطراري عملیاتو کی برخه واخیسته
 او اوس دي په چمتو دي چی خپلو کارونو
 ته پراختیا ورکړي . دا په دي معنی ده
 چی هواس شرکت د خپل نوي مرکز جوړول
 تیلان لاندی نیولی او الوتې اس
 او اریا له سره پیل کوي . دکښت
 هواس شرکت امر په دي هکله وویل چی
 نوي مرکز به د ۱۹۹۲ کال په نهمایي
 پای ته ورسېزي او په دي توگه الوتکو
 ته به د امکانات برابر شي ترخو د هېواد
 په بیا ودانولو کی فعاله برخه واخلي .
 دغه راز د شهید جابر الاحمد الداهرا لاسیا
 ح له هدایت سره سم ، هغه کویتان چی
 د جگړه له لاسه نورو هیوادونو تللی و و
 د الوتکو په واسطه ، یی له دی چی کرایه
 ورکړي ، بېرته هیواد ته راوستل شول .
 په رښتیا سره هم چی کویت ته
 په جگړه کی مادی او معنوی پیرتاوان ور
 اړینی وی ، خو معنوی ستړتاوان چی
 کویت ته ورسیدلی دي ، هغه دکښت
 د موزیم لوټیدل او د تارخې اثارو له ضعه
 تلل دي . که څه هم د ملگرو ملتو د انجمن
 شورا د تصمیم په بنسټ ، عراق مکلف
 دي چی د موزیم لوټ شوي اثار بېرته
 کښته ورکړي ، خو اوس په کښت
 کی داسی بېرته ضعه ته راغلی ده چی
 ورک شوي اثار به هېڅ کله بېرته
 ونه موندل شي . رپوتونه وایی چی
 صدام حسین دغه مالونه خپلو جنرالانو
 او مشورانو ته تحفه ورکړي .
 پاتی په (۸۷) څخه



او هواس شرکتونه او همدغه راز د ۲۷۰۰ ټونو
 کورنو ، مکتوبونه ، پوهنتون او هلی
 مرکزونه جوړول شامل دي .
 داسی پتمین شوي دي چی په څو
 زاتلونکو کلونو کی د دفاع اواضتی چارو
 د لوړتیا لپاره بیلونونه دالره په مصرف
 ورسېزي . دکښت مقامات تر فشار لاندی
 دي ترڅو داسی منابع پیدا کړي چی دغه
 منعه وړل نشو تلو مای ونیسي .
 د هېواد د بانکونو د ساتلو لپاره په
 بیلونونه دالره په مصرف ورسېزي ترخو
 د پورونو او را کړي ورکړي جبران له دېخوا په
 شان وساتل شي . څری بانکه اران هواس
 چی حکومت باید یوازی په ۱۹۹۰ کال کی
 نولس بیلونه دالره ولگي په داسی
 حال کی چی سزکال حکومت په پام کی لوي
 ترخو هر یو کویت کوره نی ۲۰۰۰ ټون
 لوه هغه تاوان ورکړي کی چی د هراتی
 نغونی په وخت کی یی زغلی دی . په
 همدی ټول د هېواد سوداگرانو هم
 باید پوځی هم ورکړي شی ترخو خپل د
 کانونه بیلونونه اونا برکی پری فعالی
 کړي . د دي لپاره چی کارونه څخه سم
 شي ، دکښت امر شېخ جابر الاحمد الجبار
 برالصباح پرهکړه کړي ده چی لس بیلونه
 کویت دیناره (هر ۳۵ بیلونه دالره) پور
 کړي . په هر حال داسی کی مده ایالاتو
 بانکونه غواړي چی په معاملاتو کی تر ټولو
 د مخه وي . همدغه راز په لندن کس
 بانکه اران وایی چی د دي بیلونونو لرو
 پور به د ماشت تراخه پوره امضا شس

په کویت کی د عراق له نظامی مداخلی
 څخه یو کال تښتې او اوس وروسته
 له یو کال څخه د دي دکښت خلک بېرته
 خپلو کورونو ته راستنېزي . د دي له
 راستنیدو سره سم دکښت د بیلونونو
 کار پیل کښي او په پوره یقین سره باید
 وویل شي چی دتیلو د صادراتو کار به له
 سره پیل شي . هوکی ، دکښت د خلکو لپاره
 خپلو کورونو بېرته راگرځیدل یو ترڅه
 تجربه ده .
 د رپوتونو له مخی داسی معلومېزي
 چی ټول له شلو تر دیرشو بیلونونو د لرو
 پوري کویت ته تاوان وروویشی دي . سره
 له دي چی د پری ستونزی په څ کی د دي
 خو اوس دا هغه کښي چی دتیلو څاگان
 نی له سره فعالی نی . د جولای د ماسا
 شتی ترنمایي پوري له دوسوونه د پری څا
 گانی ورتل شوي اوجا پرمال دکښت
 په ښار اود احمد په په سیمو کی پاک شول .
 همدغه راز د کار د نتیجی په توگه داسی
 وپل کښي چی د جون له ماشت نه
 ترمی پوري به په تملوکی له ۲۰۰۰ ټون
 لونه تر ۲۰۰۰ ټون پوري زیاتوالی
 راشی . د احم باید وویل شي چی دلو
 مړی عمل لپاره دتیلو صادرات د جوړن
 په ماشت کی پیل شول .
 د امریکی متحد مایالاتو د اوانجینرانو
 پماضطرازی توگه د ماسین الاتر همدول پیل کړل
 اود پرمینا اویو هکا راوحتوزا ترسوز
 د شپږو ماشتو پلان جوړ کړ . په دغه
 پلان کی تیل کی کویت کښت هونکله باندی رونه

با وجود این که در پی جرعه آب و در جستجوی لقبه غدا می پیموشید وید تا نزد یک سنگه های صفرا سرد و چون چیزی نیافت تا لان و گریبان بازگشت و سوی منظره سراسی که از دور در نزدیکی مرده بصورت آب نمودار بود بشتافت و چون نومید شد با ر دیگر سراسیمه سوی صفا آورد و باز سوی مرده شتافت و تا هفت بار این آمد و شد را تکرار کرد و سعی بهن صفا مرده که در حج اسلام تشریح شده برای تجدید این خا طره مقدس است.

در همه این احوال طفل با صبحه و ناله خود پیوند دل مادر را پاره میگرد و جگر گاهش را می شکافت.

آه خدایا! چه منظره جانگناه و طاقت فرمائی!

ازینطرف کودکی بیگانه و گلویش خشکید و حتی دیگر قدرت برگزیده هم ندارد و از شدت گرسنگی و تشنگی نفسش بشماره افتاده و از طرف دیگر مادر بیگناهیگانه عزیز را با حلال جان دادن می بیند و راه چاره از هر سو برایش بسته است و نه برای تنها پیش منسی ونه برای تسکین مصیبتش تسلیتی دارد (کودک بیشت روی زمین افتاده و پاشنه های هردو پا را بزومن میساید و گویی باینوسله از سنگ و خاک یاری میطلبید تا مکون سنگ بحال لشر رمت آورد.

در چنین لحظه و حشمتان همراه امید از هر سو بسته بود و ناگاه چشمه آب زلالی از زیر پایهای کودک بجوشید (آری مگره بارها از دل سخت سندانها هر های آب جوشیده است؟)

وقتی چشم هاجر بر آب زلال افتاد و دید که رحمت الهی او را فرا گرفته و چشم رعایت خدا او را منظور داشته و باتنی خسته و رنجور در حالیکه عرق از جبینش فرو میریخت بصراع چتر گوشه خویتر آمد و لبها و کامش را از آب تر ساخت و از خوش حالی در پوست نمیگنجید زیرا بچشم خود میدید که برق حیات از چشمان کود نمید رخسند و منج طراوت و نشاط همراهِ آب در رگ و پوستش پدید میآید.

مادر مهربان فرزند عزیز را در آغوش کشید و گویی جانی تازه در کالبدش ریخت و بعد با یک دست کودک را نگاه داشت و دست دیگرش را آهسته آهسته پشت و پادست او نوازش میداد و گاهی اشکهایش را پاک میکرد و تا جریان تنفس کودک بحال طبیعی بازگشت و دیگر نفس در سینه اش نی پدید میآید.

هاجر نیز از آن چشمه سهراب شد و طراوت حیات در ریشهاش پدید آمد و آن ابرسیاه یابان و اندوه که

مدتی بر او سایه افکنده بود بانسیم لطف الهی پراکنده و هر طرف شد.

این چشمه همان چشمه زمزم است که تاکنون باقی است و جمعیت حاج گرد آن ازدحام میکنند و برای استفا ده از حوشش بدانجا میشتابند تا مگر جرعه ای بنوشند یا شربتی از آن همسراه آورند.

وقتی چشمه زمزم پدید آمد پرندگان را از آن صحرا ی سوزان بسوی خود کشید

کن که دلهایی از مردم بسوی ایشان متما یل شود.

اسماعیل ذبیح:

ابراهیم فرزند عزیزش را از یاد نبرد. گاهگاهی بدیدنش برفت و توشه ای از دیدارش بر میداشت. از حالش تفقد میکرد و نبروش بر نبروش میافزود. روز کاری بر این منوال بگذشت و اسماعیل جوانی بزرگ و سخت پی شد. در ایسن هنگام ابراهیم درخواب دید که خدا او را فرمان میدهد تا فرزند یگانه اش را به دست خویش سر برد. و از طرفی هم ابراهیم می دانست که روی پای پیغمبران حق و صدق و از وساوس شیطان پهراسته است. امتحانی در پی امتحانی! و ابتلائی

قصه اولیادان زفران بامو زانما

راکه

شکست

دنیال ابتدائی (پیری فرتوت که عمری دراز با روزگار کشتی گرفته و با حسودات خطرناک زمان پنجه نرم کرده و گردش مال و ماه سرو قاتش را چنبر ساخته روزگاری دراز بامید فرزند بی سر برده تا چون بسن پیری رسیده خدا فرزند یگانه ای پلو بخشیده و آنگاه ماه مور شده تا او را با مادرش از خود جدا سازد و در سرزمینی بی آب و علف بدون یار و مددکاری مسکن دهد. و او در همه این احوال فرمان خدا را با ایمان و تسلیم انجام داده پس هنگام پیروزی از آن مضایق و سختیها راه فرج و نجات بر آنها گشود و از جایی که گمان نمی برده اند کفالتشان فرمود و آنها پس از تحمل این همه رنج و مارت هنوز از لذت قرار و اطمینان کام نگرفته ماه مور می شود تا آن فرزند عزیز و یگانه اش را ذبح کند.

تا کرد آن بهروز آمدند و بر فرازش بسال کشودند. در آن هنگام قوی از جرهم نزدیک آن سر زمین میزیستند پس چون انبوهی پرنده گان را دیدند حدس زدند که در آن نزدیکی آبی پدید آمده و ازین رو چند تن را بجستجو فرستادند و فرستاده گان پدید آمدن چشمه را بفرمان بشارت دادند قبیله جرهم با خاطری مسرور و چهره ای خشنود و خندان فرد فرد دسته دسته گرد آمدند. چشمه فرود آمدند و جمعی از آن قبیله در آن سر زمین رحل اقامت افکندند و پس هاجر با ایشان انس و اشنائی گرفت و در ده مسایکیشان آسوده و مطمئن شد و خدای را سپاس گزارد که دعای ابراهیم را در باره او و فرجه اش مستجاب کرد. در آن گاه که عرصه دانست: پروردگارا! من یکی از ذریه خویش را در این سرزمین بی آب و علف نزدیک خانه محترمت سکونت داده ام. پس چنان

راستی که این محنتی است که کوهها زهر بار گرانش کمر میباشند ولی همیشه خطر برای مردمان خطهر و مصیبت عظیم برای شخصیتهای عظم است و از اینسو و امتحان و ابتلا ابراهیم هم باندا زه علو منزلت و ثبات یقین و کمال ایمان اوست.

ابراهیم فرمان الهی را امتثال کرد و در راه اجرای آن بشتافت و آهنگ سفر کرد تا پسر را بد از نمود و آن خبر را که از شدت وقعش کوه سرتگون ودل از جای کنده میشود برای پسر چنهن نقل کرد: "فرزند عزیزم و همانا که من در خواب دیدم که تو را سر میبرم پس بنگر تا راهی تو چیست؟"

ابراهیم خواست باینوسله فرزند را در جریان امر الهی از روی اراده وارد کند تا مجبور نگردد که او را از روی قهر و جبر بخاک و خون کشد.

اسماعیل چون سخن پدر را بشنید بقدم اطاعت پیش آمد و درین رفتن فرمان الهی انداخته بود.

شکست

ببشتافت و گفت: ای پدر ما مورست خود را بجای آور که بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

آنگاه اسماعیل که از حال دل پدر خود با خبر بود خواست تا سوز درونش را تخفیف دهد و نزدیکترین راه را برای اجرا قصدش باو بنماید. پس گفت: پدر جان! ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان خدادست و پا نزنم زیرا میترسم که از جرم گناسته گردم و جامه ام را از تنم بیرون کن که بخون الوده نشود زیرا بیم دارم که چون مادرم آن را ببیند غم و تاثرش شدت کند و عنان صبرش از کف بیرون آید و در آن حال مرا تیز کن و بسا سرعت آن را بر گلویم بگذران تا تحملش بر من آسانتر باشد زیرا که مرگ سخت و دردناکست.

آنگاه گفت: سلام را به مادرم برسان و

اگر ما نمی ندیدی پهر اعظم را برایش بسوز زیرا که آن باعث تسلی خاطر و تسکین درد های دلش خواهد بود و بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و چون برای من دلتنگ شود آن را در آغوش خواهد فشرد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد.

ابراهیم گفت: ای فرزند تو برای اجرا فرمان خدا نیکو مددکاری هستی آنگاه او را در آغوش کشید و بوسه هاز گونه و دهانش بر داشت و بی اختیار پدر پیر شکسته و جوان نو خاسته گریه و ناله سرد دادند.

پس از آن ابراهیم گونه فرزند را بر خاک نهاد و کارد را بدست گرفت و گاهی تندی کا رد را و گاهی لطافت گلوئی فرزندش را مینگریست و از سر رحم و شفقت سیل اشکش بی اختیار میجوشید و آه های سوزان از دلش بر میخاست عاقبت تنهش را بر گلویش نهاد و روی گردنش بگردش آورد و ولی کارد از بریدن فرو ماند زیرا قدرت الهی تندیش را کاسته و از کارش انداخته بود.

اسماعیل گفت: پدر جان رویم را بر خاک نه تا مرا نبیند زیرا چون چشمت به سیمای من میافتد رحم و شفقت بر من همبفرماید و ترا از اجرای فرمان خدا باز میدارد.

ابراهیم روی پسر را برخاک نهاد و بار دیگر کارد را شدت بگردش آورد و ولی باز تیغ کارگر نینفاد و رگها را نبرد. ابراهیم بحسرت فرو رفت و اینکار بر او دشوار آمد که مبادا اجرا فرمان خدا بانه خیسر افتد و پس بخدا متوسل شد تا در کارش فرجی کند.

پرو ردگار بر بوجار گیش رحمت آورد و او را نداداد که ای ابراهیم همانا که مفا د آن روی یا را اجراء کردی و تا همین حد اخلاص و تسلیم خود را باز نمودی.

نور شادی از چشمان ابراهیم بدرخشید و و پدر و فرزند بر لطف و رعایت الهی و دفع بلا و برطرف گشتن اندوه و روی سفیدی در امتحان خدای راهسپاس بگزارند.

خدا ایتعالی قربانی عظیم بعنوان فدیة اسماعیل پیش ابراهیم فرستاد و ابراهیم بمجرد آنکه کارد را که از برهنه دن کشد ی گرفته بود و بر گلوئی آن قربانی بسوزد خونش روان شد و از آن تاریخ سنت قربانی واضحه جاری و متبع شد و مسلمان نیز هر سال در آن سنت شرکت میکنند تا خاطر ذبح اسماعیل را بسا د آورند و نعمت الهی را شکر بگزارند.

اسماعیل و جرهم:

پرنده گان در فدا ی ان سر زمین که چشمه زمزم از آن جوشیده بود بهروز آمدند و دسته دسته در اطراف آن چاه آمد و شد میکردند و اگر چه هنوز خبر آن چشمه به اطراف نرسیده بود ولی با وجود این رونق و جان تازه ای در آن مکان پدید آمده بود تا آنگاه که قوی از "جرهم" که در پائین مکه مسکن گزیده بودند پرنده ای را در گردش و پرواز یافتند پس گفتند: بیگمان این پرنده بر گرد چشمه آبی پرواز میکند ولی ماکه می دانیم در این صحرا ی سوزان آبی وجود ندارد! پس نماینده های با آنجا فرستادند تا چشمه آب را بیابند و با بشارت بسوی ایشان شتافت.

قوم جرهم مخرم و مسرور با طرف آن چشمه کوچ کردند و در کنار آن مرحل اقامت افکندند و چون مادر اسماعیل را در کنار چشمه یافتند از او اذن مجاورت خواستند و هاجر ایشان را اجازه داد که به عنوان مهمانان در آنجا با اعزاز و اکرام بمانند ولی قصد غصب مکان و تجاوز و عدوان نکنند.

قوم با راده و حکمش را ضعی شدند و سر پرده های بیار در آن سر زمین بر پاشد و آن صحرا ی خشک رو با آبادی نهاد.

اسماعیل همچنان رشد و نمایم کرد و قامتش افزاخته و عضلاتش پیچیده میشد و اسم و آوازه اش در اطراف منتشر میگشت و او با قوم جرهم معاشرت میکرد تا زمان شان را به ماوخت و طولی نکشید که با دختری از آن قبیله ازدواج کرد و پیوند ارتباط و امتزاجش با ایشان محکم شد.

کم کم داشت آسیاب خوشی و آسوده گی فراهم میشد ولی روزگار بامرگ هاجر این بساط خوشی و آسایش را در هم پیچید و مرگ هاجر که در حفظ اسماعیل و تربیت او انهمه رنج کشیده بود بسیار بر اسماعیل گران آمد و دلش را بسختی در هم فشرد و سبیل اشکش را روان ساخت زیرا تنها او بود که در گهواره سرپرستی و نگهداریش کرده و در جوانی از شفقت و تربیت خود بهره مندش ساخته و در هر پیشامدی برای او بازوئی زورمند و مددکاری فداکار بود.

ابراهیم اگر چه در سرزمینی دور از اسماعیل بسر میبرد ولی نمیتوانست فرزند عزیزش را فراموش کند و از دوری پاره جگرش بیاساید. ازین رو گاه و بیگاه به سراغ اسماعیل میامد و از حالش تفقد میکرد.

در یکی از سفرها چون بخانه اسماعیل بقیه در صفره (۸۵)

و حتی ذات ذوالجلال با-
توانایی و قدرت لایزال اش-
دیکسین چیزی که جان است
باد ورتین پدیده که جسم است
نزد یک کرد با هم آمیخته
غم و اندوه و خوشبختی صد-
بختی و یک قوه فراتر همه چیز
یعنی سرنوشت و تقدیر را نیز
با آن همراه ساخت تا بنده لذت
شادمانی را پس از چشمه
تلخکامیها و قدر بداند .

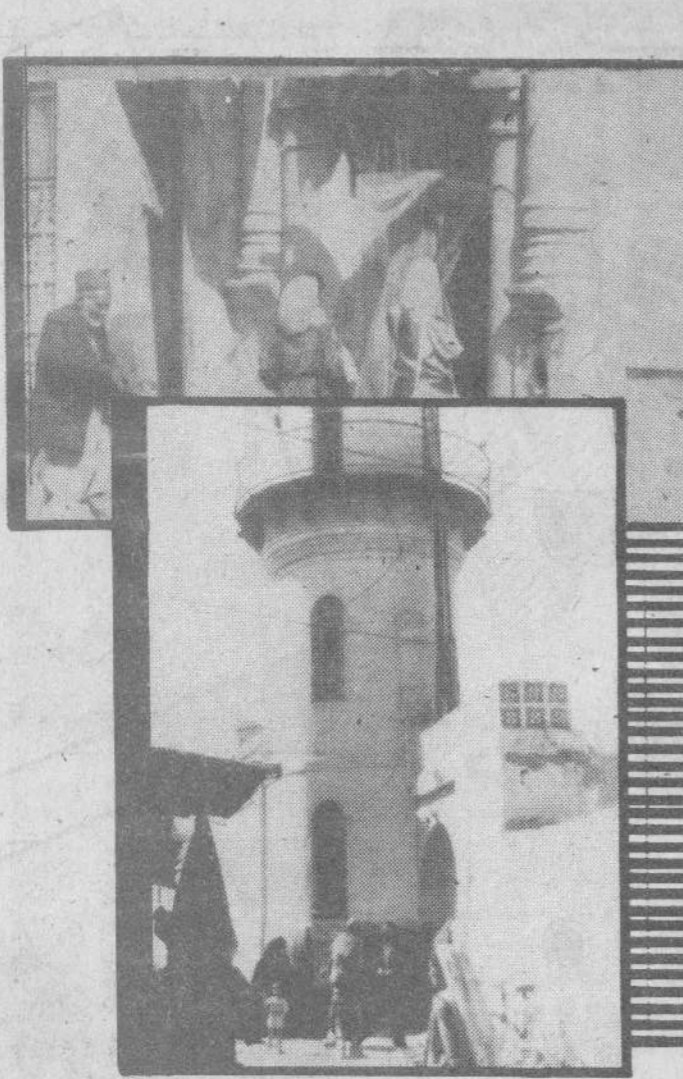
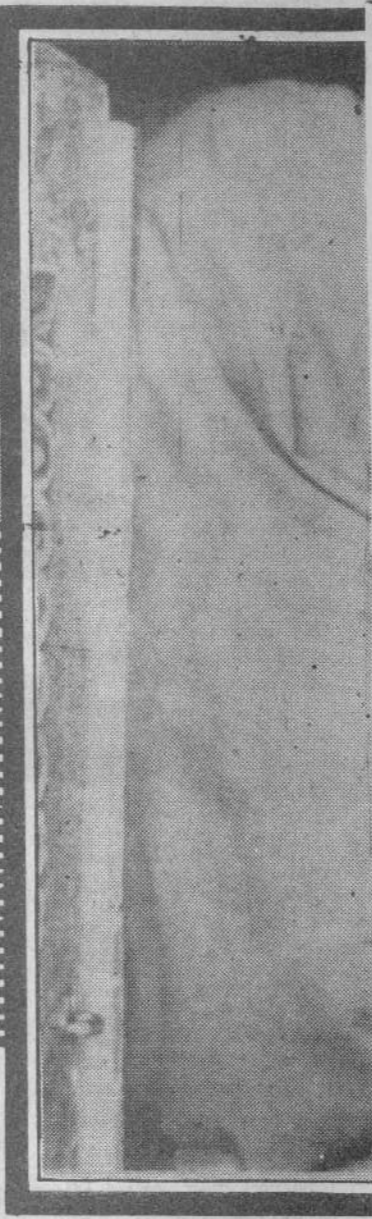
گاهی یک حادثه غم انگیز
و پردرد مانند چیزی تهنیرنده
رشته آرزوها و سعادت انسان
را میبرد و او را به گرداب غم و-
اندوه پرت میکند که نساگر-
بایست آن را با تحمل و شکیبایی
بپذیرد و به خاطر رهایی از
آن به جهان معنویت پناه برده
به زیارت قبور برود غمها و دنا له
و شوم را به راه براندازد و تا
روح پاک آن ها وسیله نجاتش
گردد .

یکی از روزهایی که زاینه
به این منظور برگزیده و فال نیگو
گرفته اند روز چهارشنبه
است و گرچه مقرر کردن روز تا-
بت خنده و در احاد بیت شریف
و روایات فقه و کتب معتبر چار روز
هفته را یعنی دو شنبه و پنج-
شنبه و جمعه و شنبه را برای
زیارت مبارک بهتر دانسته اند
اما افزون بر این روزها روز چهار
شنبه نیز بنا بر عرفی که در کشور
ماست و شاید انگیزه های دیگر
تا برخی داشته باشد روز زیارت
شناخته شده است مردم ما به
این باور اند که روز چهارشنبه
روز مراد بخت برگشته گان
است و روز مبارک است که با رفتن
به زیارت اولهای کرام هفت چهار
شنبه روز به هم بایست به زی-
ارت رفت و حاجت خود را طلب
کرد و گویند حاجت دو باره
یعنی هم حاجت بر آورده میشود
و هم پایدار میماند .

در کتاب معدن الاسرار تالیف
حضرت شیخ سعدالدین انصار
رج " نیز چنین آمده است :
برای استجابت دعا به
درگاه حق سه گونه روز را مهین
کرده اند و برای حاجات خیر

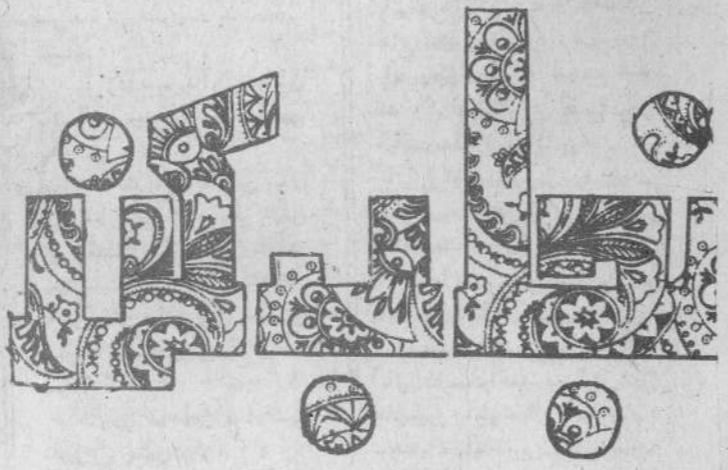


ذکره فاجر



روزهای شنبه و پنجشنبه و جمعه
برای حاجات میانه روز های
دوشنبه و چهارشنبه و پسر ای
نهایت شر روزهای یکشنبه و سه-
شنبه که در تمام حرزها و تحویزات
دعا ها این اصل معمول بود .
است .

در کشور اسلامی ایران
بیشتر از گذشته ها به این سو
معمول است تا آخرین چهار-
شنبه ماه حوت هجری شمسی که
مصادف با اخیر ماه صفر است
چشم میگردند که آن را چهار-
شنبه سوری مینامند و اشتقاق
ترکیب چهارشنبه سوری یعنی



چهارشنبه، مهر و عشرت کند
آداب و رسوم خاص را در آن بر-
گزار می نمایند و آن را به نسام
" ندوبی " هم یاد میکنند و
در کتاب فرهنگ دهخدا آمده
است که :
چهارشنبه سوری
از جشن های باستانی خراسان
نشان است .
شیخان شاهران کلاسیک
نیز اشعار و سروده های زیاده
در بسته گی با روز چهارشنبه
داشته اند چنانچه فردوسی
شاعر بزرگ فارسی زبان میگوید :
مقاوم همسرگفت به سرام را
که در چهار رشنه من گام را
یا نظامی گنجوی گوید :
چهار رشنه که از شگوفه مهر
گشت به روز کین سوا و سپهر
یا منوچهری گوید :
چهار رشنه به که روز بلاست با ده
بخور
به ساتگی بخورتا بهمانه گذرد .
افزون بر آن در یکی از
صفحات فرهنگ دهخدا نوشته
شده است که :
" رب النوع چهارشنبه عطار د
است " که محترم علی احمد
فکور نجم سرشناس کشور ما از
در پیچه علم نجوم در مورد
گفتنی های دارند که با هم می-
خوانیم :
" ارباب دعوات روز چهارشنبه
را منسوب به رب النوع عطار د
میدانند و اهل تنجیم ستاره
عطار د را منسوب به زوزا و احکام
و قضات و علما میدانند و از اهل
رهگذر اهل تنجیم بایل در رب-
سابق و اهل ادرا و ادویه
دیدار با قضات و علما را مناسب
و نیک میدانند و اهل تنجیم
آغاز کتاب و شمولیت در مکتب
و شروع درس و فحس و جستجو
را در روز چهارشنبه بنا سب و
خوب دانسته اند و حتی از رب
النوع عطار د عقاید است
که از هندیا به بایل رفته و از
بایل به مصر و از مصر به یونان
رفته است و بنا بر این عقاید همه
مربوط به تنجیم است نه به علم
نجوم زیرا تنجیم مربوط به فال
یعنی و پیشتر یعنی حوادث میگردد
بقیه در صفحه (۸۸)

گیتاهای باعظا محمد آواز خوان جوان

کاشکی ساقی زلفش



کرد های هنرش چنین گفت:
چند سال پیش کورس موسیقی
کلاسیک را نزد استادان هندی
در کابل تعقیب نمود، ام و پس
از زحمات فراوان توانسته ام
موفق به ثبت هشت آهنگم گردم
که به آنها را توشه هایسی و
در زنده گی هنری خود محسوب
مینمایم.

وی در مورد آواز خوانان
تازه گام و مهمندگی موسیقی چنین
میگوید:

آموزش دانشهای ابتدایی برای
تازه گامان عرصه موسیقی خیلی
مهم است. زیرا موسیقی مانند
بحریست که آواز خوان تازه کار
با فرا گرفتن دانشهای ابتدایی
میتواند به موجی از امواج بدل
شود.

در مورد کمیسیون موسیقی
تلویزیون چنین میگوید:

اعضای کمیسیون موسیقی

تلویزیون در قسمت چک نمودن
آهنگها داوری و عدالت را در
نظر نمیگیرند، زیرا بسوا ر
دیده شده که آهنگهای خیلی
ضعیف و بدون این که حتی
شنیده شوند به نشر میرسد
میشوند. استند کسانی که با
واسطه ها و شناخت ها، آهنگ
های مبتذل خود را از طریق
رادیو و تلویزیون به نشر میرسانند،
که این کار در حقیقت
خیانت به موسیقی کشور است.
آنانی را که آشنایی با اساسات
ندارند نه باید به رادیو و تلویزیون
راه دهند.

مقامات مسؤول موسیقی کشور
باید کورسهای معتبر موسیقی
را وسعت دهند و حتی برای
آنانی که میخواهند در راه
تلویزیون آواز خوان یا نوازنده
شوند، باید کورس معینی وجود
داشته باشد.

تست نواختن ها رمنوهر همنو
بوده است.

نخستین آهنگ اود رسال
۱۳۶۸ با مطلع (کلین وکلپوی
من) به کوشش محترم ترنس به
نشر رسیده.
عطا محمد نهیب خود در مورد کار

عطا محمد نهیب هم یکی از
جوانان تازه قدم در عرصه هنر
موسیقیست. به گفته خودش -
اساسات موسیقی را نزد استاد
هاشم هجرتی آموخته است.
استاد سلیم سیمست وی را در

گفت و شنودی کوتاه با مسعود آصفی پس درم نواز قشقایی

پس درم

سازی از قبایل بومی

— کارهای محترم (پیشروم) همیشه مراکت کنندۀ بوده است و در کشور، جاز نوازی فرها که در گذشته عضو گروه گسرخ بود خیلی خوب است.

* نعر شما در مورد زیبایی این آهنگ چیست؟

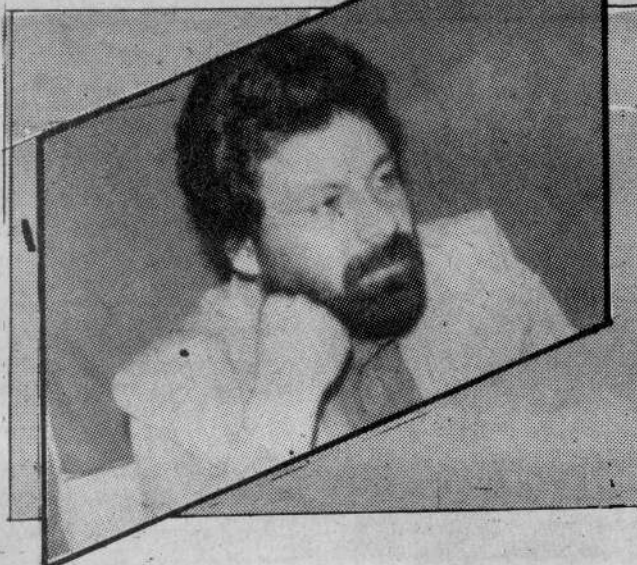
— مقبول بودن و نبودن یک آهنگ همانقدر که به آواز متعلق است همان اندازه به موسیقی نیز تعلق دارد و همانقدر که در وزن دار بودن آهنگ آواز خوان سهم دارد به همان اندازه نوازنده ها نیز سهم استند.

خصوصاً موسیقی جدید هنری یکی از موسیقی شرقی و غربی را به وجود آورده است که من نواز خان شیوه استفاده مینمایم.

* در قسمت نواختن پس درم شما را کی یاری رسانده است؟

— در قسمت نواختن پس درم استاد و رهنمای خاصی ندارم اما پارچه های کونۀ کونسی را از هنرمندان خارجی و داخلی همیشه میشنوم که همین کار همیشه در قسمت نواختن جاز مراکت نموده است.

* کار کدام نوازنده پس درم بیشتر مورد توجهتان قرار گرفته؟



منتب بودم آغاز کارم بود و در کنسرت ها اکثر هنرمندان لیسۀ حبیبیوه را که در آن زمان شهرت زیاد نداشتند مش و حید صابری احمد مرید، تیمور شاه سد و زی و دیگران با نواختن "پس درم" یا نگودرم و کانه یاری میرساند که بعداً هنکاریم را با هنرمندان راد یووتلو یوزین آغاز کردم.

در کنسرتها و فستیوال های که در داخل کشور در ایر کردیده — چندین بار توانسته ام مقام اول را به دست بیاورم و همچنان سفری که به منظور اشتراک در فستیوال به کشور آلمان باد و تن همکاران دیگر ما داشتیم گروه ما توانست در بین معالک خویش بد رخشد و به دریافت مدالی از طرف شهر پوتسدام آلمان نایل گردد.

* تا کجا ممکن است پس درم را با سازهای شرقی تلفیق بخشید؟

— گرچه پس درم یک آله موسیقی مدرن غربیست اما میشود آن را همراه با آلات موسیقی شرقی یک جاذبه چنانچه همین اکنون در کشور هند وستان به

مسعود آصفی در پهلوی این که محصل پوهنتون کابل است "پس درم" مینوازند بسیار گروه های هنری همگاری دارد که کارهایش همیشه مورد توجه قرار گرفته است و به همین سبب ما هم خواستیم با او اندر — باب کارهایش صحبتی داشته باشیم.

نخست از همه در مورد خصوصیات و پیشینه تاریخی "پس درم" از وی پرسیدم که در پاسخ چنین گفت: "پس درم" که مردمان آنرا به نام جاز میشناسند یک آله ضربی بوده و منشأ آن مربوط میشود به بومی ها در آن زمان اگر جنک میان قبایل در می گرفت احساسات مردم را توسط این آله "پس درم" به شور می آوردند و بدین لحاظ این آله قبلاً یک آله رزمی بوده است.

* چه وقت و چگونه به فراگیری نواختن پس درم پرداختید؟ و آیا به آلات دیگری نیز دستررسی دارید؟

— در سال ۱۳۵۵ یعنی زمانی که متعلم و مسور لبختر موسیقی

صنایع دستی ما در چرخه تولید است؟

تهیه کننده: ف. آتشی

اهدات دستی خانواده ها و اشخاص انفرادی را که دارای ماهیت پذیرفته شده باشند از طریق اموریوم خویش به فروش میسراند. و با استفاده از فرصت میخوانیم بگویم که همه خانواده های محترم و اشخاصی که تولیدات دستی خوب دارند میتوانند با این اداره در تماس باشند. تولیدات خویش را به دسترس ما قرار دهند.

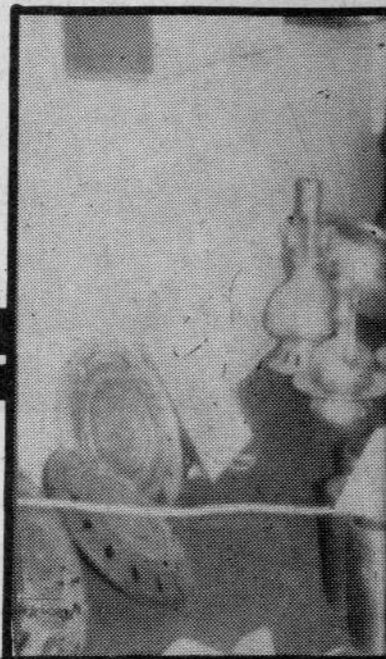
امروز با مقایسه بعضی اقلام تولیدات صنایع دستی با تولیدات یک دهه گذشته چنین نتیجه به دست آوریم که جنسیت تولیدات امروزی در سطح پایین قرار دارند. به گونه مثال اگر قالبین را که امسال تولید گردیده است با قالبین پانزده سال پیشتر مقایسه کنیم، جنسیت قالبین امروزی در آنها نقص و عیب اراست و رقت در این مورد از محترم کیفر پرسیدم در پاسخ چنین گفت:

داده است. و در بیرون از کشور نیز امکانات عرضه و فروش تسو لیدات را میسر نموده است. مهم ترین فروشگاه تولیدات صنایع دستی کشور همین اکنون در مسکو به نام "فروشگاه کابل" موجود است که همه ساله با عقد قرار داد با جانب شوروی، مقدار قابل ملاحظه صنایع دستی کشور، در آن جابه فروش می رسد.

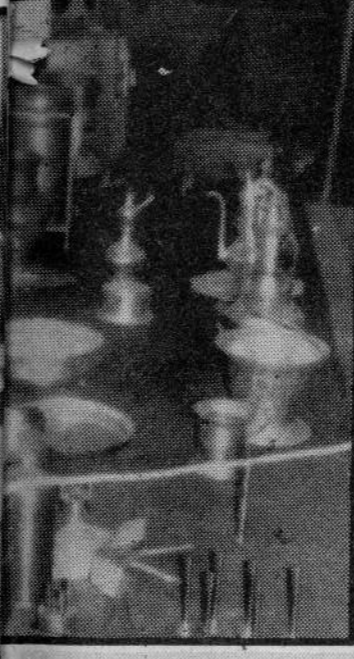
نکته دیگری را که باید به آن خیلی توجه داشت این است که این اداره حتی تسو



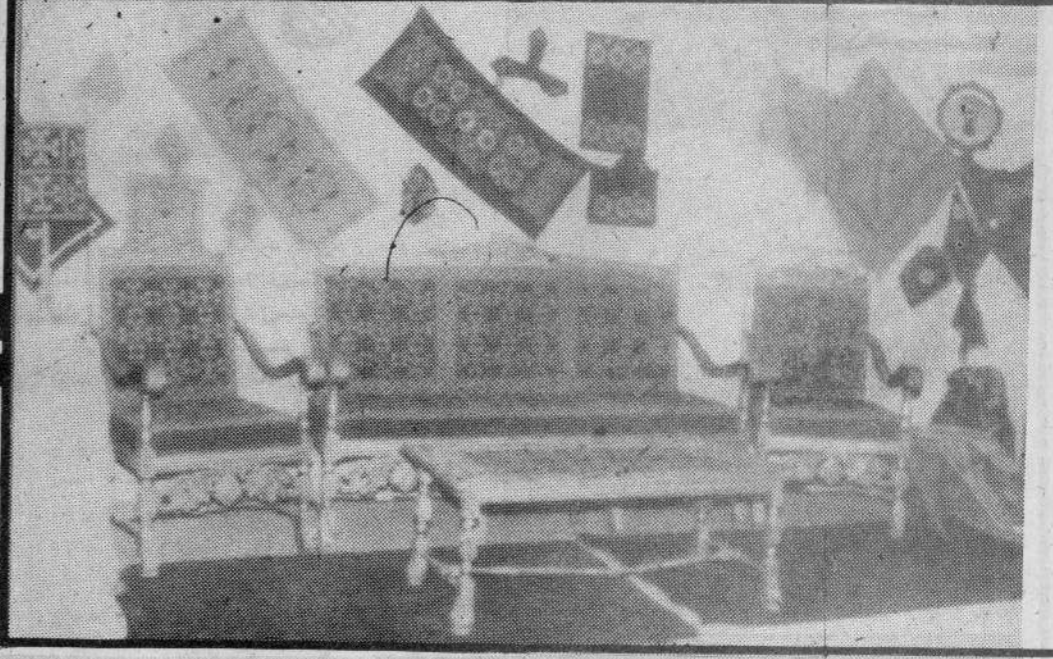
زنان قالبین باف با تهیه و تولید قالبین نقش مینی را در صنایع کشور دارند



کارگران افغانی تهیه گردیده



ظریفی که بادستان هنر



تولیدات دستی ماکه در بازارهای خارج شهرت خاص ندارند

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هاد سنگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسرانند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستانده به معرفی و فروش قرار

خود اقلام دیل، را در بر میگیرد قالبین باب، کلم باب، زهر رات تولیدات چرمی، البسه چرمی انواع لباس، پوستین، پاپوش ها، دست دو زبها، تولیدات چوونی، تولیدات سنگی، فرش باب، تولیدات پشمی دست بافی... این تولیدات به نسبت های متفاوت در داخل و خارج کشور بازار فروش داشته و با قیمت های متفاوت عرضه میگردند. آقای میر عظیم کیفر مدیر د. اموریوم و صنایع

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکنون در هاد سنگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسرانند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستانده به معرفی و فروش قرار

شده فوق باید گفت که تولیدات صنایع دستی کشور را میتوان با ایجاد یک شرکت تجاری بهتر تنظیم و جمع آوری و به فروش رسانید. در این مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند: "همین اکنون مساهله تاسیس یک شرکت، به خاطر جمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در شوروی محترم و زهر ان مورد بحث است که امیدواریم با جلب پیشه وران اصلی صنایع دستی این مقوله، حایه

صنایع دستی کشور را نیز متاسفانه ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرها - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و باین که به حد اقل رسیده است. در گذشته ها تولید صنایع دستی و صد وران به خارج در مایه ملی سهم ارزنده می داشت که با ریخ فراوان از این عرضه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد

د کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی مصمم مهم و ارزنده می باشد. قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها صنایع دستی افغانی در استان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با ریخ که رویداد های پسمون همان گونه که در سایر عرصه ها تا شهرات منفی به جا گذاشته

صنایع دستی کشور را نیز متاسفانه ساخته است. زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بازرها - شیدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده و باین که به حد اقل رسیده است. در گذشته ها تولید صنایع دستی و صد وران به خارج در مایه ملی سهم ارزنده می داشت که با ریخ فراوان از این عرضه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد



ان) درجهان زنان را مر- دان بیشتر رهبری میکنند به این دلیل همیشه مبارزه بخا- طرحقوق خود را فراموش نکنید • ۴- بار بار او نیدزود (هنرپیشه) سونا) بهترین مشوره من اینست که از ایام جوانی بیشتر و بیشتر استفاده کنید • این عالی ترین ایام زنده گی شماست • ۵- نونا مایکو (ژورنالست) در ایام جوانی مابه حرف هیچ کس گوید نم دهیم • این مساله آنقدر وحشتناک نیست • به فرایز خود اعتماد بیشتر کنید • اگر در زنده گی کدام استباهی را مرتکب بغیه در صفحه (۸۷)

مستقیم خواهد داشت • ۲- لوند الوساردی (مدل عکا- سی مجلات مود) از همه اولتر بگوید که مرک به مواد مخدره! در مسایل عشق و احساسات خیلی با حوصله و در ضمن محتاط باشید در این موارد بیشتر به خواست قلب تان مراجعه کنید • همیشه دست بکاری بزنید که خود شما به آن اطمینان دارید • مشوره ها را وقتی بشنوید کسی سرور دانید • اما همیشه تلاحظه کنید که تحت تاثیر اشخاص نروید • ۳- ژولیت سمرنفل (گرد آ- ننده کمیونیسمیزین آئی • تی

ماز چند زن شورتینگند و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موفق خود را در زندگی در- یابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند: ۱- کترین هینت (طراح لباس) • مکتب را فراموش نکنید • مواظب خوراکی خود باشید • بیشتر ورزش نمایید • در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید • از خود زیاد راضی نباشید • لسان خارجی راحتاً بهما موزید و هیچ گاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینه • شما تا شورتینگید و

دانشنامه جهان

به شما مشوره میدهند



ریشه هایش را از زمین برد • ترقی روز افزون و نهکیختی زیاد همیشه اخلاق را فاسد میکند • بین شانه و ریش فاصله کوتاه است • بهترین دوست انسان مک است که حتی بهتر از زن انسان است • باید رحم کرد بر آن مردی که هرگز محسود واقع نمیشود • هر مرد در خانه خود شارباب است • شرف سرمایه فقیرانعا ایست • عشق بعد از ازدواج مهاید • شب زود خوابیدن وصیحه زود برخاستن فایده ای نخواهد داشت چنانچه اعلانش نکند • ما از افرادی که به نصایح ما گوش نمیکند نفرت داریم • با افرادی که نصایحمان را گوش میدهند بچشم حقارت نگاه میکنیم •

برق زده صدای رعد رانسی شنود • حتی سوسن سفید مایه سناه از خود میاندازد • در روزها و یاها عشق هیچ چیز امکان ناپذیر نیست • مادام که هنوز میتوانی عشق بورزی مگذار هیچ چیز دیگر تراننده گین سازد • پول حرف میزند • سنگ ها عمو میکنند • اگر میخواهی از شدت دست خلاص شوی به او میلی بیول قهر بده • کسی که نمیتواند اطاعت کند نمیتواند فرمان دهد • تفرقه انداز و خکومت کن • اگرها می برند حتی ازین کوره کوچک • حتی خورشید لکه های سی دارد • باد میتواند درخت بلوط را بر زمین اندازد ولی نمیتواند

هر کس به یاد تف کند بروی و چهرهای خود شرف کرده است • دزد های بزرگ دزدان کوچک را بیدار می آورند • درخت پوسیده خود بخود میافتد • سایه تمام درخت های بلند طولانی است • دهکده را از جاده های پشتر واریاب را از بزرگراه های میتوان شناخت • شراب خوب به کیفیت صدمه میزند و شراب بد به معده ات • وقتی گرگی تعقیب میکند گراز تر را عمو خواهی خواند • انسان پست ترا از فرشتگان آفریده شده روز روز هم پست میشود • بچه لنگرمان دست او نمیتواند از لنگرگاهش جدا شود • قانون روی چرخهای طلائی حرکت میزند •

داروهای دنیا است • ثروت بزرگ برده گی بزرگ • آدم عاقل فقط روزهای طلایی را می شمارد • کار را خوب شروع کن و از پایانش مترس • ایمان آوردن ساده تر و آسانتر از تحقیق کردن است • یک سکه تقلبی دو سکه خوب را از ارزش میاندازد • در ظلمت همه چیز سیاه است • یاس و امید خواهر یکدیگرند • زنده گی انسان مانند قطره شبنمی است که روی برگ می نشیند • اگر تو تنها نبودی فقر هم نمی بود • هر چه زود میرسد زود هم فاسد میشود • کسی که از درد میترسد نمی تواند از لذت حرارت آتش بر خوردار شود • هر آوازی پایان دارد •

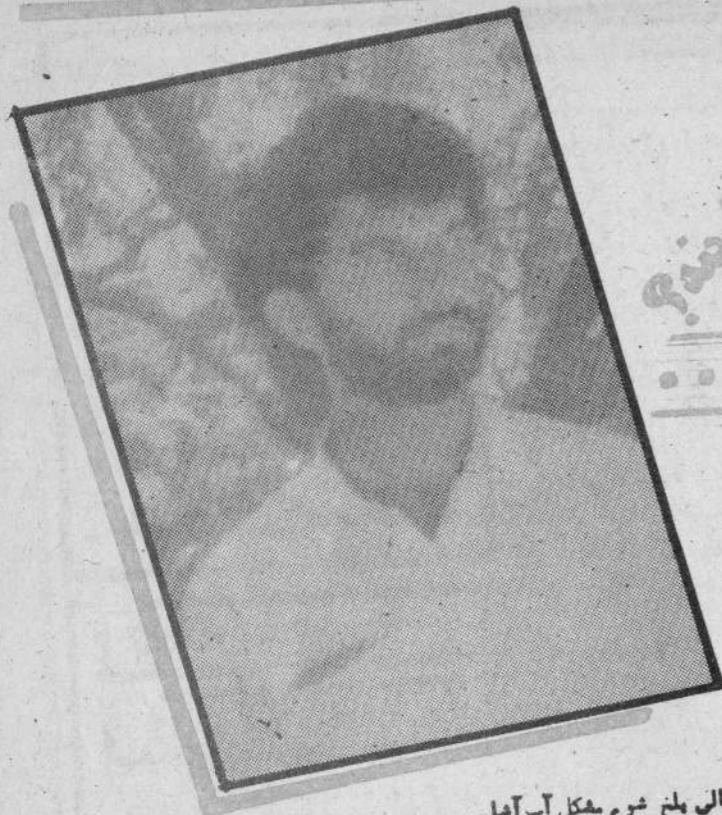
ندارد • زمان و پوره پاری گلهای سرخ را بچوید می آورد • یک گناه دیگر راه وجود دیگران (یک گناه گناه) • خواب برادر مرگ است • کسی که زیاد حرف میزند یا زیاد میاندازد یا زیاد میگوید • شام کوتاه • عمر طولانی فقط درون آب شناختن می توان گرفت • آنچه را که میتوانی بساز شاخ بگیری سعی مکن بساز دم بگیری • بگذار دندانهایت بزبان افشارزند • زمان سه چیز را ایجاد و ویران میکند • برد پیوار مست تکیه مزن • آب پاک نخستین و بهترین

چیزی مختصری از دست رفته است • وقتی وقت از دست برون همه چیز از دست رفته است • چنین است راه و رسم دنیا یکی دارای پول میشود و دیگری دارای کیف پول • پت بدن کوچک نمیتواند از خود سایه بزرگی بسازد • کسی که حرف میزند تخم میاندازد و آنکه گوش میدهد درو میکند • هر چقدر کوچکتر باشد زبان بزرگتر میشود • آب یاد میدهد چگونه در آب شناختن می توانیم • بهترین زمانها ایی هستند که در باره شان کمتر صحبت میشود • هر کسی خود را با سیوس قاطی کند و خوکانش میخورند • در هر دیکه میباشد • فقر ماد رفتن است • ثروت مندی به مغز احتیاج

فقط و کثرت نمیتوانند آدم بکشند و از کثرت رمان باشند • کسی که از رودخانه عبور نمیشود آب از یاران ترس و وحشتی ندارد • هر کجا لاشه هست به آنجا لاشه خورها حمله می آورند • هر کسی در آسیا نشسته مورچه هانف کند لیاقتش متروک گردد • تمام روزها برادر بدولی بدندرت پینور شبها هت بزرزد بگر دارد • هیچکس بعد از افسان خود مان مارا گول نمیزند • رفاهت مانند نان است که فقط موقعی خوب طعم به نظر میرسد که تازه است • بهترین خوردنی ها از درختان کهن بدست می آید • بوسه بدون ریش مانند شوریای بی نم است • نخستین شب ازواج غالباً آخرین شب عشق است • وقتی کعبول اردت بیرون

مردم میگویند





دختران و پسران

اگر والی بلغ میبودم

عبدالرحمن محصل سال سوم دبیرستان پلانکنداری پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلغ ۱ من اگر والی بلغ می بودم در قدم اول مشکلات اساسی مردم را مهروست میگردم بعد از آن مهترین مشکلات کدام است برای حل آن مشکل در اول فته شو و امکانات را جمع کرده و آنرا حل میگردم. همه همکاری نیروهای نظامی در تمامه من امنیت برای مردم کو شامه میبودم. سیستم را بوجود می آوردم که هر کس بدون واسطه شامل کار شده و در اداریات دو لقی برای مردم در حل کارها. یگان مشکلات بوجود نمی آید. اگر فرضاً من کدام روزی

والی بلغ شرم مشکل آب آما. مهنی و سکن را در قدم اول حل میگردم.

عاشق نیستم

انا هیتاسافی محصل سال دوم فاکولته اقتصاد پوهنتون بلغ. زنده کی زیباست و من زنده کی صلح امیز را دوست دارم کار امیزه بی زنده کسی است. هیچگاه طرفدار عشق و عاشق شدن نیستم به نظر من یک دختر جوان اولتر از همه به فکر این باشد که چگونه میتواند در آینده یک زن خوب برای شوهر یک مادر مهربان برای اولاد و یک فرد سالم برای اجتماع باشد. می در دوست دارم میخواهم در لباس پوهنتون مودل باشم.



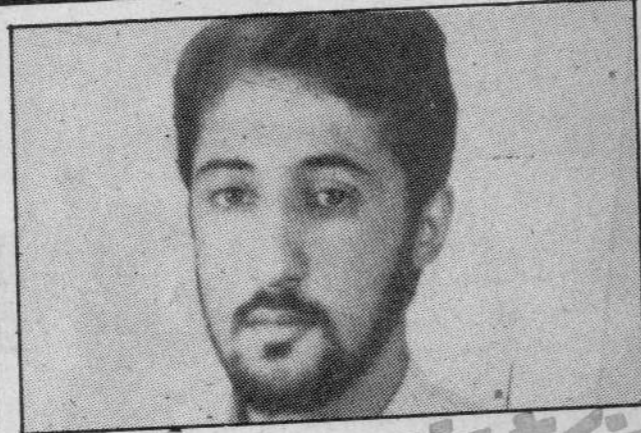
دوستی به روح آدمی بال و پر می بخشد



مهم "قام مزاده" محصل سال سوم پوهنځی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلغ.

لحظه ای که مفهوم این کلمه نزد همگی ها فراوان شده و وظیفه ما جوانان است تا تخم دوستی و صمیمیت را در میان خود ترویج کنیم چه زیبا خواهد بود که روزی همه با قلبهای بالا مال از دوستی زنده گسی رابه سر برده و همدیگر را دوست بداریم.

عالی تهی و اندامی تهی احساس در جهان احساس دوستی است و این احساس عالی در واقع مقاس است که مجزه ها می افزیند و احساس آن دوستی بروج آدمی بال و پر می بخشد. باید جوانان ما مفهوم این کلمه "دوستی" را دانسته و در همه امور آن را صادقانه در نظر بگیرند. در پس



خوشبختی در صلح و آرامی

عزت الله همدرد فارغ متوسط طبی بلغ ۱ اندگاه من خوشبخت خواهم بود که همه برابر و برادر شوند و اگر فضای دود و باروت و از چشم هموطنانم اشک اندوه زده شود چه سعادتی بالاتر از این نصیب انسان شده میتواند. من نیز در چنین فضای خوشبخت خواهم شد و خوشبختی را خواهم دید.

پوهنتون محل تحصیل است



محمد به همت یار محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد و لایت بلغ.

در مورد صفات خوب یک محصل باید گفت که در موقع حاضر در وقت تحصیل به صفت حاضر شود و در موقع اخذ لکچر نوت ها باید دقیق باشد و علاوه لکچر نوت که از طرف استادان تهیه میگردد باید مطالعه خارجی داشته باشد. باید شخصان پوهنتون همه دختران و پسران فیشن های بی مورد بی جا نام "فیشن تون" را دوباره به پوهنتون تبدیل نمایند. چون پوهنتون محل تحصیلات عالی است نه جای فیشن و مود.

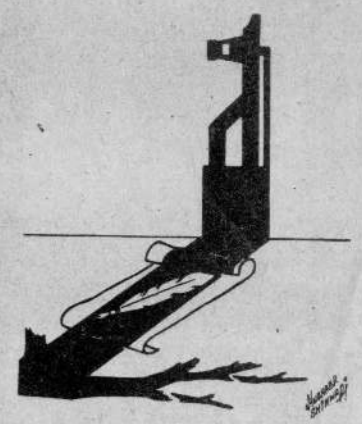


زنده کی همایند گل شقایق

زنده کی همانند گل شقایق نیست که در یک لحظه بدست تند باد یغما کر پیر میشود و نسیم صبحگاهی همه گلها را پستان نمی خندانند بعضی را شکفته و عدیمی را پیر نسوده به خاکستر می انگند و غنچه و رنج های زنده کی در قلب تمامه افراد پستان نیست آرزوی بعضی ها میشود و آرزوی بعضی ها نمانده پیر میشود و بخاک پستان.

من که در راه زنده کسی به جز انسرده کی و ناامیدی ندیده ام و در دریای پرتلاطم درد و رنج غرق بوده ام. زنده کی را با تمام دردها و رنج های بیشتر احساس کرده ام با آنهم زنده کی را با هر آنچه را که بمن اعطا کرده است دوست دارم و میگویم که زنده کی با غنچه اش زیباست.

نجیبه "پاییز" محصل سال سوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون بلغ.



داستان کوتاه

نوشته م. زور

شکوه فده های خونین

سبب

پس از سالها، باری از نو، من و او گرد
 های کوچک باغچه را بیل میزدیم.
 احساس میهمی در من جو ش میزد. ما -
 درم که پس از عمرها، ما در برادر را، به
 کنار خود میزدیم، به رخساره، چمن خلو شده
 اثر و پرتو از امید و آرمای باز میزد رخسود.
 من در چشمان التهاب گرفته اثر داشت
 پیروزی را در میبافتم.
 من که تاب آفتاب خوردن رانداختم،
 خیلی زود خسته شدم. بلند بلند نفس
 میزدیم. لباسهایم از عرق زیاد بریدنم
 چسبیده بود. برادرم که حالم را دید،
 بیل را محکم به زمین خلاند و نفس بلندی بر-
 آورده گفت:
 " احمد! برو دم بکی. توه آدم شهری
 شدی، حالی دهنه بیل زدن زود مانده.
 موسازیت تو خود در همچنان به کار ادامه
 داد. رفتی و چند گام دور تر زیر سایه
 بودی لاغری نشستم تا نفس را مست کنم.
 به تنه، بید تنه داده بیکار دیگر باغ را از
 نسرکد شتاندیم. باغ چهره اثر را از دست
 داده بود. دیوارها همه فرو ریخته بود.
 درختان همه زخمی و شاخ و قامت شکسته -
 بودند. از تاکها، فقط نقشه سیاهی جای
 مانده بود. جو کوچک کتب باغچه دیگر
 گلویی نداشت که آب بخورد. در عوی در
 چندین نغمه، دیگر چغری های فراخ حوض
 مانند پیدا بود. وقتی باغ رنجور و زخمی
 رابه آن روز و حال دیدم بعد ریخ، اشکم
 جاری گشت. سرم را روی زانو ام گذاختم
 و رفتیم به سوی روزگار گذشته به یاد باغچه
 سبز ما.
 * * *
 هنوز عهدانستم که با گل چی باید کرد؟
 پدرم دست کو بکم رابه دست می گرفت و -
 خمان خمان مرا از زیر درختان به سوی
 کردت گلهای پستو نو میبرد. همین که به
 کنار گلها می رسیدیم، بین راست و بید -
 رنگ به گلها حمله میبرد و چند تا گل را از
 بوته برمیگذاشت. آن گاه پدرم مرا روی -
 رستان خود بلند میبرد و خنده نشان می-
 گفت:
 " نی بچم، آدم گلها را بر پر نمیکنه
 نی، نی جان پدر!
 باید رم جدا میگردم، هایبهای سر مید -
 آدم و فغان و ناله ام بلند میشد. آن وقت
 اگر برادرم در آن دور و بر میبود فریاد بر-
 می آورد که:
 " پدر جان، ای احمد! هر روز گلهای
 مرده میته، نشانتر که ده ای کاره کنه. آگه
 نی نوشهایشه خات دواندم."
 * * *

آنگاه پدرم مرا میسوسید و به برادر
 می گفت:
 " گلها از احمد جان اس، گلها از
 بچم اس. و مرا دیگر بار و دیگر بار میبوی-
 سید.
 وقتی دانستم که گل را باید دوست
 داشت و دانستم که زیبایی گل، در زنده گیش
 است. دیگر برادرم از زیر پا شدن
 و بر پر گشتن گلها، تشویش نداشت.
 گلها را به وقت وزمان آب میدادم و هرزه -
 ها را از کنار گلها خیشاوه میکردم. و هرگز
 در روزها، باغ را با زمین نمیگذاختم که مرده بی دم
 همسایه داخل باغ شود.
 چه مهتاب شبها را، دور گلهای پستویی
 به نیمه می رساندم. وقتی مهتاب سایه
 سپیدتر را بر رخساره لطیف گلها سایه
 می انداخت و با دگی تر میخیز ساقه های نا-
 زکشان را موج میباند، فکر می کردم گلها -
 میخندند، گل ها میرقصند و گلها به گوش
 همدیگر شعر زمزمه می کردند. آرامانه حالی می-
 کنند.
 " بگیری بچم!
 صدانعام درم مرابه خود آورد. ما درم
 پطنون جای توت را در برابرم گذاشته.
 برادرم رانیز صدازد. و خود در وقت بسه
 سون کرد ما. پارچه های کوچک و بزرگ
 و سفید و سیاه را که از زمین بیرون آورده
 بودیم، بر سر هم جمع کرده، کسوتکی
 ساخت. لحظه ای توت پاره ها را تاوسر
 کرد. آرام آرام پیزی زیر لب گفت. یکی از
 آنهارا برداشته و بر سر دیگران حواله
 کرد و باخشم و نفرت صدایش بلند شد:
 " ... نالقی، تباه ما کدی، تباه
 شوی...
 برادرم چارزانو در برابرم نشست.
 باد ستان سبزه سر و صورت عرق آلود -
 خرد را خشت میگرد. قدمیانه و اندام لاغر
 را ورنه از کردم و رخساره در فیک شدیم.
 چوبین فراختر برچین گشته بود. چشمان
 تب آلود میخی از کتب های از فسه های
 آزاده گی و فرزانه گی را در خود داشت.
 از لای ریش بارین و کو تاهش ریگان موهای
 سپید، رنگ آورده بود. و چنان به نظرم
 می آمد که گویا در برانی به پیری رسیده
 است. برادرم باغچه را از نظر میگذارد
 و چشمانش بر نقطه های میبیم مات میماند.
 من یک گیلاس چای را نوشیدم، و او هنوز
 دست به پیاله نبرد. بود.
 " احمد بچم! ایضا ره میبونی؟
 صدانعام درم را متوجه ساخت. لویا پارچه
 سیاهی را که در دست داشت به دور بر-

تاب کرد. سپس آه بلندی برآورد. از جا -
 برخاست و در حالی که به سوی ما راهی بود.
 گفت:
 " خدا میدانه و بنده های که ای
 روز هاره کشیدن و می کشن. آخر چه خبات
 شد؟ برادرم که هنوز گیلاس چای را در
 میان دستانش میچرخاند، به سوی من نگاه
 کرده گفت:
 " خدا ایمان آدم ره نگیره. ای همه، یک
 آزمایش خداوندی بود. همه به چشم و سر -
 دیدن که خدا ایما حق اس."
 من سندان برادرم رابه تا بید گرفته گفتم:
 " چه کسی میتانه ده برابر اراده خدا
 استاد می کنه؟" و گیلاس چایم را تمام
 نوشیده، برخاستم و به سوی کتب باغچه
 بر راه افتادم.
 مادرم به حویلی برگشت تا برای چاشت
 ما غذا تهیه کند. من ز نیل را از چم پر -
 کردم. برگشتم تا برادرم را صدای بزم که چم
 هزارا به آبروه باغچه نقل بد همیم.
 هنوز چند گام نه برداشته بودم، که صدای
 مهیب اصابت خیابان مرا تکان داد و جابجا
 میخکوب شدم. و آنگاه در میان دود و گرد
 و خاک همه چیز را گم کردم. در همین اثنا
 صدای برادرم به گوشم رسید:
 " احمد!
 من بید رنگ جواب دادم!
 پلی.
 - جوراستی؟
 - ها، ها، به جوراستم، سر خودت هم
 به خیر گذشت؟
 برادرم نه چند قدمی من رسیده بود، نه
 در نیال حرفهایش را گرفته گفت:
 " به ماتا زگی نداره، باای چیزها
 عادت کردیم. مثلی که بسپار تر میدی؟
 خدا امید رنگه، چه قدر پریده بود.
 قلم هنوز به شدت می پیچید، که چم ما درم
 به گوشم رسید:
 " صبور احمد، کجاستی بچم؟ باز
 بلا یارید؟
 همین که چشمش به ما افتاد جابه جانشسته
 گفت:
 " بیایی بچم، ده خانه بیایسی
 بیایی که ده هایش ده راه اس."
 من که با گفته مادرم، ناخود آگاه یکی
 دو گام برداشته بودم، به برادرم اصرار نمودم.
 دم کجا بید به حویلی برویم.
 لبخندی زاری بر لبان برادرم شکفت و
 در حالی که با من به راه افتاد، گفت:
 " بریم احمد، بریم. مادر بوچاره ما
 روز های بسپار بده گذشتانده، شوو روزش

ده تشویش میگذره.
 مادرم نیز از جا برخاست و رنگش مثل
 چادرش سپید شده بود. چابک چابک
 همگام ما به سوی حویلی روان شد. در -
 همین وقت صدا های مهیب دیگر و دیگر
 دهکده رابه شور آورد. ماداخل حویلی
 شدیم. پس از چند لحظه دیگر صدای
 انفجارها، آرام شد. برادرم از جا برخاست -
 ست و تشویش رابه شانه انداخته گفت:
 " احمد! نه برم خبر بگیرم که کسی او کار
 نشده باشه."
 این را گفته از خانه بیرون شد. پس
 از چند دقیقه دو باره برگشت. مادرم که
 آرام ساکت در گوشه اتاق، به دیوار تکیه
 زده بود، خود را راست کرد و پیش از آن که
 من چیزی بپرسم برادرم را مخاطب ساخت:
 " بچم، کسی ره خو چیزی نشده
 بود؟" برادرم روی تو شکجه کنار کلکهن
 نشسته گفت:
 " نی، فضل خدا، به خوب گذشت. بود
 مگم حویلی گم محب لالاره بیخی هوار کرده
 و گا و گوساله شه تکه تکه کده. زن بیجا -
 ریش ایطو چیخ میزد که فکر می کردی اولادایش
 کشته شده باشن. حق هم داشت. چرا
 که همو گا و گوساله تمام زنده گیشان بسود.
 مظلومها بد که چه دارن؟
 مادرم با صدای لرزان برید و بر رسیده
 گفت:
 " بلاد بهش بچم، خوب شد که خود
 شامه چیزی نشد، خدا آدمه کسه
 پیدا کده، روز شنبه کتیش پیدا کده."
 این را گفته از جا برخاست و با صدای
 لرزان ما را مخاطب ساخت:
 " بچم، برم، نامنه بیارم که گفتم
 شدی."
 مادرم اشک تندی مزه داری پخته بود
 وهی اصرار میکرد که " بخو بچم، خاطر
 تو میج کم انداختیم."
 صورت در حالی که خودش به آهسته گی
 و نرم نرم لقمه بر میداشت حرف های مادرم
 را دنبال کرده گفت:
 " بخو، احمد، بیخی کم اشتها شدی
 مثلی که نانهای بی میج شار دلیته گرفته.
 مه هم وقتی ده فاکولته در میخوانند
 حال توره داشتیم."
 سپس در حالی که لقمه نان خشک را
 در لای انگشتانش میمالید و نفس بلندی
 برآورده آداه داد:
 " زمانه از آدم چه ها مسمازه و چه
 روز های به سر آدم میاره. خدا خودش
 بعوه در صفحه (۸۰)

من بیدار باشم و باید بمانم

بخیلهام

با احوال پرسی خشمی با هم معرفی می‌شویم • بدون مقدمه می‌گوید:

من به خاطر دفاع از خود نیامده‌ام و نه چیزی برای دفاع از خود دارم فقط می‌خواهم سرگذشت مرا که شاید برای هر دختر و پسری درس عبرت باشد چاپ کنید •

ادامه میدهد: ای وای که قلم زنده کسی من چه درد - ناک و ناچه حد تلخ است. مانند زهر است و من این زهر را هر روز، هر ساعت، هر لحظه و هر ثانیه قطره قطره نرو بهره‌ام • زنده گی من در سایه‌ها غوطه خورده است • آینده برام گنگ و نسل معلوم است • زنده گی ام بی خوشی‌ها است حالا خانه داشتن و زنده گی داشتن برام بی خواب و خیال گردیده است • پیش پای هر کسی راهی وجود دارد ولی من به بن بست رسیده‌ام • دلم تهی از آرزو هاست • و احساس تهی ماندن و تنها ماندن دیوانه‌ام می‌کند من کسی هستم که ضحک و صفت خود را با دستهای خود به گور بدنامی سپرده‌ام •

آیا آن چه که برای من اتفاق افتاده وقتی شنیدید سرزنش نمی‌کند؟

جوابش می‌دهم بی هرگز، این

که چه کسی باید سرزنش کند خواننده‌های جمله اند زیرا من همیشه یک شنونده بوده‌ام من فقط می‌شنوم و نمی‌بینم این خواننده‌ها اند که باید تضاد کنند • باده گمان محزون و چهره گرفته از قصبه شیشه کلکین اتاق طوری به پهنه بی انتهای آسان می‌گردد که گویی می‌خواهد، انتهایش را بپاید • بعد همانگونه که در دل آسمان در جستجوی چیزی است ادامه میدهد: این قصه من و پسر خاله‌ام است کسی که تک خورد و نمکدان را شکستاد • کسی که دم از مردی می‌زد ولی سخت نامرد بود • او پسر خاله‌ام بود خانوادگی ما همیشه دوستی با هم داشتند همیشه با هم بودیم بخصوص دوستی من و پسر خاله‌ام از سرچشمه مفسا و صمیمیت آب می‌خورد • من دختر مغزوری بودم • هر گاهی که از عشق و عاشقی می‌شنیدم خنده‌ام می‌گرفت ساعت‌ها می‌خندیدم اما او هیچگاه عشق را سخنه نمی‌کرد • وقتی می‌شنیدم، دو نفر به هم نرسیده اند تا تر میشد عشق را بسا قدسیتش حرمت می‌گذاشته اما با هم بی احتیاجی که به عشق عاشقی داشتیم یک روز یک دست نامرئی و یک احساس ناشنا -

خته بی مراد سویی او کشید آن چنان که در او ذوب شدم، با او یکی شدم و بعد چون یک روح در دو بدن بودیم • مهرش چقدر درین راه - پیش رفتی؟

جواب میدهد: آنقدر که به بن بست رسیدم • بعد اشک دور چشمات جمع می‌شود و با آواز شکسته بی می‌گوید: او را هرگز نمی‌بخشم • می‌گویم حال بخشدن و نه بخشدن چه سودی به حال شما دارد • نباید آن قدر سهل الوصول می‌بودید •

از طرز گفتار می‌رنجید این را در نگاهش می‌بینم سر خود را پائین می‌اندازد با آوازی که از شدت تا شکر می‌لرزد می‌گوید: باور کنید من خیلی غرور داشتم از دخترانی که منحرف می‌شدند نفرت داشتم او همیشه به من میگفت: تو یک تکه سنگ هستی تو هیچ احساس نداری من با نیروی عشق این سنگ را می‌شکم • و یک روز او این سنگ را شکست او مرا شکست و خرد کرد • یک نیاز دو جانبه ما را بهم نزدیک کرد آن قدر بهم نزدیک شدیم که حدایی ما امکان نداشت • در گوشه همیشه زمزمه می‌کرد که ما بهم می‌رسیم ما خانواده‌ای می‌شویم • تون من می‌شوی و

قصه از ۱۰۰ نوشته کامله حبیب

بقیه در صفحه (۸۱)





خزان خزید به چشمان من بهاران کو
 بهار با غچه انتظاریناران کو
 دلم به سینه دشت برهنه میسوزد
 هوای عطر نفسهای کوهساران کو
 برای آهوی آواره روانم آه
 سگوت بستر اغوش لاله زاران کو
 چگونه سرو سرود سرور میز شود
 سلام شسته جبرئیل جویباران کو
 طنون باد به گوش درخت مهیچند
 صدای پای بشارت صدای باران کو
 گلوی کودن گل خشک گشت ماد صبح
 شراب شبنم توه شیر آشاران کو
 به چشم برکه که آینه بهاران بود
 به غیر سایه سرهای سوگواران کو
 شبست و شعله رگبار و آشیانه خون
 شکوه خاطره آن شهر نور باران کو
 به خون نشسته عروس بهار در کابل
 حریر سبزه و دامان زرنگاران کو
 شکسته شاخه شعروشکفته شعله درد
 شکوفه زار غزلهای شاد خواران کو
 درفش قافله در دست باد آشفته ست
 نشان منزل گنجام رهسپاران کو
 چمن ز چکچک جغد خزان چه آشفته ست
 سرود چهچه کلچامه هزاران کو
 کلام باد پیام غمین پرودست
 سلام شاد به لبهای بی قراران کو

ز گلپشت تماشا به چشمهای زمان
 به غیر خنجر خون خواران کو
 نه آفتاب نمیهتاب بیک امیدست
 چراغ روزن زندان روزگاران کو
 غارم نفس راه را فرو بسته ست
 در رخ آنجبره به روزی سواران کو
 نقاب شام نهفته ست روی دزدان را
 چراغ چهره بیدار پاسداران کو
 ره سپاه به خواب دراز پیوسته ست
 نویسد نور به چشمان انتظاران کو
 به شهید شعره شرنک دروغ آموزند
 زبان حرف به غیر زبان ماران کو
 شکسته شاخه شمشاد شاد مانس من
 نواز تر نفس سبز غسگاران کو
 زا هتاد سلام و کلام خالی شد
 نگاه بوسی چشمان رهگذاران کو
 ز غصه کوه گریبان در بند - ز خمی شد
 به سینه من رتو قلب داغداران کو
 به "خارخانه" خاموش خواب خشکیدیم
 صدای پای بشارت - صدای باران - کو؟

۲۸ - ۵ - ۱۳۷۰
 کابل - دشت برچی
 عبدالسمیع حامد

نانزکه

ښه [دا څه کانی وشوي؟
 لکه بېعېسې ساشوم
 د ید لېوډ نھاګی کسی
 جوړولېه د د نھا شوم
 یومنانزکه شوم د لېو
 د ماشوم لاس کی لویېم
 کله یی لویېمه د لاسه
 په اېروڅا وړوکی پروت یی
 کله بیا په پالنگه ناستم
 د ماشوم لمشفته

لاس می شتمبستورم
 خو هېڅ نمخوشی په خپله
 پېسې هم لرمه شکر
 خو په لاره یی تللی نه شم
 لکه شل په خپل ځای پروت یی
 یوقدم اخیستی نه شم

سترگی هم لرمه ښکلی
 خوجانان یی لېدی نمشم
 د اسی تپ وړند په نظر شوم
 چی "حمید" یی ارمانی و
 ښه [لاره می کړه ورکه
 په یی لاره لاروسر شوم
 کهدا لار کندی کهر ده

چی داوه ورباندی ځمه
 دازه کوم مکان ته لارم؟
 داددی دنها ده څنډه
 که دهغی دنها پامدی
 دا کڅه می دخپل یارد
 که محل دکوم اغیاردی؟
 ښه [دیچاندی می پوه کړه]

زمنه نه وینم په سترگو
 خوا حساس می راته وایی
 دنمرودا ورونه بلدی
 د فردوس د جنت منځ کی
 زمنه نه وینم په سترگو
 ښه [ته داهرڅه وینسی
 زه خو غوږ کولی نه شم

خوله می شته ژبه می نه شته
 د ماشوم په خوله کی پېم
 لکه بېعېسې یی سا می
 د ید لېوډ نھاګی کسی
 یوه نانزکه می دلېسو
 کابل

۱۳۶۶-۲-۲۴

د عارف خزان د دویم دورې نثر

سائل نظر

خپلی دوه سترگی می په لاره کړم
 تاته په هر قدم کی بیا راشنی شنی نوری
 په لس کونو په سل کونوا وزر کونو سترگی
 خپل دوه لاسونه می له اوږو غوڅوم
 د اېی شمړه یی موی ښا خونه
 د واره به ستاڅ کی جوړه لکه امسا کښدم
 سترگی به زماوی ستاد لاری د پوی
 لاسونه زما په ویا مساحتاد پېو سولا سو
 بیا د پوهی په رڼا
 اودا مساو په ځواک
 په سرگردانه لارویه هلنده وه دی لاره]
 تم چی نه شی
 ستړی هستومانه اوسائل نظردی
 پوهېم هلوری د منزل غواړی
 دورکی لاری دانجام افقی کی
 ستاد می له پاره
 د سبا ورځی غوڅوی
 یولوی منزل غواړی
 کابل

۱۱-۱-۱۳۶۵

دغزل مقطع

دا ستا په شونډ چی موسنا ویده شوه
 زما په زړه کی تینا ویده شوه
 چادی دشونډ و فیصه یا ده کرله
 ساقی ورپوری کړ مینا ویده شوه
 فتنی دسترگو دی چی وینسی شولی
 له دیره شرمه یی حیا ویده شوه
 د پیلو شو ابری چی گورمه زه
 ښه شوه چی سترگه د سبا ویده شوه
 چی رانه غواړی د زلمو زړه وینسه
 د زړه په کورکی می په غلا ویده شوه
 شاته کتل دی شول مقطع دغزل
 د ساز تاروڼی دی خندا ویده شوه

لطیف بهاند

نگاهی به رساله

ایاز

از دیدگاه

صاحبزادگان

نوشته: داوود سهاوشی

در میان قصه های که زبان زد مردم - ماست حکایات ایاز خاص بی شک یکی از شهرتترین آنهاست. اخیراً رساله ای به دستم رسید که به قلم توانای استاد خلیل الله خللی تحریر یافته و در آن سمای ایاز را از دیدگاه صاحبزادگان بررسی نموده است.

استاد خلیل کتبت ایاز را با بولتنجم (ستاره دار) و اورا ازایل "ایاق" کدر باد غوسه غوره تخار و هرات بنامه های جیشهدی، تینمی و غیره کوهی بساد موشوند، دانسته است به قول استاد، ایاز در ارایل رئیس غلامان سرای "رئیس گیار" سلطنتی و در اواخر نایب المطنه هند - وستان در دربار محمود بوده و از زبان ابو نصر مشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود مینویسد که به خاطر "بستن زبان بدگویان" خواهر ایاز را به نکاح خود آورد.

از این کتابچه چگونگی بررسی آمده که چون ایاز دارای "شایلی زینا و تانی شهرت" و ذکاوتی بی نظیر بوده و از جانب سلطان به او پیش از حد مایل میشد حتماً زرمه های اضافی در تقایشان وجود داشته است.

علاقه وافر سلطان محمود را به ایاز از این حکایت عروسی سمرقندی به خوبی میتوان دریافت که:

"شبی محمود فرمان داد که ایاز کسوان خود را ببرد و فردای آن پشیمان شد و سخت اندوهگین گردید. از قسرت غضب لحظه به لحظه از تخت برمیخاست و بیعتت تا آنکه عنصری ملک القم برای دربار محمود این دوستی را نشان داد و سلطان سه بار دهنش را در بدل آن پراز جواهر نمود."

کی عجب سرزلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرروز پهر استن است به قول عروسی "ایاز سخت تیکو صورت بود و متناسب اعضا راسته و ادب مخلوق پرستی او را عظیم دست داد بود. سلطان محمود مردی بود متقی و دیندار و با عشق ایاز بسیار کشتی گرفت تا از شارح شریعت عدول نکند."

قرخی سستانی ایاز را سالار ایماق و دل و یازوی سلطان به وقت بیکار خوانده میگرد.

ایاز جنگجو سالار ایماق دل و یازوی سلطان و وقت بیکار

به خاطر آویختن فرمان به گردن حاکم و آویختن حاکم به درخت استدلال مینمایند؛ اما به قول استاد بیشترین پرداخته ها را در باب ایاز شیخ فریدالدین عطار داشته و یاد آوری قصه رفتن محمود نزد شیخ ابوالحسن خرقانی و پوشانیدن لباس شاهی خود برتن ایاز و ایستادن محمود در صف محافظین او و جاهت و عظمت ایاز را نیز در محمود به اثبات میرساند.

به قول استاد خلیل حضرت مولانا بلخ را از ذکر ایاز نوعی شوریده گی و شیدا ایی دست داده گاهی او را به دریا تشبیه نموده زمانی هفت دریا را در برابرش قطره می و سر - اسر هستی را از امواج آن دریا چکیده می شمرد و او را شهنشاه شاه ساوکه برای دفع زخم چشم ایازش نامیده اند.

هفت دریا اند راویک قطره می جمله هستی هاز موجش چکره می شاه شاهانت بلکه شاه ساز از برای چشم بد نامش ایاز یک دهان خواهم به پهنای ملک تا بگویم وصف آن رشک ملک جمله پاکبها از آن دریا بزنند قطره هایش یک به یک میناگرند

استاد مینویسد که مولانا هنگام سرودن این داستان میگوید

"من در سر هر ماه سه روز دیوانه شوم و این روز اول از آن سه روز است"

مولانا قصه چارق و پوستین ایاز را در طی یکم هزار و سه صد و اندی بیت به آورده و در آن داستان طوری که خاصه او ست دانستارها گنجانیده قصه از این قرار است که:

"غازان به سلطان اطلاع می آورد که در قصر ایاز حجره ایست و نقل آهنین بر دروازه آن آویخته هیچ کس را در آن راه نیست و ایاز هر روز بیکبار به آن حجره داخل میشود. حتماً جواهر گرانبها در آن پنهان کرده است. سلطان هدایت میدهد که حجره را تفتیش کنند ولی در حجره جز یک چارق و پوستین کهنه که یادگار دوران شیبانی اوست چیزی نییابند."

هیچنان مولانا منطق پرداختن معاش سرامیر را به ایاز در یک حکایت که محمود با مخالفان پرداختن این معاش به صحرا میرود، تشریح نموده در این حکایت محمود به آنان میفهماند که چون فهم و دانش ایاز به اندازه سن از آنهاست بنا بر این او مستحق معاش می میریابد.

استاد خلیل مینویسد که شیخ اجل

ایاز در حدیث (A)

سواره کز در میدان در آمد زباند اختمدل های نظار یکی گوید که سر و دست برکوه دگر گوید گلی تازه است پهبار زنان پارسا روی کردند به کابون دیدن او را خریدار دلبران از تپیش روز کوشش هس لرزند چون برکه سهدار اگر بوسنگه خارا برزند تیر به سنگه اندر نشانند تا به سومار نه بر خیره برودل داده محمود دل محمود را خیره میند ار

اما به قول استاد خلیل، عروسی - خلاف قرخی، ایاز را ترنگاشته و این در حالست که فوئی در عصر ایاز و عروسی صد سال بعد از وفات او مینویست. استاد با یاد آوری از حکایت عرض حال پهریز به محمود در حدیث الحقیقه حکم سنایی ا لتفان و اتحاد محمود را به ایاز در فرستادن او به است سواره "یاورد"

انسان به هر اندازه که عمر دراز و طولانی را پشت سر گذارد باز هم برایش خیلی کوتاه و زودگذر می نماید . پیرامون این مطلب هياتی (الکساندر کارباوسکی) و (ی . سمونف) در کتاب خویش بنام " اورا ق ناخوانده تا - رنج " درباره اینک باید چقدر عمر بسر نماید تحقیقاتی را انجام داده اند .

کاندید اکادمیسین داکتر تاریخ کارباوسکی در این کتاب می نویسد .

در " مهابهارت " که یکی از قدیمی ترین داستانهای سر - زمین اقصانوی هند است از ماده هياتی که عمر انسان را تا ده هزار سال بلند میبرد سخن رفته است ، اما ترکیب آن برای ما هنوز روشن نیست . مورخان یونانی میگویند سفین و ستروان هم در این مورد حکایاتی دارند .

در مآخذ های قدیم چینی سه گونه اسرار آمیزی در این باره سخن گفته شده است . اما سوال اینجاست که تا چه حد این ادعا ها می تواند جدی تلقی گردد ؟ دانشمند فیلسوف قرن وسطی راجر بکن د اثر خویش بنام " اسرار رازی عمر آوردن " است که پاپیوس یکسین آلمانی طی سالیهای زیادی با ریاضت و تلاش های طاقت فرسا قادر به ساختن یک نوع دار و گردید که با استفاده از آن پنجمین سال عمر پدید و روزگار بسر برد .

دانشمند کور از شخص کهن سال ختازی بنام لسان چون نیز یاد آوری گردیده که در سال ۱۹۳۶ میلادی وفات کرده و بیست چهارمین زن وی بیوه ماند . است این بدان معناست که لسان چون در سال ۱۶۱۰ - ۱۶۱۱ - ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ - ۱۶۱۴ - ۱۶۱۵ - ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷ - ۱۶۱۸ - ۱۶۱۹ - ۱۶۲۰ - ۱۶۲۱ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۳ - ۱۶۲۴ - ۱۶۲۵ - ۱۶۲۶ - ۱۶۲۷ - ۱۶۲۸ - ۱۶۲۹ - ۱۶۳۰ - ۱۶۳۱ - ۱۶۳۲ - ۱۶۳۳ - ۱۶۳۴ - ۱۶۳۵ - ۱۶۳۶ - ۱۶۳۷ - ۱۶۳۸ - ۱۶۳۹ - ۱۶۴۰ - ۱۶۴۱ - ۱۶۴۲ - ۱۶۴۳ - ۱۶۴۴ - ۱۶۴۵ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۷ - ۱۶۴۸ - ۱۶۴۹ - ۱۶۵۰ - ۱۶۵۱ - ۱۶۵۲ - ۱۶۵۳ - ۱۶۵۴ - ۱۶۵۵ - ۱۶۵۶ - ۱۶۵۷ - ۱۶۵۸ - ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰ - ۱۶۶۱ - ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ - ۱۶۶۴ - ۱۶۶۵ - ۱۶۶۶ - ۱۶۶۷ - ۱۶۶۸ - ۱۶۶۹ - ۱۶۷۰ - ۱۶۷۱ - ۱۶۷۲ - ۱۶۷۳ - ۱۶۷۴ - ۱۶۷۵ - ۱۶۷۶ - ۱۶۷۷ - ۱۶۷۸ - ۱۶۷۹ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۱ - ۱۶۸۲ - ۱۶۸۳ - ۱۶۸۴ - ۱۶۸۵ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۷ - ۱۶۸۸ - ۱۶۸۹ - ۱۶۹۰ - ۱۶۹۱ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۳ - ۱۶۹۴ - ۱۶۹۵ - ۱۶۹۶ - ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ - ۱۶۹۹ - ۱۷۰۰ - ۱۷۰۱ - ۱۷۰۲ - ۱۷۰۳ - ۱۷۰۴ - ۱۷۰۵ - ۱۷۰۶ - ۱۷۰۷ - ۱۷۰۸ - ۱۷۰۹ - ۱۷۱۰ - ۱۷۱۱ - ۱۷۱۲ - ۱۷۱۳ - ۱۷۱۴ - ۱۷۱۵ - ۱۷۱۶ - ۱۷۱۷ - ۱۷۱۸ - ۱۷۱۹ - ۱۷۲۰ - ۱۷۲۱ - ۱۷۲۲ - ۱۷۲۳ - ۱۷۲۴ - ۱۷۲۵ - ۱۷۲۶ - ۱۷۲۷ - ۱۷۲۸ - ۱۷۲۹ - ۱۷۳۰ - ۱۷۳۱ - ۱۷۳۲ - ۱۷۳۳ - ۱۷۳۴ - ۱۷۳۵ - ۱۷۳۶ - ۱۷۳۷ - ۱۷۳۸ - ۱۷۳۹ - ۱۷۴۰ - ۱۷۴۱ - ۱۷۴۲ - ۱۷۴۳ - ۱۷۴۴ - ۱۷۴۵ - ۱۷۴۶ - ۱۷۴۷ - ۱۷۴۸ - ۱۷۴۹ - ۱۷۵۰ - ۱۷۵۱ - ۱۷۵۲ - ۱۷۵۳ - ۱۷۵۴ - ۱۷۵۵ - ۱۷۵۶ - ۱۷۵۷ - ۱۷۵۸ - ۱۷۵۹ - ۱۷۶۰ - ۱۷۶۱ - ۱۷۶۲ - ۱۷۶۳ - ۱۷۶۴ - ۱۷۶۵ - ۱۷۶۶ - ۱۷۶۷ - ۱۷۶۸ - ۱۷۶۹ - ۱۷۷۰ - ۱۷۷۱ - ۱۷۷۲ - ۱۷۷۳ - ۱۷۷۴ - ۱۷۷۵ - ۱۷۷۶ - ۱۷۷۷ - ۱۷۷۸ - ۱۷۷۹ - ۱۷۸۰ - ۱۷۸۱ - ۱۷۸۲ - ۱۷۸۳ - ۱۷۸۴ - ۱۷۸۵ - ۱۷۸۶ - ۱۷۸۷ - ۱۷۸۸ - ۱۷۸۹ - ۱۷۹۰ - ۱۷۹۱ - ۱۷۹۲ - ۱۷۹۳ - ۱۷۹۴ - ۱۷۹۵ - ۱۷۹۶ - ۱۷۹۷ - ۱۷۹۸ - ۱۷۹۹ - ۱۸۰۰ - ۱۸۰۱ - ۱۸۰۲ - ۱۸۰۳ - ۱۸۰۴ - ۱۸۰۵ - ۱۸۰۶ - ۱۸۰۷ - ۱۸۰۸ - ۱۸۰۹ - ۱۸۱۰ - ۱۸۱۱ - ۱۸۱۲ - ۱۸۱۳ - ۱۸۱۴ - ۱۸۱۵ - ۱۸۱۶ - ۱۸۱۷ - ۱۸۱۸ - ۱۸۱۹ - ۱۸۲۰ - ۱۸۲۱ - ۱۸۲۲ - ۱۸۲۳ - ۱۸۲۴ - ۱۸۲۵ - ۱۸۲۶ - ۱۸۲۷ - ۱۸۲۸ - ۱۸۲۹ - ۱۸۳۰ - ۱۸۳۱ - ۱۸۳۲ - ۱۸۳۳ - ۱۸۳۴ - ۱۸۳۵ - ۱۸۳۶ - ۱۸۳۷ - ۱۸۳۸ - ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱ - ۱۸۴۲ - ۱۸۴۳ - ۱۸۴۴ - ۱۸۴۵ - ۱۸۴۶ - ۱۸۴۷ - ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ - ۱۸۵۰ - ۱۸۵۱ - ۱۸۵۲ - ۱۸۵۳ - ۱۸۵۴ - ۱۸۵۵ - ۱۸۵۶ - ۱۸۵۷ - ۱۸۵۸ - ۱۸۵۹ - ۱۸۶۰ - ۱۸۶۱ - ۱۸۶۲ - ۱۸۶۳ - ۱۸۶۴ - ۱۸۶۵ - ۱۸۶۶ - ۱۸۶۷ - ۱۸۶۸ - ۱۸۶۹ - ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ - ۱۸۷۳ - ۱۸۷۴ - ۱۸۷۵ - ۱۸۷۶ - ۱۸۷۷ - ۱۸۷۸ - ۱۸۷۹ - ۱۸۸۰ - ۱۸۸۱ - ۱۸۸۲ - ۱۸۸۳ - ۱۸۸۴ - ۱۸۸۵ - ۱۸۸۶ - ۱۸۸۷ - ۱۸۸۸ - ۱۸۸۹ - ۱۸۹۰ - ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ - ۱۸۹۳ - ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶ - ۱۸۹۷ - ۱۸۹۸ - ۱۸۹۹ - ۱۹۰۰ - ۱۹۰۱ - ۱۹۰۲ - ۱۹۰۳ - ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ - ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲ - ۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶ - ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ - ۱۹۳۰ - ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲ - ۱۹۳۳ - ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ - ۱۹۳۶ - ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ - ۱۹۴۰ - ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳ - ۱۹۴۴ - ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۱ - ۱۹۵۲ - ۱۹۵۳ - ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ - ۱۹۵۶ - ۱۹۵۷ - ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ - ۱۹۶۱ - ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ - ۱۹۶۴ - ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸ - ۱۹۶۹ - ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ - ۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰ - ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲ - ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴ - ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ - ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸ - ۱۹۸۹ - ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳ - ۱۹۹۴ - ۱۹۹۵ - ۱۹۹۶ - ۱۹۹۷ - ۱۹۹۸ - ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰

تقدیر تپس و جی آنقدر هم ممکن است حیرت انگیز نباشد . زیرا تعداد کسانی که از ۱۴۰-۱۴۸ سال عمر دیده اند کم نیستند . بقول خود تراواز داروی استفاده برده که عمرش را چند دهه دیگر دراز کرده است .

روانشناسان درک کرده اند که انسان به قبول همان معلوماتی آماده گی نشان میدهد که با عقیده او مطابقت داشته باشد و اگر خلاف آن بود ، آنگاه میوشد آنرا رد نماید و با بهانه های برایش بپوشاند . بدین جهت خواننده گان را مجبور به قبول همانچه گفته آمدیم نخواهیم ساخت ، اما میخواستیم فکرمولا - حظات بدیهی از دانشمندان بزرگ را در اینجا یاد آور شوم : سه گونه مثال عالم شهیر امریکایی فرین که برنده جایزه نوبل است میگوید : " انسان اگر ساختن محرکه ابدیت را مدعی میشود ، تاگزیر با موانع طبیعی کاپسیت بر میخورد ، علی الرغم آن در زیست شناسی چنان قانونی که فزای فوری زنده گی افسوس را تصدیق کند وجود ندارد ."

به عقیده ویکو پریویسیچ دانشمند شناخته شده و رئیس اکادمی علوم جمهوری بیلا روسیه شوروی میتوان به ابدیت باورمند بود .

راه های غیر مرئی دراز عمری نیز هستند

" زامبی " را بخاطر این - آوری زامبی را . این سنت هم اکنون نیز در گایتی میان کاهنان " و دو " سرچ است . در این غذای قربانی که او را به زامبی میبایست تبدیل کنند زهر هلالی عصب تیترا - داکسون " را مخلوط کرده خورد وی بعد از مدت درین زهر را از گوشت دندان یک نوع ماهی

اسرار رازی عمر

میگیرند .

شخص با استعمال آن جا - به جا از خفه گی و نفس تنگی مزمرد : در این حالت روی جلد بدن شخصی تا ملاما کیود و چشمش نر هم سان شیشه منجمد میگردد .

سهس او را به گونه یی زنده کرد و همچون غلام حلقه به - گوش بالا ییش فرمان میرانند . چه دلهی برای اثبات این مطلب وجود دارد !

در بهار سال ۱۹۸۰ در دهکده ورتراز مرکز پارتسار - پرنس شخصی ناشناسی وارد شد و در نزدیک یکی از بناها ایستاد . درین هنگام انژو - یلیکا کلاوس او را دیده ، فوراً برا - درش نور تسمیس را که هجده سال پیش دیده از دنیا بسته بود هفاخت . کمانسی پس از دفن کردن نور تسمیس را از قبر زد - یبند و حیات دوباره به او داد - دند او همراه با غلامان دیگر در نیشکرزاری واقع شمال جزیره از سر صبح تا شام کار میکرد . مدت بعد او را با آنها کشته شد و غلامان به هر گوشه و کنار پراکنده شدند . کلاوس نیز به دهکده دوست داشتی اش باز گشت .

محققان و پژو هشگران که این حادثه را بررسی و مطاب - لعه میکردند از ده ها شاهدی که در هنگام دفن نور تسمیس حضور داشتند پرسشها و تحقیقاتی را به عمل آوردند . آنها از دفتر استاد بهار - ستان بنام البرت شمیتساری پارتا - پرنس حتی سند را میخوانند بر وفات نور تسمیس کلاوس که وفات

و دفن او را تایید میکرد و درهای سند دو نفر دیگر مسوول نیز امضاء کرده بودند بدست آوردند .

همین گونه یی داده ها زامبی دیگر هم که وفات آنها به رویت اسناد در دست داشته از جانب پولیس و موسسات مربوط تصدیق شده برخوردار میتوان کرد .

این گونه حادثه ها صرف در گایتی رخ داده است یا در جا های دیگر هم ! اصول و از نو زنده شدن میان ساکنان استرالیا و آفریقا و ایتالیا نیز معمول و مشهود است .

اساساً عنعنه " زامبی " در گایتی در وجود غلامان سیا - هیوسته داگمه قرن هفده عرض اندام نموده که تا اکنون همین سنت بر اصل خود باقیست .

برخی به مرده طوری جانمی دهند که یکس از اشخاص بر - گزیده شده میان خنک های " ایسملتکو " به خانه شخصی وفات یافته داخل و در هلوی مرده او در زمین میخوابند ایسملتکو با همان حالت حداقل سه روزه خواب میبرد . سپس آنها با با هم بیرون میشوند و با صرف شمس " بخشی " از خاک تصفای گردیده میکنند .

" او را کلاغ تویریم به نزد خود خواند ."

بقیه در صفحه (۸۳)

چراغ نسکس در میدان سرخ



از مجله تایم امریکایی
برگرداننده س. م. کوهن

در او تمام جلوه های زیبا
بی وجود دارد . پشمان موشی
بادر خشن موهای طلا یس
و لب های هوس انگیز باحالت
تحریر صورت به ناتالیا گروزینسای
هژده ساله شمایل خاصی داده
است .

ناتالیا مدل مجله اندری -
نشریه پر زرق و برق پورنوگرا -
نیک ویژه اتحاد شوروی است
که در اپریل سال روان به گونه
بهر رسمی عرض اندام نمود .
اندری یکی از دهها نشریه
نامرغوب ولی پر سر صدایی است
که برای جلب خواننده گان به
همچو شمی و رقابت با دیگران
رداخته است . اینهمه در شراب
ظنی صورت میگیرد که کلاس
مت به مساله سکس ازادی قابل
شده است .

برخی از این نشریه ها از دید
گاه مطبوعاتی دارای کیفیت
عالیترند . اینک بازار خرید
و فروش ویدئو فیلم پورنوگرافیک
محتفل روسی های دلفریب برای
جلب مشتریان ثروتمند شهر
و سایر شب نشینی های بدنام
در مسکو پیداد میکند .

سلیقه ها - بیشتر با در نظر
داشتن سن و سال - در این
مورد فرق میکند . شماری از مردم
با نگرش به سوی همچو پوستر
ها و مجله ها دیده آنها را
کثیف و هرزه میخوانند اما
تعدادی دیگر ادعا دارند که

اینها بسیار پدید آمده
استند و باید نمایش داده شوند
یستن از زنان با اشاره به مجله
اندری میگوید : اگر قبلا در باره
سکس آگاهی می داشتم ، امروز
ادم د یگری میبوم کمتر شرمند -
و ک و خجالتی حتی در برابر
شوهرم . مادرم هرگز در این
باره برایم چیزی نگفته بود .
میخائیل گرباچف رئیس
جمهور کشور به خاطر نگرانی
فزاینده مردم شوروی در باره
اشاعه انواع پورنوگرافی و سایر
نشرات سکسی در ماه دسامبر
گذشته برای تعیین مشی
اخلاقی جامعه فرمان مشخص
صادر نمود .

الکسی وینسلی مدیر مسوول
نشریه اندری میگوید که برای
چنگ آماده است وی که هنر
بند حر فوی و عکاس سابقه
دار میباشد از نشریه مذکور به
مثابه محصول فشار و خفقان -
جنسی دفاع نموده و روی این
نکته پافشاری مینماید که اندری
برای خواننده گان خود تصاویر
زیبا را نه با قیاحت قصه
های کمتر شنیده کارتونهای
هجوی سیاسی و هنری را عرضه
میدارد و در نظر است تا

حد از این مقالاتی در باره
بیشن و سورت و مسایل جاری
نیز به ان افزود گردد و به این
ترتیب اندری شرم اوریست .
مدل هاییکه در شمار نخست
در برابر کمره ظاهر شدند
انواع فحش ها و بد برخوردیها را
تحمل کردند .

به هر عزت پورنوگرافی
رفیق یا غلیظ به معنی پول
است . ناشر اندری میگوید که
اولین چاپ مجله را
۱۳۵۶۰۰۰ نسخه به قیمت
فی شماره شش دالر بید رنگه
پایان یافت . و در بازار سهام
تا ۲۸ دالر نیز به فروش رسید .
در کشوری که معاش او بسط
ماها نه ۲۲۵ دالر است - فرو
سند گان مجله اندری میتوانند
روز ۸۴ دالر به دست آورند .
هدف نامه تجارتنی "تجارت"
گزارش داده است که تنها سود
کاپی فلمهای ویدئویی سکس
در مسکو تا چهار میلیون دالر
- ریک ماه میرسد .
آیا پورنوگرافی حقیقتا به
معنی پول است ؟ یا بمفهوم

ارسای لذاتی که سالها قس
غن بوده است ؟
جامعه شوروی باید راجد -
ید ولی طولانی را بنیاید تا
همچو محصولات در ان به
حیث نورم پذیرفته شود .
کلاسوست عقاید جدید را -
پوشکش نموده است . اما باور
های کهن سخت جانند .
خانمی در صحبت تلو یزونی
اش گفت : در رابطه با اخلا -
قیات در اتحاد شوروی بایسد
بگویم که ماسک نداریم
واضح است که این خانم اندری
نمیخواند .

تو بگو من هم میگویم

اوپچی طور است؟



میمونه غزال: **عکس به هنر**
تواند بی حسبه
تواند بی حسبه

حبیبه عسکر رامی توان در
 قطار ورزیده ترین و برجسته
 ترین مثلان سیتی کابل تیاتر
 شمرده او در صول کار پرشورش
 در تیاتر کشور بحق که در همه
 نقش هایش هنرمندانه در -
 خشیده است . حبیبه عسکر
 در شمار هنرمندانی است
 که زنده گی اش با تیاتر با
 عشق عمیقی پیوند خورده است ،
 او زنده گی بدون تیاتر رازنده -
 گی خالی از آفرینش و ایجساد -
 گری می انگارد و علی الرغم
 همه دشواری ها صادقانه در
 بییه در صفحه (۸۹)

حسبه عسکر

میمونه غزال به نقش نرسید

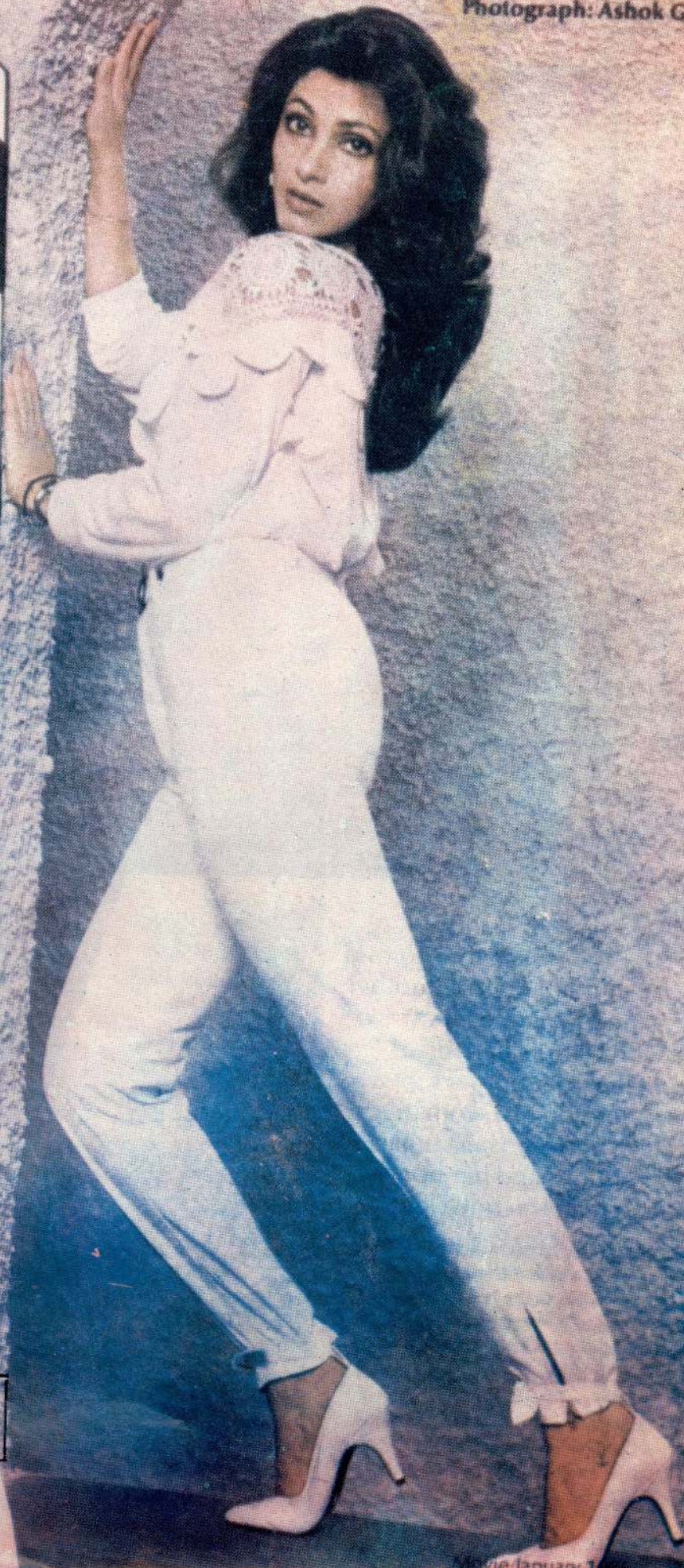


تراز خود زیاد احترام دارد و از
 آنها به نیکی یاد میکند . در روابط
 اجتماع خود زهنست خوش -
 خورد ، صمیمی ، متواضع و -
 مهربان .
 در کارهای هنری اثر هرک
 بسته گرانمی شناسد که اگر
 همین گنه پیش بروند آیند -
 در نشانی راستبالی خواهد
 کرد .
 من به میمونه غزال به هنرا و
 ن سکا از به دیده قدیمی -
 ن

مشکل است هنرمندی که -
 اکنون برهمنند شهرت و محبوب -
 بهت تکیه دارد خوبی هایش را
 در جو کات کلمات و حساسات
 گنجانند .
 میمونه غزال هنرمندیست که
 وقتی نقشش برایش میرود میشود
 میکه شدخودش را در قالب نقش
 حادثه با آن زنده گی کند و به
 نقش نفس بیخشد .
 و به هنر خود عشق میورز
 و آنرا با همه قدسیتش ارج می -
 گذارد . یکی از محسنات او
 اینست که به هنرمندان بهشقدم



Mandakini



د مہل کپاد یہ فرح و مند کی سے ہنرمند سہنای
ہند شرح مربوط راد صفحہ (۱۳) پخوانید



جنگ ها و ستگري ها همواره قربانيان زيادي بر -
زمين خدا بجايمانند ه از آن روزگار كه جنگيز و تيمور
سكند رو ناپليون و هتلر لشكر كشيد و سوزمين هارا در
زير پا كرد تاكون قرياد مليون ها استخوان شكسته
زن و مرد و پير و كودك خامو نر نشده است اينك جنگ
خليج نيز به دنبايل خود ترازيدي بزرگ انساني را در
تاريخ بشريت بر جاگذاشت *

مهلوي تنها مهاجر كرد كه روزانه صرقتا پنج تا ده
هزار شان بخاطر گرسنگي و بيماري قرباني مي شدند
در زمين بزرگ خدا چنين آواره شدند كه در تصوير ها
شا اين مهاجرت عظيم قرن را با قرباني مي مانند آن
مي بينيد *

زمانيكه ما اين تصوير را مي ديديم به ياد آورديم
صد ها هزار مهاجر افغاني را كه آيا چگونگي زنده گي
دارند و ملت خويش را كه بيخ از سيزده سال است در
آتش جنگ مي سوزند شايد تصويرهاي افغاني كه پسا
ثبت نشده يا بد ستر مي مانند اندوه بزرگتر از بيش
براي ما داشته باشد چرا كه از ريشه و خون واستخوان
خود مايند و باز اين تصوير اندوه بزرگي دارد چرا كه
بشي آدم اعصابي بكد بگرداند *



د کابلې والا ژباړه
د اسلام سپشاګرۍ راهه لیکنه

لشکر د افغانستان

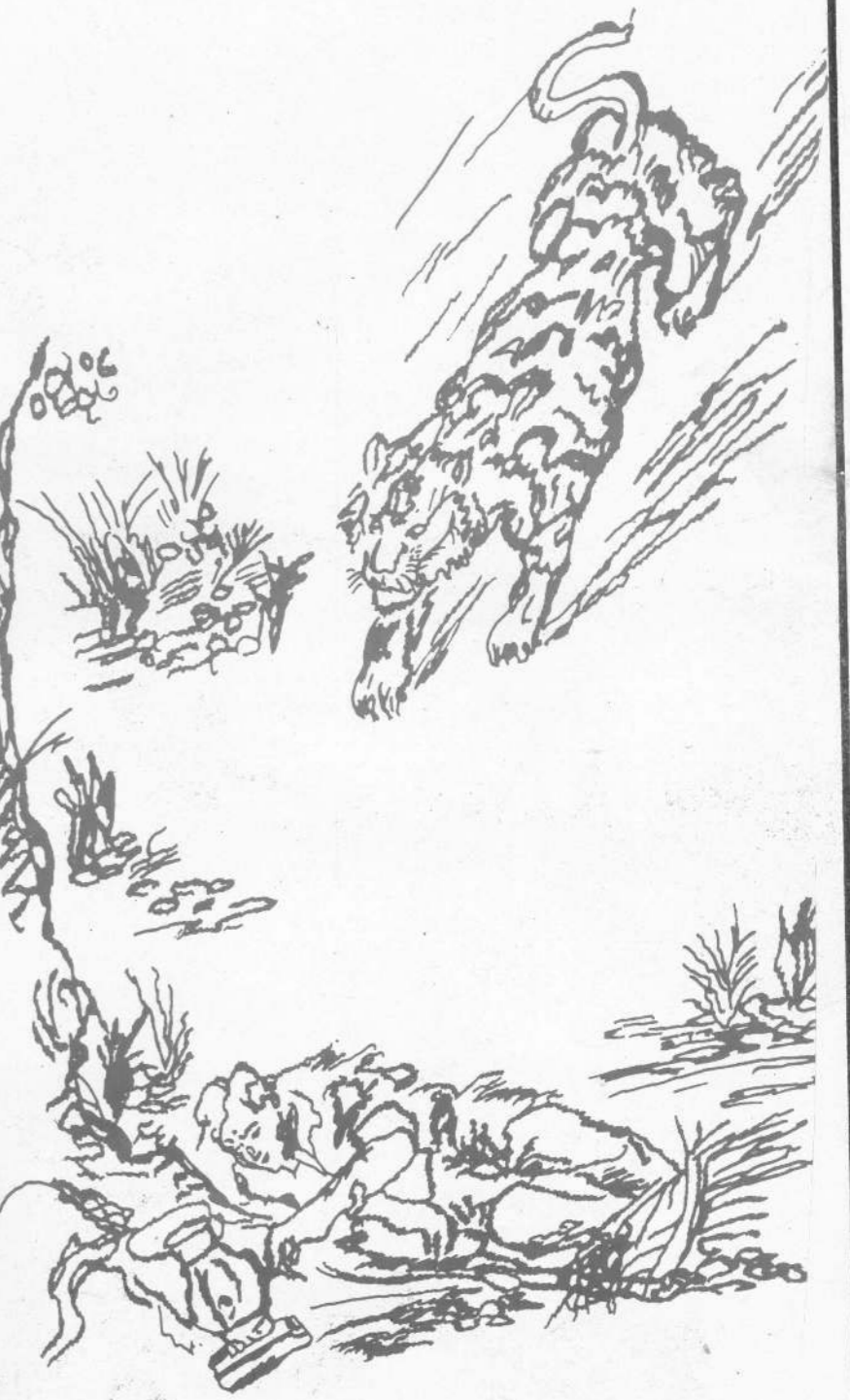


بابو ولی ماته غوږ ته نيسې او اراهه خپلې
خوب نګړې ؟
څنگه ته غواړې چې دخپل ګران نېکا ري
پلار زړه ورتوب ووينې ؟ يوه پيشو به هم
نېکا نګړې ؟
کاناکارا خو له خپل نېاهه راکوز شو او وېس
وېل :
(غلى شه ، يو يادون وړنې وروسته
به زېرې ووينې)
چېش بابو په خپل پلاريسې رهې شو
اودکيسا داراو له پوستن سره سم پيسې
د تېرې شپې توله کيسه وکره ، خو سپره
له دې هم کيسا واراو له رېشخند څخه د کي
خبرې کولې .
- کاناکارا جو چېمه وکره چې :
((خوله وتره او رېشخند مه وهه . . .))
چېش بابو او رامو لو دواړو وځنډل .
((په ياد ولره و هېمه تر زېرې پورته
هم . . . و به يې . . . په پاي کې مړ کړم .))
دا خبره کاناکارا څو وکره او تشناب ته ننوته
رامو لو خپل بادار ته په خندا وويل چې :
((صاحبه ، هغه نوره به تشکو هغه
تند خوږه سړې دې ، که چېرې تاسې دوا-
ره د کو چنوالې ملګرې نه وای ، له دې
خندا ووسره به يې وژلې وای))
کاناکارا څو کله چې خپل مخ اولاس پر-
يستفل نو رامو لو ته يې وويل چې له زېرې
خبرې پرېزه او کيسا واراو ته تهره ورکړه .
کله چې کاناکارا جو بيا څنگه ته دننوتلو
تبارې نېوه ، کيسا واراو دورېنېو و تايېمو
د يادو لو په توګه پير لور او زوويل چې :
((يرون پر وخت شې ، نن بيا هماغه شې))
د دې خبرې په کولو سره نو او له کاناکارا-
لسعا پاته واړوې

چېش بابو ته هم سا ايستل ګران وو .
د تېزو کړسېار خوت اوداسې نېکا نېسېده
چې که اګې کيم ځناور رادان وي .
غوږيس لا پيسې نا اراهه شو او رسې پيسې
کوله .
بېه د قېته - دوه د قېتي - پينځه د قېتي .
کاناکارا جو له خپل تويک سره ګراناست
وو او غوږيس نېولې وو . يوه پيسې هم لست
ته لري له دې څخه په خپلو پيل وکړ .
دوه سوزګيان دغواښي خوا ته راغلل اود
غواښي په ليدو سره يې مند و واخېست
او ولاړل . کاناکارا جو ونشواي کړاې چې
سوزګيان ووينې ، خو هغوي يې له زغ
څخه وپېژندل . هغه نا امله شو تويک
يې په نيمه کېنېدون خپلې خولې پيسې
پاکې کړې اوله نمانه سره يې وويل :
په زېرې څه شوي يو چې غوږينده ؟
ايا هغه خپله لاره پرېښوده او په بله
لاره ولاړ ؟ بېرته به راوګرځي ؟ ايا
زېرې دوي په بوي وپېژندل او همان پيسې
ورک کړې څه وشو ؟
په څنگل کې د مساپرانو د خوښ ترڅنگ
يوه پيسې خپل ، خو د زېرې په هکله هېڅ
خبره هم نه وه .
کاناکارا جو هم په تنګ شوي وو خو دا
هغه وخت وو چې دخپل زورې د زويناسې
په حال کې وو .
کيسا واراو او مړ دووې رامو لو د مساپرانو
نوله خوښ څخه د زوين خواته راغلل . هغوي
مړ شوي زېرې ونه ليد او غوږيس په خپل
لغاي کې تېرې وو .
کيسا واراو په خندا سره هغوي ته
وويل چې :
((پرېزه کاناکارا جو ! سا په ناتوانسې
کې يوه بله ورځ هم زياته شوه او څه چېش

آدمخور زېرې چې پينځه تنه يې سړي
او نورې يې حساب وژلې وو ، له خپله نېاهه
په خو ځمېدو وو . کاناکارا جو په يوه کوټه
کې چې په څنگله کې وه له لسو ورځو را پدې
خوا يې د زېرې د وژلو لپاره مړچل نېولسې
وه او په څنگله کې به د پخوا او اېخوا ګرځېده .
ده به د زېرې د پېنو پلونه په هر لورې کسې
لېدل ، خو زېرې به د مړچل خواته نه راسته
زېرې دا ښه ګيله چې پر غوږيس باندي
حمله وکړي .
نياسې چې زېرې لس يا پينځلس د قېتسې
وروسته راشي او دا څنگه چې پخوا پيسې ده
چار چاپېره د پېنو پلونه لېدلې وه . کاب-
نا کاناکارا جو له نمانه سره فکر کاوه چې اوس
په زېرې راشي او دې به پرې يرغل وکړي
او مړ به يې کړي . ګېڅ به دې له مړ شوي
آدمخور سره يو نېاي په نېار کې وي . د
برياليتوب چاپېره ، عکسونه ستاينلېکونه
او دا سې نوره يې په برخه شې .
ده د سترګو له تيارې سره عادت درلود
او د شپې په ګرد څنه فضا کې به يې هر شې
لېدل . د شپې له درې څخه څخه تېرې
نېوې وي . پوي - پايه کوم پېنو نور وپېژند-
کانونه خبردارې ورکړ چې تراوسه لاهم
هرڅه نه دي سم شوي .
ګرد او غبار له غونډې څخه چاپېرو
او د زېرې نېره غار له نژدې څخه اورېدل
کېده .
چېش بابو په خپل لغاي کې ونيوېد او
کاناکارا جو دخپل تويک تېد ووايه او تيا-
ري يې ونيو . داسې نېکا رېده چې د آد-
مخور غوږ هار دې ته د تيارسې قېمانده
ورکړې وي ؛ خود زېرې له غوږ هار سره
سم دغواښي غوږونه هم څک شول او پيسې
زور زور يې نفس ايسته .

ننه شپه تېره وه . د سپوږمې زېره ګونه
ورو ورو ، و بېده اود امر په نمانده شخلو
کې دغوند يو سرته ګرد جن برېښېده .
هله کاناکارا جو او زېرې يې چېش-
با يو له خپلو تويکو سره په مړچل کې نا-
ست وو او انتظار يې کيښ چې ګوندي زېرې
به په تياره کې د بوټو له منځه راوېسې
خو قدمه وړاندي دوي يو غوږيس د زېرې
د شلمې په توګه تېرلې وو او سپين حيوان
حتي په تياره کې له ورايه نېکا رېده . غوږيس
يې پروا پرېوت وو او خپل شخوند يې ، ا هه
کله به چې ياد لګېده نو د هغه بدن به يې
پېژداوه او په دې ګراره ګراره کې به يوازې
د هغه خوت هندارنگه کونګان هم دخوراک
ديدا کولو لپاره له خپلو سا لو څخه الوتې
وو .
چېش بابو د سره له لاسه په تنګ شوي
دوه څو کاناکارا جو يو نېه نېکا ري وو .
ده په هېڅ کله هغه شورما شور چې چېشې
با يو به د سره له لاسه کاوه ، نه خوښېده .
د هغه شو بين ساعت د شپې د ونيې يې
نيودلې چې ناسېره په څنگل کې دکوم نمان-
ور چېشې خبرې شوي . سدلاسه وحشې
پسو نو په رېماړو پيل وکړ او په ټوله دره کې
يې ناري خبرې شوي . د دې له څنگه
پېنو ګانې هم وډارې شوي ، په چېمو
يې پيل وکړ او دوتو له يوه پناخ څخه سه
يې بل پناخ ته ځمرونه وهل .
زېرې له خپله نېاهه و خو ځمېداو په نور
و حيواناتو چې د زېرې بوي ولګېد نېسود
مان دغوندي ساتو لو په خاطر يې منډې
وهلې . غوږيس هم په خپل لغاي وډرېده .
زور کې يې وهلې او رسې يې کښوله .
کاناکارا جو دخپل تويک ګېټ راکښ
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .



جو سره پوهي وځندل
 ((کاناکاراجو)) دکوتی په دالان کس
 ودرید او تویک یې هم په لاس کس نیولی
 وو. گرد او غبار لري شوي وو او دښمنګه
 خپوانه یې کل. د ښمنګه ونی او بوتی
 ټول شته برېښدل.
 کاناکارا جو د هغه بدبخت معنور په
 هکله چې د کلی چار چاپیره یې په خلکوکی
 د ارمځ ته راوړي وو، فکر کاوه. یوه ورځ
 کله چې په ښمنګه کې د پخوا او اخوا کرهښه
 د زمري د پښو پلونه یې ولیدل، خو په
 غوږ پلو نو باندي دوه یا درې ورځې تیري
 شوي وې. یوه بوتی ته یې نژدې داسی
 نښانی ولیدلی چې کواکي زمري په اوسه
 ښمبلی وې. ده په خپل کار کې لازمه
 تجربه درلوده او دا څه گران کار نه وو
 چې دې په بزې پوهیدلی نه وای. یوه
 ورځ د یوه سوري په غوله کې ودرید او
 غوږ یې ونور. داسی یې گمان وکړ چې
 کواکي دننه په زمري پکې وې. سوری ته یې
 یوه تپزه ورواچوله چې که چیرې زمري دېا-
 ندي راووتی، خو د زمري پرمهال دوه غر-
 سان له سوري څخه باندي ووتل. د پښی
 پر شاسی دوه بچیمان کلک نښتی وو. نر
 خوس د شاپه پښو ودرید او په چمخو
 یې پیل وکړ. کاناکارا جو ودرید او خپل
 تویک یې ورته ونیو. خوس هم ودرید او په
 شاو لار. لمر په تودید ورواوا کاناکارا جو
 هم وړې شوي وو. دی بېرته هڅی کونډه
 کي ته ولاړ چې تقریبا تم پیل ورڅخه لري
 وه. نابیره ودرید او د پښو پلونه ولیدل.
 هوسه دا د زمري د پښو پلونه وو او دا-
 سی ښکاره چې کواکي ښان ورسري
 دې. نر یې په دویکو شو او د پل په نور-
 لوی پیل وکړ. په دې د ول کوټه کس
 ته ورسید او په حیرانتیا سره یې ولیدل
 چې زمري له دیوال څخه څیز وهلې دي.
 د څیز په وخت کې د زمري د شا د پښو پلونه
 وڅرخه او په دې کوټه کې ته دننه منده
 واخسته او په دې هکله یې له ښانه سره
 فکر کاوه.
 دکوتی دروازې پورې وه. په کوټی کس
 دننه چمتی باپو، رامو لو او کسوار او تظی
 کولی. ده د زمري د پښو پلونه تعقیبول،
 هغه په خپلو سترگو د زمري د پښو لاندې
 شوي پلونه دکوتی په بړنده کې ولیدل.
 ده غوښتل چې نورو ته وژغري او د زمري
 د پښو پلونه ورونیسي؛ خودا کار یې
 ونکړ. سترگې یې پټې کړې او له
 بړندي هڅه یې گام واچاوه. په دې وخت
 کې یې په ژبه کیم فی ولگیده او زده پس
 وکړې شوه؛ خوده نابیره په منده پیل
 وکړ او پلونه یې شارل. دلای له منځه یې

ښانه، هلته یې کوټه کې وه. مکمل
 په خوشحالی سره بیرته کي ته کي ته راوگرځید
 او دروازې یې ټک ټک کړه.
 چمتی باپو ورځلاړ کړ. ده خپل تویک
 په ښمنګه کښېښود، د خړلو لپاره یې څه
 وښتول او د شپسې لپاره د تباري په هکله
 یې په خبرو پیل وکړ. ده وویل چې:
 ((ترڅو چې تبار کبزي زه پیا پد دلتنه
 واوسم))
 ((پلاره، زه شتم کولی، نن و د سر
 سترې شوي م او تاسو نشم تللی))
 ((ښه ده زه، زه په هغه د خپرو
 گردې له ښانه سره وساتم))
 خو کسوار او وویل چې: ((نه، نه و
 نه))
 ((گران، که مېم شې، زه به دې له
 ښانه سره وساتم... تر اوسه پورې ته
 د ښکلو او غریبو د لوزي شاعري، نن شپه
 په زما شعر تا ولېږوي))
 کاناکارا جو هڅه وکړه چې خوبا ولسی
 شي؛ خو د ورو احساساتی وو چې ویسی
 نشوای کړای. رامو لو تباري تپه، څراغ،
 د او بو بوتل او داسی... کس
 کي کښېښودل، تویک یې...
 سونه یې په کتار وږه کي سره بربر...
 چمتی باپو خپل پلار ته ور پالمه تپه
 وکړه او کسوار او تویک په لاس کې واخست
 او ترڅخه شو.
 کاناکارا جو څه څه ور په یاد شول او له
 را مو لو څخه یې پوښتنه وکړه چې چاره یې
 په یکس کې اچولی که نه؟ رامو لو بښنه و-
 غوښته او بېرته کوشی ته ولاړ. کاناکارا جو
 دغوا یې رسی چمتی باپو ته ورکړه او رامو-
 لو پس ورځي. کله چې رامو لو له چري سره
 له کوټی راووت، کاناکارا جو څه ورته وویل
 خورا مو لو په عوای کې ورته وویل چې:
 ((هو صاحب، زه به وښی واوسم))
 کاناکارا جو او کسوار او تپاکلی معای ته
 ورسیدل. راجو غوښی په هغه معای وتاره
 چې هغه پله شپه یې ترلې وو. همدارنگه
 له کسوار او سره یې مرسته وکړه چې په
 ونه باندي وڅمزي. په پای کې د پخپله
 هڅه وکړه چې پسرچله کې ښان معای
 په معای کړي. کاناکارا جو غوا یې ته شنه
 واښه ورواچول او رسی یې وکله چې کلکه
 ده او که نه ترڅو غوښی ښان خوشی نکري
 وروسته له دې چې پر دغو تو لو یې پناور
 راغی، دې هم مرچلی ته وځوت. د زمري-
 چلی پر سر یې غو د ونسی شنی خانگیسی
 واچولی او داسی گمان هم نکیده چې
 کواکي دله به هم څوک وي او که نه. په
 پای کې ده تویک پک کړ او د ښمن راتلو
 سترگی په لاره شوه.

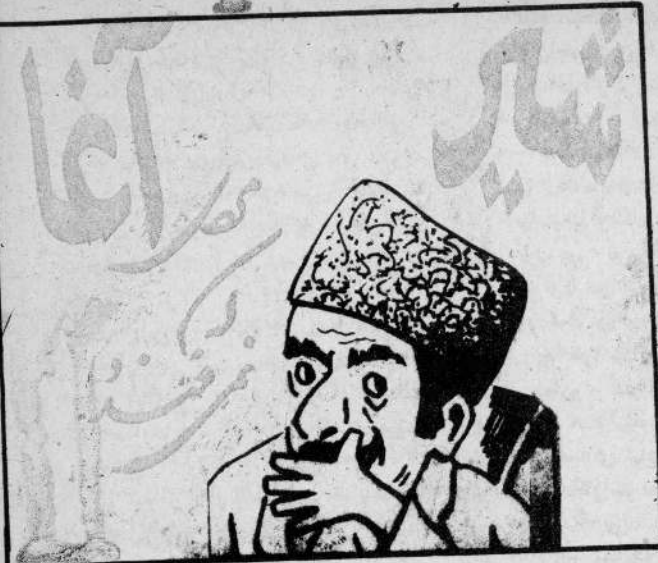
نهاره په خیریدووه او یو خو شمی، ورسته
 سپوزی داسمان په ختمو څرخه کس
 ښکاره شوه. د گوزن او وحشی کا ویش
 چمتی او به غاري د شپسې په تبار کس
 د پخوا او پخوا معای وې. دوی له مور-
 جمل څخه د سپوزی په زنا کې کولای
 شو کوټه کې او هغه غمخوارانه چس
 د کوټه کې شنه وه، وویسی.
 د شپسې لاس یې وې؛ خو دوی کوم
 بریا لټوب تر لاسه نکړ. او ریلکمان په
 سکلو ته هری خواته تلل مخاوری او دوی
 تر لاسه سیمه په خپل ښان کې پیچله. د
 غوا یې د لکې څښ څښ چې غوماشی په
 یې شول له وراه اوږدل کیده. نابیره
 کاناکارا جو څه حس کړل. لکه چې شپز م
 حس یې په کار پیل کړي وې.
 هلته له کوټه کې سره سېس په غښدو شو.
 ده غوا یې ته وکتل. غوا یې هم دکوتنه
 کي په لور کښل او نورو نورو سایی کښل.
 دکوته کې ورځلاړی وه او دالان د
 څراغ په زنا روښانه معلو میده.
 کسوار او دکاناکارا جو په غول کس
 وښتید چې: ((اورچا خلاصی کسری دی))
 ((شای رامو لو یې))
 ((په ښه شپه کې؟ دغه لپاره؟))
 ماته تپه راوړی!
 ((شنه؟))
 کاناکارا جو د کسوار او سر خپل ښان ته
 را نژدی کړ او په غور کې یې څه ورته وویل.
 سېس غول او څراغ را نژدی کیده. په
 تکوخت کې نابیره دکسوار او و له خولسی
 چمخه ورته چې:
 ((د پورته یې! څه هېڅ انسان نه یې
 ته شيطان یې، تا غو ښتل چې خواره کې
 رامو لو د زمري په خوله کې ورکړي. رامو لو
 ور چمخه کړه چې بېرته وگرځی))
 دا
 خبرې یې د لویو په شان کولی. کسوار
 وار خوله خلاصه کړه او چمتی یې وکړي
 چې: ((رامو لو... بېرته وگرځه...
 بېرته وگرځه... رامو لو زمري به دې
 وڅوري...))
 او کاناکارا جو یې په لاس خوله ورته کړه.
 ((دخداي لپاره! خوده د پورتنکې ده!
 تابه دروغو داسی وېلی چې کواکي سردی
 خوزېزي او رامو لو ته دې وېلی چې دلتنه
 تمه درته راوړي ترڅو یې د زمري خوراک
 کړي! ته خوده ځای یې! رامو لو
 خوده یو ښه خد شکار وو. تا څنگه په پور-
 حس سره د یوه سړي د وژلو پلان طرح کړي
 وو چې په صداقت یې شا خدمت کاوو.))
 کسوار او د! خبرې له زرا سره پوه معای
 کولی؛ خو کاناکارا جو غلی وو. دکسوار او
 سترگی لملدي او ورو ورو غلی شو؛ خولگی

یې بهلی.
 کاناکارا جو له ونی څخه را کښ شو او له
 کسوار او سره یې هم په کوزیدو کې مرسته
 وکړه او ورته یې وویل.
 ((به سیریزه، کرسنه لار شه آرام
 وکړه او هرڅه دی چې لیدلی دي هر یې
 زه. دا خبره په یاد ولره چې ته او سنا
 کوره نی زما په پيسو ژوند کوي. حتی چمتی
 باپوته هم دا خبره ونکړې. زه زمري لټوب...))
 کسوار او ورته وویل چې: ((هو ولاړ
 شه او خوار کوټی را مو لو چې ستا لپاره
 مې شو، ولټوب. زمري مړ کړه او دیوه
 لوی ښکاری په توگه ښان ځای کوټه ورو-
 بیژنه...))
 ((کسوار! او کاناکارا جو خپل تویک
 پردي راواړ او...))
 ((او! هغه غاري ما وژني... ووی
 وژنه. دا لومړی پیل ندي... رامو لو
 ... رامو لو... د دې نانسانه
 د لاس ښکار شوي))
 او کسوار او
 دکوټه کې په لار د لویو په شان څه
 واخسته.
 کاناکارا جو هغه معای ته ولاړ کوم چې
 زمري پر رامو لو باندي ورتوب کړي وو.
 چات شوي څراغ توټی هری خواته پرته وې.
 شا او خواته بوټی ټول تر پښو لاندي شوي
 وو. د زمري د پښو نښی پر څنگه لیدل
 کیدی.
 داسی نښی نښانی لیدل کیدی چې
 کواکي کوم سړي له معنور سره جگړه کړې
 وې. د تعقی لو یې هلته پروت وو.
 بوټو په سر اخوا د پخوا د افو ته ښکاره ل
 کاناکارا جو پر هغو لاس مواهه چې سر-
 پیناک وه. دې په دې یوه شو چې هغه
 ونی دې.
 ده درامو لو په هکله فکر وکړ ټول ښان
 یې ورپزید او ښای د لټولو کاره ادامه
 ورکړه. ده د زمري د پښو پیل ونیو. د
 ښکی په سردو خطو ته معلو میدل؛ لکه
 چې کوم شی کښ شوي وې. د زمري د پښو
 پلونه د دروند شې د کتو و لو له کبله
 زور زور ښکاره پیل. داسی گمان کیده چې
 زمري به ښکار تر ستونی نیولی او کښ کړي
 به یې وې. دلای په اوږدو کې د بوټو په
 کښته ښاخو نو باندي د پښو شاڅکی معلو-
 میدل.
 دې مخ په وړاندي تی او تویک یې د پک
 کړي په لاس کې نیولی وو ترڅو د هرې
 واقعی لپاره تیار واوسی. موش له خپلو
 معا لو څخه الوټی. زمري هم د تگ لاره
 بدله کړې و او د افی لرونکو بوټو منځ
 ته تللی وو. له دې کبله چې لپاره تنگه

وه، په هغه معای کې چې زمري له ښانه
 سره مخامخ شوي یو نوله د پزور څخه یې
 کار اخستی وه. په دې توگه د ښان
 وښتان او د پستوکی توټی له وراه ښکا-
 رېدي.
 دغو نوي لاندي معای کې د پښو حوض
 وو. هغه وخت چې زمري دغه معای ته
 رسیدلی و ښای د پرد سترتیا احساس یې
 کړي وې. نوی ښکار په څنگه غیر معلو
 وو او وروسته یې له کوم پیل معای څخه
 په خوله کې نیولی وو.
 داسی ښکاره چې داسی ښکار کړي
 حیدان د کتو لو په معای په خپله ښارولسی
 وې. همدارنگه پر غونډې باندي د ختلو
 په وخت کې تپزي سره لري شوي وې.
 کاناکارا جو دغه نښی نښانی تعقیب کړي.
 لکه څنگه چې دې تویک په لاس په غونډې
 باندي ورو ورو را روان وو نو یې ښان غو-
 لی شوي وو. وروسته له یوه لار وروسته
 څخه ښای تر سترگو شوي. په یوه معای
 کې د خرس د پښو پلونه معلو میدل او دا-
 سی گمان کیده چې د پښو په یوه پسې به
 تر کوټه معایه تللی وې، خو ښای ښانه
 شوي وو.
 تاکشه غره و او لومړی سوزاوه. کانا-
 کارا جو وړې اوسترې شوي وو او په سختی
 سره یې تگ کاوه. دې پر دویونډه مو-
 باندي پورته شوي وه او بیا کښته دري ته
 رافلی وو. هلته په ونه کې یو کارگه ناست
 وه او په لور اواز یې چمتی بهلی. دده
 اواز په ټوله دره کې انکاری خبرې کړې وې.
 کاناکارا جو داسی گمان کاوه چې ښای دا
 ناري او چمتی به په څپرو سې وې.
 یوه شپه وروسته هغه تپو سان ولیدل
 چې خپل ورو نه یې نیورول او کله چې
 ونی ته ورنژدی شو یو سېل ښان په سره
 غز سره والو تل. کاناکارا جو په ونی تگه وکړه
 او د یوه بوټی خواته یې کښل. دده سترگی
 نسی پټی او نسی زنی وې. هلته یې یو وړی
 سړي ولید چې لوخ پروت وو. مخ یې پړي
 خواته اړولی وو او نهای خورل شوي وو.
 کولس یې ټولی راوتلی او پړي خواته پرته
 وې؛ خو کانارا جو د احزمت نه درلود
 چې د رامو لو مړي ته په خیر سره وگوري.
 نابیره یې تپه په رگو نو ورنښته او په ستر-
 دیدو یې پیل وکړ.
 ښای چې زمري به وروسته له هغه
 چې نهای یې خورلی وې د او بو څښلو
 لپاره کوم خواته تللی وې، خو ښای چې
 مخکې له ماښامه بېرته راشی او نهای نور
 یې هم وڅوري نو لازمه ده چې وخت ضایع
 نشی. کاناکارا جو چار چاپیره وکتل. د
 پټیدو لپاره کوم معای ته وه هغه ونه چې

مړي ته نژدې ولاړه وه، وچه شوي وه او
 پانی یې نه درلودی؛ خو هکله تقریبا
 لس یا دولس متره لري یوه بله ونه ولاړه وه.
 دا ونه د یوه جگه نه وه نو هکله په هڅی کس
 ناستی ده د ښان لپاره خوندي نه گانه
 زمري کولای شوای چې په اسانی سره هر
 څوک چې هلته ناست وې ورتوب کړي.
 کاناکارا جو د یوه غټ بوټی لاندي پټ
 شو او دا معای یې د ښان لپاره مناسب
 وگانه. ده د ناستی معای پر پښه باندي
 پاک کړ او کښناست. هغه بیا یو څه
 ښاخونه او گاهې په سرواچولی تر څو
 ښه پټ شي.
 معان او داسی نور حشرات په هرې
 باندي لگا وه او تیري تاویدل او د مړي
 بوټی په اسانی سره سپزونه راټه. تپو سانو
 چې ولیدل څوک نشته نور کښته شول او په
 خړلو یې پیل وکړ. هر کله به یې چې په
 مړي باندي حمله کوله، ټوله شاوخوا به
 بوټی ونیوله. کار گانو په هوا کې انتظار
 ایسته چې تر څو وگوري چې څه ور پښ نشی
 خو نابیره د یوه لوی معنور غز تر غوز و شو
 او کاناکارا جو خپل ښان تیار تر او معسر
 شو. معنور نژدې وو. مخامخ بوټی نیوریدل
 یو بد رنگه غټ سرا ښکاره شو، د غره
 په شان غوزونه او بیره لکې. د سېس په
 شان یې پړي ایسته او ښان یې مړي ته را-
 ورساوه. کله چې یې ښان مړي ته را ورساوه
 تپو سان والو تل. هر غوز سره به چې وخت
 تپیده داسی برېښده چې کواکي د مړي
 غوښی به وخورل شي. کاناکارا جو خپل
 لاسو تگاو او یوه تپزه یې لري ا رتاو کړه
 یواري کاناکارا جو وو چې په ښان ته پوهیده
 وروسته له دې چې بد رنگه معنور ولاړه وې
 بېرته په خپل معای کښناست. په دې وخت
 کې څه نا څه لس متره لري د یوه بوټی سر-
 شا څه تر سترگو شدل.
 ده شنه سترگو په بېرحمی سره ده ته کتل
 آد خور!
 پوره هغه وخت چې کاناکارا جو یې سوچ
 کړي وه په خپلو سترگو یې ولید. د تالاندي
 په شان وڅوریده او د برق په شان یې وریا-
 ندي یرغل وکړ. د زمري غوږهار او د تویک
 د ز سره یو معای انکاری خبرې کړې. زمري
 لایه توپ کې وه چې کولی یې زامه ورماته کړه.
 ولوید او د کاناکارا جو تویک له لاسه وڅور...
 معیه وپوښتی خواته یې منده کړه او خپل تویک
 یې بېرته په لاس کې واخست؛ خو زخمی
 شوي زمري په ټول لویو تپو سره پړي یرغل
 وکړ. دې پر مخ یې ولوید او زمري په خپله
 ښانه باندي کلک مواهه. دده پو سترگی
 پاتې په (۸۴) مخ کې

از سال : فخرنده (پاراسته)
تفلم صفت بازدم لبه زبون



چیزی نمیکنم زیرا سرتیتر کلب
بوکس دختران است .
معلم اخلاق : کسی که دختر
خود را در وضو من صد نمره -
مهد هد .
معلم الجبر : کسی که بالاخره جذر
داماد را میکشد .
معلم بهلولوی : کسی که برای عیا -
فتن داماد از میکروسکوب استقا -
ده میکند .

معلم جغرافیه : کسی که حدود
ایرانه عرض البلد و طول البلد
منزل داماد را دقیقاً میدا -
تند .

معلم تاریخ : کسی که در تمام
ادوار تاریخ داماد را آزار داده
است .

معلم کیمیا : بهترین کلمت بین
روابط (شوهر و خانم) .
معلم سهرت : من در مورد ش -



شیرآغا ورزش میکند

شیرآغا اخیراً شد پدا به ورزش صبحانه عادت کرده و درین روزها
همسایه هایش متوجه است که او با آدمهای همسن و سالش که بیشتر
شان شک های برآمده و قد ها پنجه دارند به روی کانکریت ها و در
اطراف سرك های قهر اول به دوش پر نهخته بعد هم ادمان آزاد میکند
یاد آن وقت ها به خیر که کفته المپیک لباس های آزاد و کرجی های
مستحج برای صاحبان مقام و منزلت میفرستاد اما درد و رانی که شیرآغا
هم کم و بیش خود را از مستحقین میشارد این امکانات کم شده اند
ولسی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند یکی این که به خاطر صحت
شان میکند حرف دیگر است



ولی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند این سوال جالب است آدمها
به خاطر آرزو های مختلف ورزش میکنند یکی این که به خاطر صحت
شان ولی بعضی ها به خاطر نامور شدن و شهرت یافتن و بعضی
ها به خاطر رخاچ رفتن و بعضی ها به خاطر لذت بردن حرفها
و بعضی ها حتی به خاطر عاشق شدن به ورزش روی میاورند و فکر
نکنند شیرآغا رین پس پیری دلش میخواهد عاشقی کند و گرچه
این کار هم به او میاید اما از قدیم ها گفته اند که عاشق را شرط
تنها ناله و فریاد نیست تا کسی از جان شریک نگردد فرهاد نیست .
پس بالاخره شیرآغا چه میخواهد ؟ چندان علاقه ندارد که شک پیش
برآمده اش را "پا و گند چرا که معتقد است اگر انسان به یک غوری مهنر
میکند به پهناسه یک غوری ریزنی نیز رشکمش داشته باشد اما
صرف حساب این است که شیرآغا میخواهد رکس "تیره کردن در
فد راسهونی برای رئیس شدن خ - و در ا کاندید کند در روزها با زار
رفتن روی فد راسهونی ها به خارج خیلی گرام است اگرچنین ه -
شما حدس بزنید که شیرآغا رین سفرا زکدام مدارک نفعه رایسه دست
خواهد آورد .



بلکس از همین کارم پشیمان شده ام ، در هر جا که سرا میروند فقط بکنی دیگر کسی برای گفتن یافت نمیشود بخلافی در مورد کارهای نویسنده کسی من شروع میکنند .

چند روز پیش یکی از همصفا ن دوره مکتب راد رها رو "بغل-کشی" ده افغانان دیدم ، همان راهروی که اگر د و نغها- هم ملاقی با استاد شده صحبت کنند و تمام راهرو مثل سرکی که ترافیک نداشته باشد و موترها متوقف گردند و آدمها ایستاده و متوقف میشوند . بلی همین که سلام علیکی کردیم ، شروع کرد : چطور رستی همراي نوشته هایه خدا نزنهت ، یادت اس همو - طنزه که راجع به سات کهمانو - شته کده بودی ، هیچ یادم - نمیره :

در ساعت کهمانرکه همه چون خزان میشود حتی چشمهای اولنمره به گریان میشود .

اوه که هموروز اوره که خواندی ، معلم صاحب کهمانره چطور تا نهمر کده بود ، یا که پالوفیل مسره

نوشته بلقیس بسمل

گفته بودی :

دل کریمه ، همچو پوش کتاب نجیبه ویران میشود .

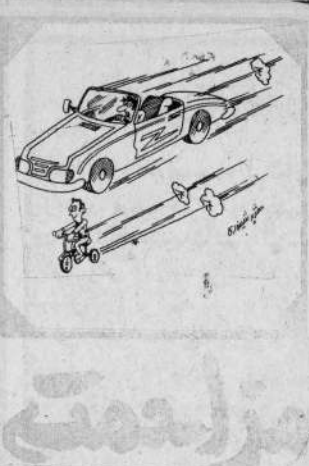
... و خاطره های دیگر که حتی یکی آن هم در ذهن نبود و او در همان بیرو با یاد آوری کرد تا بالاخره خود را نجات داد .

همین قسم ، چند روز پیش در حالی که در سرورس به جای نگران ، من پایدان چسی بودم و بالای یک پایستاده ، دیدم در میان بیرو رار راهرو ، سرور کله دوست دیگر پیدا شد و همان ضرب المثل صدق کرد که "بیز در حال جان کندن ، قصاب

درم چپو" او شروع کرد : او- هر تو سلام ، چطور رستی ؟ (او- ازین که صدایش تا گوشم نمیرسد ، چپو زد) ... و لا اوروز یک چپو که از توده سپارون خواندم ، گمشکو بلاستی به موکم بلا نیفام چطوره فکرت ایطو چه زامیگرده ؟ بگونی (چطو مایه ؟

اول قلمه موگری ، یاد ازوده - کلکت آمده سره و تونوشته کده سرری یا اول کلیشه فکری وکی و یاد ازو . قلم و قافله مگیری و نوشته مکی ؟ ... و من در حالی که دستهایم سستی میکرد و هر لحظه خطر افتادن تهدیدم میکرد ، سرم نوز کج شد و حیران ماندم چسی بگویم تا او نرنجد و نگوید که مغرور شده ام . به هر صورت ، روز دیگر در حالی که از عجله زیناد میدویدم ، دوست دیگرم پیشتر- ویم آمد و گفت : اوهو سلام ، چطور رستی و صحت مبارک ؟ روز روزگار زنده کی چطو میگذره ... راستی گوش کو (یک چیزی موکم همی ره نوشته کو . خو ، یک هکله - رم برسان کدکه همی فوودا -

بقیه در صفحه (۸۷)



دختر به پرسی که همیشه مزاحم او میشد گفت من از تو بر - شتی دارم اگر جواب بدی هسی بانواز دواج موئم در غیر آن از مزاحمت من دست بردار . پسر قبول کرد . دختر گفت :

نام من دو سال و شش ماه است حالا بگو که نامن چیست پسر هر چه فکر کرد نفهمید قبول کرد و به دختر گفت اگر جواب سوال را - خودت بدی من از تو دست می بردارم دختر گفت نام من سیماست و بعد از پسر جدا شد .

به نام و نشان من ، به مثابه یک ژورنالست پرکار و مبتکر - مخصوصاً در مطبوعات کشور - بسیاری ها آشنای کامل دا - رند و میدانند که من ژورنالست مستعد ، پرکار و مبتکری میا - شم .

خوب ، اگر احیاناً در همان شما خواننده گان محترم کسی وجود داشته باشد ، که برای بار نخست به اسم من آشنا - می شود و از استعداد و پشتکار و ابتکار من اطلاعی نه دارد ، پس لطفاً به مختصری از یادداشت - های مطالبی که طی هفته روان برای جراید ، مجلات روزنامه - های کشور تهیه نموده ام ، توجه نماید :

شنبه :

داستانی راکه از یک مجله خارجی هم زبان ، انتخاب - نموده بودم ، بعد از تغییرات و نوآوریها بیرون نویسنده به دست فرهنگی ام ، مسوول

ژورنالستی پرکار و مبتکر

یکی از مجلات کشور ، جهت نشر به نام خود ارسال داشته که با تشکر پذیرفته شد .

یکشنبه :

در آغاز این روز شوق نوشتن یک تبصره ، پرمحتوا و قوی در - بختم جوانه زد . بنا بر فوراً دست و استین را برزده ، کلکسیون سال روان یکی از روزنامه های کشور را ورقه کردم . نخست بانشانی قسمتهای از مسقالات مقالات ، و تبصره ها ، تبصره می تازه می را استخراج نمودم بعداً همین قسمتهای نشان شده را یکی با دیگری پیوند داد ، روی صفحه کاغذ آو -

ردم و به یکی از روزنامه ها فر - ستادم که با تشکر تلفونسی ، روزنامه ، متذکره از آن تبصره - پر - محتوا و قوی ، استقبال بعمل آورد .

دوشنبه :

در این روز یک نقد بسیار خوب و جانانه بالای یکی از قلم - های نشر شده از طریق تلویزیون با استفاده از اصطلاحات عجبا - رات و کلمات تخنکی که در یکی از کتب فن سینما توگرافی به کار - رفته است ، نوشتم و به یکی از جر - اید غیر سرکاری ، برای نشر فرستادم که با اظهار سپاس و - امتنان قبول شد .

سه شنبه :

به طور عموم صبحگاهان روز های سه شنبه هر هفته بسیار مصروف و سرگرم میباشم ، زیرا - در این روز مجبورم تکلیفتم را در مقابل جریده ای که مسوولیت تهیه مطالب عفو ، طنز و فکاهیسی آرایبعهده دارم ، ادا نمایم .

بنابراین در آغازین صبح همین روز خود را به دفتر جریده ، متذ - کره رساندم . طنزها ، کارتونها و فکاهیات همکاران قلمی جریده را که به دفتر جریده رسیده بود ، مطالعه نمودم و بعد از اتمام دی از آنها را در صفحه اختصاصی جریده جایبجانموده ، بعد از آنکه از ذکر نام خویش در آن صفحه اطمینان حاصل نمودم ، دفتر جریده را تا روز سه شنبه هفته آینده ترک کردم .

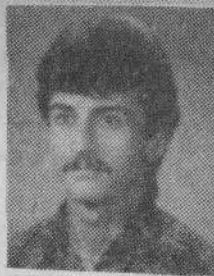
آخر باید تکلیفتم خویش را در مقابل این جریده به وجه احسن انجام دهم ، زیرا در ختم هر -

بقیه در صفحه (۸۷)

باسکتبالیست موفق

ورزش‌موفقی بودند که تیم ملی را تشکیل داده بودند. بالاخره به پیروز زیا در عرصه ورزش دختران چنان پیوسته و محدود گردید که کاملاً تیم‌ها از هم بافیده شد مباحثه فصل اطلاع حاصل می‌کنیم که در این اواخر دوباره تیم‌ها در ورزش دختران آغاز گردیده و پیگیرانه دنبال می‌شود. یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملحقه عضو تیم ملی کشور می‌باشد که در این عرصه بوده به طولانی در این عرصه بوده

باسکتبال که در سال ۱۸۹۱ توسط معلم آمریکایی چمبرز تا سیه به وجود آمد اهمیت آن در سال ۱۸۹۴ انکشافات قابل ملاحظه در عرصه این ورزش رونق گرفت با پیوسته علاوه نموده در سال ۱۹۰۶ با پیوسته المپیک‌های اروپایی این ورزش در سال ۱۹۱۳ مسابقه المپیک آسیایی آن برگزار گردید. البته مرحله اول انکشاف این صورت را بین سال‌های ۱۸۹۳-۱۹۱۸ میدانند و



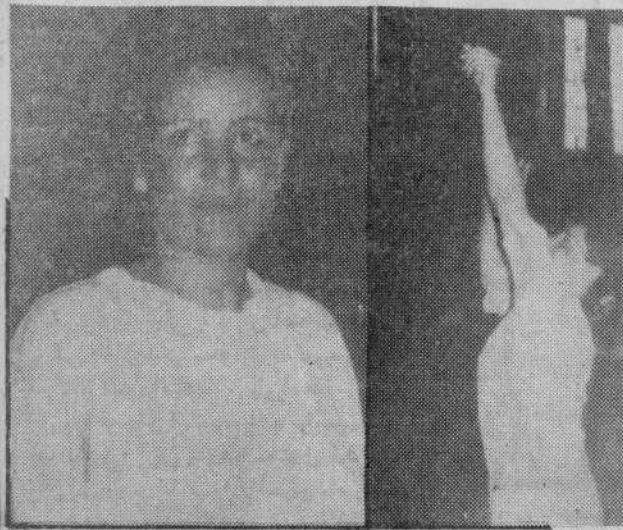
حرکت سریع

ورزش روز آورد ۲۰ گشته و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است می‌گوید: " فکر می‌کنم سبک‌له انتخاب به ذوقها و سلیقه‌ها و خواسته‌های شخص پیوسته ژرف دارد. افراد پشیمان درک همین نیاز هاروی سکوی انتخاب می‌ایستد که یک اندازه موارد یاد شده و یک مقدار هم محیط انسانرا کم می‌کنند تا گزینش رشته‌های مختلف ورزش یا سایر رشته‌ها را به دست خود بگیرد روی این اصل می‌این ورزش را انتخاب نموده

تواند و ورزشیست که در کشور چنان زاده شد و در کشور جاهاش رشد و نمو نموده است و از شروع ظهور این ورزش هنری ورزشی مطابق به شرایط و ویژگی‌ها کاران وقت دلپسته گاه خود را داشته است و با گذشت زمان این ورزش به انتهای برسد خود رسید و در همه جاها پخش گردیده و از چندین سال به اینطرف شاهد موجبات دیده این ورزش در کشور خود مان هستیم.

این ورزش‌هایی زین که راسته با تخنیک‌های تفصیل هنری است سبکی از جوانان و نوجوانان شهرمانرا به سوی خود کشانیده به حدی که جوانان علاقمند به این ورزش به سایر شخصی به ایجاد و احیای کلب‌های این ورزش در نقاط مختلف شهر و روستا کشور پرداخته اند. در این زمینه با ورزشکاران استخدام این رشته احداث جاهد سختانی را تهیه نموده ام که تقدیم شما میگردد. احمد جاهد از سال ۱۳۶۱ البته به قول از خود شریه این

ورزش را در نسبت به این ورزش علاقمند می‌شود. قسمیکه میدانم توانم و ذوق است و تکنانندی هياتگه و تکوانندی پوسه تفاوت این دو سبک در چیست و چه اقدام اولیای من کنید؟ این دو ورزش فرزند این سبک مادرانده در تکواندوی هياتگه نیز هم و تکواندوی پوسه هرگاه در سه و یا سایر نقاط بد وجود دارد. با وجود گونه گون بودن سبک هاتسوی و اهداف در هر ورزشی به یک نقطه ختم میگردد. یک مساله



ورزش‌موفقی بودند که تیم ملی را تشکیل داده بودند. بالاخره به پیروز زیا در عرصه ورزش دختران چنان پیوسته و محدود گردید که کاملاً تیم‌ها از هم بافیده شد مباحثه فصل اطلاع حاصل می‌کنیم که در این اواخر دوباره تیم‌ها در ورزش دختران آغاز گردیده و پیگیرانه دنبال می‌شود. یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملحقه عضو تیم ملی کشور می‌باشد که در این عرصه بوده به طولانی در این عرصه بوده

مرحله دوم انکشافات را در این سال ۱۹۱۹ تمییز کرده اند. اولین مسابقه باسکتبال زنان در کشور فرانسه در سال ۱۹۲۳ در برگرید بدو به جهت بازیهای المپیک در سال ۱۹۲۸ شناخته شده اولین برنده گان این مسابقات از میان بازیکنان کشور آرژانتاین تبارز نموده در کشور خود مان این ورزش از سال ۱۹۳۴ به رهنمای این یک معلم آمریکایی را پیوسته گردید.

در این سالها این ورزش به این حال ترقی چشمخرا می‌شود و دختران جوان چنان در این

جنگ اصفهان

بطوری که گفتم قصد داشتیم بعد از خاتمه جنگ اصفهان به فارس برویم و در مساع سلطان فارس را که بمن ناسزا گفته بودیم - خاک بمالیم ولی از سر رفتند و بوسه بپسند و بمن اطلاع دادند که مرتضی دیگر (توک تامش) ماورا النهر را مورد حمله قرار داده است.

تا وقتی که در ولایات مرکزی ایران حرکت می کردیم سربازان من از سرما معذب می شدند. ولی بعد از این که از (ری) - می گذشتم روایت دادم که در کوه البرز می شدیم سرما شدت می کرد و من می باید در سرمای زمستان از آنجا میجانم و آنگاه از کوه قاف بگذرم تا بتوانم خود را بنشورم - قیاح برسانم.

از اصفهان تا (ری) هوا معتدل بود از اینکه از ری گذشتم هوا سرد شد و منسجم به سوز و آرتوری برودت شدت کرد که من مجبور شدم فرمان توقف صادر نمایم. زمین مستوراز برف بود و احتمال داده می شد تمام اسبهای ما از برودت بپلاکت برسند. من گفتم که با عتاب برای نگاهداری اسبها اصطبل های موقتی بوجود بیاورند و تهرهای بر زمین نصب کردند و اطراف هیالای آنها را با نمد پوشانیدند و از نمد خیمه ها بسرای پوشانیدن اصطبل ها استفاده کردند و مالک های خود را در آن اصطبل های موقتی جادادیم بعد از اینکه دوره شدید سرما گذشت براه افتادیم و از راه طوس و کوه چان (توچان) خود را به ترکستان رسانیدیم. از آن پس هوا معتدل گردید و وقتی من بمسرفند رسیدم آخرین ماه زمستان بود. در مسرفند بهرمان پنج روز توقف نکردم زیرا سوگند یاد نمودم که اوقات خود را در صحرا بگذرانم و در شهرها زیاد توقف نکنم. زیرا توقف کردن در شهرها سبب میشود که انسان متعایل به خوشگذرانی بپردازد و من با خدا عهد داشتم که هرگز در خوشگذرانی نگردم.

من هشتاد هزار سرباز به پشم (شمش عمر) دادیم و گفتم (توک تامش) را بقتل برسان و سرش را برای من بفرست ولی اگر گنجهت کشورش را بکهران کن و برگردم من مدد آنتم که (توک تامش) ملک است بگریزد چون فهمیده بودم که مردی ترسو میباشد و اگر ترس نبود در بار ماورا النهر راه رها می نمود حمله قرار میداد و هنگامی که کشور من حمله میکرد که من خود آن جا باشم.

اولین کیوتی که از مشرف بکیوتی خانم سر - فند رسید و آنجا شصت کیوتی آورد که فرمانده مغولها مردی است با اسم (بیل - اورگون).

کیوتی دوپهرا بمن خبر آورد که قشون مغول بین ده تا دوازده (تومان) است یعنی بین یک صد تا یکصد و بیست هزار نفر. از وضع راه پیمایش قشون مغول فهمیدم که آهسته حرکت میکنند و حدس زدم که سر -

مورقتم اسبها را با شواله میبردیم زیرا که فرصت داشتیم که آنها را در مراتع رها کنیم و نمانند داشتیم که با خرید عتیق حاصل نمائیم. همین که عتیق او خریدار دسون دشمن را می بیند من آری را به پیمایشی را رخا کردم سواران خود را آری را جنگی دادم. پنج هزار تن از آنها ماور شد ند که در موقع جنگ از یکصد و چهل هزار اسب بدست نگاه داری نمایند. شصت و پنج هزار

بچه جرئت در صد دیر آمد که بیجنگ فرزند چنگیز برود؟ سرانجام من بجای رسیدم که با خصم بیزار از بهار فرسنت فاصله نداشتم و در آنجا اسبهای بد ترارها کردم و آنها را تحت حفاظت سربازانی که می باید عقب بمانند قرار دادم و به سربازان گفتم استراحت کنند و بگذارند که اسبها نفس تازه نمایند. در نیمه شب براه افتادم و قشون وقت کافر داشتیم با عرت قدم برداشتم - پیروزیم. همین که طلوعه با ما داد میزد بیچاره خود دستور دادم در دو طرف من که قلب قشون بودم فرار میکردند.

حرکت پنهان من پیش روین سواران که خود سواران از مشرف تا مغرب گسترده - شد و با جنوب بسوی شمال میروند منسجمه ای نیستند من بتوانم در اینجا ضعف کنم و شاعر

به مغولستان بفرست تا اسب ها و کوسفند - سا را فراهم نم و برای تو بفرستم ولی من در خواستش را که میدانستم حمله است نزد پرفتم و تقم تو و افسران و سپهرن خواهی بود تا وقتی که اسب ها و کوسفند تا از مغولستان بیاید. "بیل اورگون" گفت آیا میدانی از اینجا تا مغولستان چند راه است و مقدر فرستادن من به آنجا و مرا جهت از قزو - نستان یا اسبها و کوسفند از چقدر طول می کشد. تقم این فکر را می باید موقعی که هنوز عزم حمله بشورم و نکرده بودی بلش. آنگاه با وی اتمام حجت کردم و گفتم از حال ناقص پانزده فرصت داری که اسب ها و کوسفند را از مغولستان بیاین جابرسای و اگر تا روز پانزدهم برج عقب که دو مهن پنج پانزده است اسب ها و کوسفند ان بمن نرسد تو را خواهم کشت و با افسران نیز همین گونه رفتار خواهم کرد.

من می دانستم که سلطان شکست خورده مغول نمی تواند شصت هزار اسب و دو یست و پنجاه هزار کوسفند را بیاینت کله به ماورا النهر برساند و با وقت که اسبها و کوسفند را با کله های کوچک براه بیاورد بسوزی که مجموع آنها تا نیمه برج عقب بر ماورا النهر برسد. (بطوری که دیدیم تصور لنگ تا اینجا حساب بیاورم از روزی ماههای صری تعیین میکرد و در این جا از روی ماه شمسی تعیین می نماید و در ماورا النهر هشتاد ماه قمری مورد احتیاج بوده و هم ماه شمسی ما راجع بپروین).

فصل بهار و آنگاه فصل تابستان من صوری شد و اثری از اسبها و کوسفند ها - "بیل اورگون" بچشم نرسید. در آن سال من در ماورا النهر بودم و قسمتی از اوقات خود را صرف تمشیت قشون کردم و قسمتی دیگر را صرف آبادانی مملکت نمودم و در ضمن به تربیت فرزندان خود پرداختم پس چهارم من (شاهنخ) در آن موقع طفلی هشت ساله بود و میتوانست بر اسب سوار شود و کمان های کوچک تیراندازی کند.

وقتی شاهنخ بد نهاد آمد من نام او را انتخاب کردم و آن نام را بروی گذاشتم و در گوشت طفل اذان گفتند یک شب خواب دیدم. در حال رو یا مشاهده کردم که هفت کوبک شیر خوار که همه پسر هستند مقابل من قرار گرفته و من اسم چهار تایی آنها را میدادم و آن ها موسوم می باشند به چهار - نگر - شیخ - عمر - مهرا - شاه - شاهنخ. ولی از اسمی که کودک دیگر بی اطلاع میباشد شکست آنکه از بالای سر کودکی - چهارم که شاهنخ باشد دم گاو کوهی پیخته بود. ادامه دارد.

طوس هم در کتاب خود وصف نکرد است. من تصور می کنم در آن موقع خورشید که تازه سر از افق بیرون آورد بود بنظر ما اشتغال داشت. ما جلومیرقتم و بیست هزار سوار از خیر ما زعب ما می آمدند و بین ما و آنها با اندازه موج فرسنت فاعله وجود داشت. صف سواران ذخیره هم مانند صف ما از مشرف مغرب گسترده بود.

مغولها وقتی نزدیک شدن ما را دیدند در صد برآمدند که صفوی بوجود آورند ولی قبل از این که صفوی آنها آراسته شود من خود را با آنها رسانیدم و بد فرمانده جنا - حین دستور دادم که مغولها را محاصره نمایند. اگر بتو بگویم که وقتی ما وارد اردوگاه ما مغولها شدید گوئی که بیست کله بزرگ - از کوسفند حمله ور شده ایم شاید باور نکنی. چون تو نام (چنگیز) را شنیدی ما می و تصور می نمایی که در کون مغول باشد (چنگیز) است.

بعضی از مغول ها طوری ناتوان بودند که حتی شمشیر خود را از نیام بیرون نیاروند باین جهت فقط در بعضی از نقاط اردوگاه مقابل ما مقاومت شد و عدما می از سربازان مرا کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

قوت ششم

مینم

بیاوریم اسبها را



سوار دیگر را منقسم به چهار قسمت کردم و سه قسمت آنها هر یک از پانزده هزار سوار متشکل شد. آن سه قسمت جناح راست و جناح چپ و قلب قشون بود و بیست هزار راهم در ذخیره نگاه داشتم که در موقع ضرورت از آنها استفاده کنم.

بازان مغول بازن و فرزندان خود حرکت می کنند یا اینکه وسوله نقلیه کافی ندارند هنوز کیوتی خانها من طوری کامل نشده بود که من بتوانم از مسرفند هم برای اطراف کیوتی قاصد بفرستم و کیوتیان قاصد از اطراف مسرفند می آمدند. لذا من نمی توانستم استعمال کنم که راجع بملکت کنده حرکت قشون تحقیق نمایند. این بود که مصمم شدم براه بیغتم و با استقبال آن قشون بروم.

کیوتیان قاصد مرا از خط سیر آن قشون مطلع میکردند و می دانستیم از کدام راه بمن نزدیک می شوند. من با هفتاد هزار سوار که هر یک دارای دیدت بودند بسوی مشرف عزیمت کردم تا این که خصم را غافل گسهرتم. زانجا است بگویم که وقتی ما بسوی مغولها

بهاران

چندی پیش اتحادیه زورنالستان افغانستان را به خیر داد و وکانسوری نگسی راه اندازی نمودند که در نتیجه مجله "بهاران" جایز مقام اول و مجله "شمس" دوم گلسان هنر "جایزه سوم" را کماحقه نمود.

ما فرصت آن را یافتیم تا با دوستان از سو و ولین این مجلات صحبتی انجام دهیم که نخست سیر صحبت را با نیلاب موج

مدیرمسئول مجله "بهاران" می آغازیم.

او میگوید:

از سالها قبل این روزوار در مهوراندم که خود صاحب نشریه می باشم تا در آن مطالب بدون سانسور به نشر برسد تا این که به سال ۱۳۶۵ به تشویق و رهنمایی دوست نزدیک نیلاب پژواک مجله می راتحت نام "بهاران" بمسئولیت گرفتم و در آن انتشار مطالب آموزشی هادی هفتی و ذوقی را آغاز نمودم. این که چرا مجله ام عاری از مطالب سیاسیست باید گفت که در نشریه

های دیگر کشور موضوعات سیاسی به حد کافی به نشر میرسد و چون خواننده گان مجله بهاران پیشنهاد نشر مطالب سیاسی را ننموده اند بنا بر من هم ذوق آنان را مدنظر گرفته ام.

او در مورد این که ایاتصور منموند که مجله ام مقام اول را بگیرد چنین گفت:

ابتدا فکر میکردم که شاید مجله ام درجه اول را نگیرد و هرچند ششم از آن که شاید در آن جا هم واسطه شناخت هانقش مهم داشته باشد که خوشبختانمان طور نبود.

وقتی از او پرسیدم که چسی کمبودیهای در مجله تان وجود دارد گفت:

تازه متوجه شده ام که مجله "بهاران" فاقد مضامین پشتسوست که ازین پس درین قسمت توجه به خرج خواهیم داد.

همچنان آرزویم تا مجله ام را به کمک دوستان نزدیکم خطاطی و گرافیک نامی و صفحه نوی راتحت کلیشه "درجهان" ما در آن بگشایم تا ارضای خاطر دوستانی را که علاقه مند به مسایل جهانی اند نهی فراهم سازم.

نیلاب پژواک یکی دیگر ازمدیرمسئولان لایق و صادق میباشد که مجله اش را به نام گلسان هنر در صنف ششم مکتب صفحه کشود.

وقتی صفحات مجله های گلستان هنر ورق زده شوند مطلبی وجود ندارد که بدون تصویر باشد همه مطالب را با علاقه خاص همچو مجله "بهاران" جمع آوری و به جای مومس آن جاداده است.

او در مورد این که مقام سوم را گرفته است چنین میگوید:

خوشوقتم از این که مجله دو ستم نیلاب جان موج جایزه اول را جایز شده مجله های مان با هم نزدیکهای خاص خود را دارند.

اما یک حرف برایم آزار دهنده است که مجله ام چرا جای سوم را اخذ نمود آنانی که مجلات را بررسی نموده اند اصلا متوجه نشده اند که کدام مجله قدمت داشته وکی این ابتکار را به راه انداخته است. شما فکر کنید مجله می را که دو سال

از نشران میکند ترجمه داده اند نسبت به مجله می گسه شش سال قبل شروع به کار نموده است.

نیلاب در مورد دیزاین مجله اش چنین اضافه نمود:

"ازین که در سن و سال کم شروع به کارهای ژورنالیستیک و مجله نگاری نموده ام فقط کفایت میکند تا مطالب ارزنده و خوب بخواندنی را در آن جا دهم. ازین پس تا حدودی که تجربه حاصل نموده ام میکوشم تا با خطاطی و گرافیک بهتر مجله ام را رونق ببیشتارم بدعم.

مجله سیارون به خاطر تشویق و قدر دانی از اینس مطالبی را از مجلات شان بر گزیده و به چاپ میدهند. درین شماره از مجله های شان انتخاب نموده که میخوانید.

با ارزوی سعادت و به روزی این دوستان و نیز به آرزوی این که در آینده ها کارگرانیهای پراچرا این به دست دهند.

از مجله خانگی بهاران



نیلاب موج

ان مجله که جوانان شرقی را به تنگنا تنگ خود گشایند است

ها اند درین مورد پرسیده شود بهشترینه این جواب را دادند "مردم کشور ما تا هنوز با این گونه مداهای پیشرفته آشنا نیستند و از سبزه آنها بالا میباشند و این فیشن ها و مداهای اشخاص روشنفکر دوست دارند." جواب جوانان و ضح است بر علاوه که قناعت دهنده نمیباشد غلط هم میباشد چه سبزه بلند و طرز تفکر روشن به لباس و خصوصیات ظاهری وابسته نه بلکه بصطح بلند دانش و معلومات اخلاقی و زیبایی شناسی رابطه دارد. در نچور توجه است که اگر جوانان غربی دست به اینگونه کارها میزنند در کشور های پیشرفته شان چندان

پهروی از مد به نظر من از سلیقه و علاقه هر جوان چه غربی و چه شرقی نماینده گسی میکند و اما تدوین بودن داخل چوکات و در عین حال متناسب و خوشایند آنچه اکثر جوانان غرب بنام مد از آن استفاده میبرند در حقیقت یک نوع "انراط" میباشد که صرف مقبول خاطر خود همان جوانان و بعضی از جوانان سالک شرق قرار میگیرد و والدین به طور کلی خلاف اینگونه فیشن ها میباشند. متاسفانه اکنون از اینگونه مد ها در همه کشورها و منجمله کشور خودمان نیز توسط جوانان استفاده می شود و اگر از خود جوانان کشور مان از آنانیکه پهرو اینگونه مد

مهم هم تلقی نمیگردد و اما در کشور ما کشوری که در این اواخر بسوی پیشرفت نه بلکه ابتدال روانه است و یکس "تقی تقی کو بند" بر مغزها و روحیات مردم که در اطراف اینگونه جوانان زیست مینمایند میباشند چه قدر خوب خواهد بود که همه جوانان بهسر و وضع خود به گونه متناسب رسید از اینکه اوقات گرانبهایی خود را صرف

در فیشن های بهمورد نمایند مغزهای فعال خود را چیه زی سرگرم مطالعه قلم و کتاب سازند اگر یکبار دست یک جوان قلم را استوارانه گرفت و چیزی بهمو ضوعی به بار نه بی از خود نوشت و دیگر به آسانی نمکس نیست که قلم از دستش بیافتد و یاد ستش بیلزد.

نوشته: ن. موج



برگزیده از مجله گلستان هند



نیلاب پُرواک

امید

زنده گیتے

لقب قهرمان اراده و امید
داده اند

فرنگ میگویند :

وقتی امید و شوق زنده کسی
در قلب هر کسی وجود داشته
باشد، هر مشکلی انسان حل می
شود حتی نداشتن دست و پا

وقتی به دنیا آمد، دوازده
کویک بجای دو دست داشت
از همان کودکی فراگرفت تا
چگونه از پاهایش استفاده کند
در هفده سالگی دیپلوم خود
را گرفت و به حیث استاد مصر-
وف کار شد، مطبوعات انگلوس
به این استاد زبان فرانسه



حکمت اللہ حکمتجو از جمال
مینہ:

نمیدانم از کجا شروع کنم و از کی بنالم. بسیاری از همشهریان ما استند که با آراستن ظاهر خود از نهایت توجه کار گرفته اند و فکر تنظیف کوچه و پیشروی خانه های شان نیستند. خاک رو به هوا و کثافات را از منزل کشیده و در راهرو میاندازند. و به این فکر نیستند که کسانی از آن محل میگذرند. آن ها فقط میخواهد خود و خانه شان پاک باشد و پس میشود مثالی از بعضی کوچه های جمال مینه داد که بسیاری از همشهریان ما بدون در نظر داشت تراکت های اجتماعی به همچو اعمال دست میزنند و یا هم نمیدانم که زود تر نزد کسی شکایت کنم. این معضله راهر چه زود تر خود آن ها و پاره های تنظیفات باید حل کنند تا این وقت از بیت همشهریان ما که از آن محلات میگذرند نشود.

مشکلات و نظریات

محمد افضل باشنده ده افغان - تان کابل

شهر کابل از چند سال اخیر که جنگ لعنتی در کشور ما سایه افکنده بیشتر از پیش مرکز رفت و آمد زورنا لستان و خیرنگاران داخلی و خارجی شده است و ما بهمار دیده و شنیده ایم که حتی گاه گاهی این زورنا لستان به گوشه و کنار شهر رفت و آید میکنند و از حال و احوال مردم شهر و سیمای شهر کابل برای کشورهای خود مینویسند و مردم ما تا الحال همه مشکلات اقتصادی را تحمل کرده اند و میکنند اما حد اقل مسوولین شاروالی نه کس هم توجه به نظافت شهر نمائند

به اداره محترم مجله سپا و به پروزه تهیه مسکن اکسون محله بی پرنفوس شهر است ولی متاسفانه شاروالی کابل در مورد سرسبزی آن تاکنون هیچ اقدامی نکرده است. خواهی شدیم تا موضوع را مقامات شاروالی کابل در میان گذارند که از آغاز سال ۱۳۷۱ سرسبزی پروزه را در نظر بگیرند. با احترام کشکا - از تهیه مسکن

جوی های نزدیک ایستگاه های پل باغ عیسی و تیمور شاهسی و فروشگاه که مردم درین تاستان گرم انتظار سرویس را میبرند از گدیده کسی و کثافت سرازیر شده آنها نظافت و پاکی شهر هم به جنگ و راه گیری مرتبط است؟ آیا این که اشخاص بلند رتبه شهر داری به موثر های لوکس با شیشه های سیاه رنگ آرزاهای مخصوص و پاکیزه تر به دفاتر خود میروند و هرگز توجهی این بی نظمی و کثافات داخل شهر خود نمیکنند؟

حامد از مکروربان سوم

در ساحه ناحیه نهم به ویژه مکروربان ها کورس های آموزشی برای بلند بردن سببه دانش شاگردان نیست و شاگردان میجویند به خاطر فرا گیری این آموزش ها در کورس های شخصی دوزتر از محل بود و باش خود مراجعه کنند و شاگردان این محل با عطش زده گی چشم به راه ایجاد چنین کورس ها استند.

بقیه از صفحه (۶۲)

فوتبال قریاد

فدراسیون فوتبال جمهوری افغانستان همیشه تماس های نزدیک با فدراسیون جهانی فوتبال " فیفا " و کنفدراسیون فوتبال آسیا داشته و در انهمین تماس ها بود که تیم فوتبال جمهوری افغانستان در مسابقات آسیایی شرکت میسوزند. فایز یاد آورست که بنا بر دعوت کنفدراسیون آسیا قرار است تیم فوتبال کشور در همین کپ آسیایی نیز اشت را کنند. تیم فوتبال کشور ما در کدام گروه قرار دارد و با کدام کشورها در بحرین مسابقه خواهند داد؟ تیم فوتبال کشور رگروپ (C) با کشورهای عربستان سعودی، اردن، سریلانکا و بحرین مسابقه خواهند نمود. در اخیر نعر شما را در مورد بهبود ورزش فوتبال در کشور خواهیم؟ به نظر من بهبود وضع ورزش به ویژه فوتبال مستلزم بذل توجه جدی به مسایل ذیل میباشد.

در مسابقات آسیایی که عنقریب در کشور بحرین تدویر مییابد کماش نماید که تیم افغانستان اولین مسابقه خویش را به تاریخ ۲۸ سنبله با کشور عربستان سعودی انجام خواهد داد. متاسفانه باید بگویم که تا هنوز تیم فوتبال فاقد لباس سپورتنی میباشد. شما که یکی از دست اندرکاران فدراسیون فوتبال کشور استید آیا در قسمت حضور پلهران فوتبال مادر مسابقات خارجی از قدری سیون های خارج طالب کیسک گردیده اید؟

مطابق مقررات بین المللی، با در نظر داشت شرایط محیطی بر گزار گردیده است. چراتیم های فوتبال افغانستانی نتوانسته اند طی چند سال اخیر در مسابقات بین المللی اشتراک نمایند. علت عدم اشتراک تیم فوتبال افغانی را در مسابقات بین المللی میتوان ناشی از شرایط و اوضاع طی سالهای اخیر در کشور دانست. با وجود آنهم فدراسیون فوتبال کشور نتوانست بعد از وقفه تقریباً پانزده ساله اشتراک را

ایجاد زمین های خوب و پر و گرامهای دقیق سپورتنی در مکتب به مثابه نخست اساسی رشد سپورت در کشور. اعمار میدان های سپورتنی به همکاران نزدیک وزارت تعلیم و تربیه و کمیته ملی المپیک در جهت ایجاد زمینه های رشد ورزش. تسوین کلب های آزاد سپورتی از طریق بذل کمک های مالی و تخنیتی به آنها ایجاد سهولت ها در استفاده از میدان های سپورتنی برای آنها جهت تمرینات به ویژه احداث مجدد زمین حسوری به جهت مساعدن این های سپورتنی. در آخر میخواهم بگویم که فدراسیون فوتبال کشور با وجود مشکلات جدی مالی از همه چگونگی کمک به کلب های ورزشی دریغ ننموده و توجه مقامات مسوول را در بهبود وضع سپورت در کشور جلب نمایند چه تهیه سالم جوانان و نوجوانان ایجاد تفریحات و مصروفیت های سالم را نمایند.

پوزا

فوتوی شماره (۴۴)

هدف عمده:

ران ها و لگن خاصره را سفت و متناسب میسازد.

تنبیه:

صحیح کنید موقع اجرای تمرین توازن را نگهدارید.

تمرین متناسب ساختن بازوها

هدایات:

- ۱- با راحتی ایستاد شوید طوری که پاها از هم فاصله داشته باشد.
- ۲- هر دو بازو را بلند کنید طوری که کف دست تان به طرف داخل باشد.
- ۳- به طرف راست خم شوید. قسمت های فاصل ران را کشیده نگه دارید. این حالت را برای (۱۰) ثانیه حفظ کنید.
- ۴- به حالت اول برگردید و با جناح دیگر تمرین را دوام بدینید.

فوتوی شماره (۴۵)

هدف عمده:

ساعت را سفت و متوازن میسازد.

تنبیه:

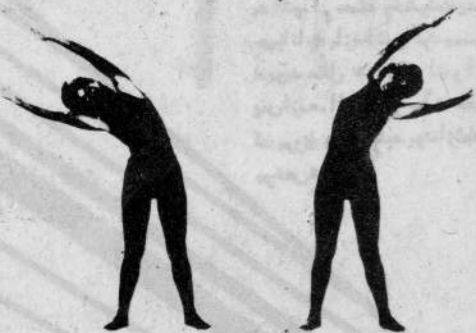
موقعی که دستها را بلند کرده اید سعی قیاس کنید که تو بزرگتر از رومیان دستها را تان محکم گرفته اید.

تمرین کشتی

(پاری پوزنا - نا واسا نسا)

هدایات:

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاها را تان دراز بسازد. دستها را در کنار لگن خاصره قرار دهید. کمربان را سفت نگه دارید.
- ۲- به عقب خم شوید و پاها را از فر فر بلند کنید و زانوها را در راست باشد. توازن خود را روی لگن خاصره حفظ کنید.
- ۳- دستها را تا زانو بلند کرده در حالیکه کف دستهای تان به طرف داخل باشد و زانوها را برای (۱۰) ثانیه محکم بگیرد. عمیقاً تنفس کنید.
- ۴- پاها و دستها را پایین نموده و روی فر فر قرار دهید. روی پشت دراز بکشید و استراحت نمایید.



پوزا

فوتوی شماره (۴۶)

هدف عمده:

شکم را تقویت نموده و اعضای داخلی را تحریرت مینماید.

تنبیه:

با انتخاب یک نقطه محرابی مستقیم در قسمت جلوشما را در جهت توازن کت خواهید کرد.

تمرین کشت روی فر

هدایات:

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاها را تان راست و دستها را در کنار تان قرار داشته باشد.
- ۲- دستها را روی فر فر فشار دهید و تنه تان را بلند کنید.
- ۳- سر را به عقب بکشید و شکم را بکشید. کمر تان باید سفت باشد. این حالت را برای مدت (۱۰) ثانیه نگه دارید.
- ۴- آهسته آهسته به حالت اول برگردید. تا شمارش او استراحت نمایید و بعد مجدداً تمرین را آغاز کنید.

فوتوی شماره (۴۷)

هدف عمده:

این تمرین تقویت بازو و سینه و شانه ها را تمرین میسازد.

تنبیه:

سعی کنید که تان را با پاها به سینه تان بسته شده. مودریمه میسازد راست و باید در این بانو شما را بلند نماید.



استفاده از توتوپریم در عطیات طوفان صحرا

ایالات متحده آمریکا در آخرین ساعات عملیات طوفان صحرا سلاح جدیدی را برای تخریب محکمترین مخفیگاه های عراق بکار برد "توتوپریم" که دارای بیش از دویست تن بوده و مجهز با شعاع لایسزر میباشد تا عمیق زمین نفوذ نموده و پنج مرتبه قویتر از سلاح های غیر هستوی میباشد که تاکنون استعمال شده است. هم جدید در کمین "لوکمید" ساخته شده در محل فرماندانی قوای هوایی التاجی در نزدیکی بغداد پرتاب گردید. مخفیگاه های مستحکم ساحه التاجی در برابر هم های

عادی از جمله بمبهای از دسترس مقاومت نمود اما بعد از کار آمدن بمب جدید "توتوپریم" بمبهای مخفی "جی بی بی" به کلی منهدم گردید.

مردی به خاطر پتاپ پتک بروی دوستش بازداشت شد

مقامات ایالت اریزونا امریکا گفته اند که مشاخره به نام دوهم اتاقی با بازداشت یکی از آنها که در اثنای مشاخره جره بروی هم اتاقی اش پشکنی را پرتاب کرد منجر شد. در این حادثه پشک کشته شد. او دارای دلی پرویز کشفیه (۱۰ اکت) به اتهام حمل و خورشت با حیوانات بازداشت گردید. دیوید ستل هم اتاقی او را در لی پس از معالجه جراحت خفیفی که بروی وارد شده بود از هفاخانه مرخص شد.

وزیر فرهنگ شوروی

مواید ناشی از تجارت نحشا از مجموع بودجه وزارت فرهنگ بیشتر است. واشنگتن - خبرگزاری جمهوری اسلامی یک روزنامه چاپ آمریکا نوشت که نحشا در شوروی به صورت یک تجارت عظیم چند میلیارد دالری درآمد است.

روزنامه وال استریت ژورنال در شماره روز پنجشنبه خود نوشت که نحشا که متولد مبارز فرهنگ شوروی در آن کشور است با اعلام مجوز نتوانی اعلام کرده است که تجارت نحشا در شوروی از رونق قابل ملاحظه ای برخوردار است و سالانه درآمدی بین ۱۲ تا ۱۵ میلیارد روبل (۲۴ تا ۲۷ میلیارد دالری) نصیب دست اندرکاران آن می شود.

گوینکوس گوید: این مبلغ از مجموع بودجه وزارت فرهنگ شوروی بیشتر است.

در آثار طلاق، فرانسه بعد از توتوپریم متاع دوم را کبیر مکتوب

گزارش روزنامه فرانسه سواره و فرمانده از مرزهای از دواج

یک ازدواج منجر به طلاق می شود.

در ماه خرداد رقم به نصف افزایش پیدا می کند، بنابراین گزارش در سال جاری میلادی پیش از ۱۰ هزار طلاق در فرانسه صورت گرفته است.

فرانس سوار در این گزارش می افزاید:

تعداد کودکانی که در سال ۱۹۸۶ در فرانسه قربانی جدایی پدر و مادر خود شده اند از مرز یک میلیون نفر گذشته است و پیش بینی می شود تعداد اینگونه کودکان در سال ۱۹۹۲ به یک میلیون و ۲۳۰ هزار نفر برسد.

این روزنامه تاکید کرده است که در سال ۱۹۷۸ تعداد اینگونه کودکان در فرانسه تنها ۱۲۰ هزار نفر بوده است.

کاهش پرستش باغ و محفل لندن به خاطر جلوگیری از دست دراز شدن

دیده چون امر باغ وحش لندن میگوید باغ وحش لندن یک سوم کارکنان خود را تا ختم ماه اکتبر در یک اقدام برای کاهش مصارف باغ وحش مذکور کاهش خواهد داد.

هدف از این اقدام جلوگیری از سرد شدن این قد میس. تهیه باغ وحش جهان است. امر باغ وحش لندن در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: به سبب کمبود بودجه کارکنان باغ وحش از سه معمار جوان با استعداد سر به جوی یک و نیم میلیون پوند صرف نظر کرده در سال خواهد شد.

چون علاوه کرد باغ وحش لندن تصمیم دارد تا به ۱۲۰۰ و ۱۳۰۰ و اس حیوانی نام خود را که به نام انواع

حیوانات عظیم الجثه مانند فیل ها و کرگدن ها است به پارکهای دیگر انگلستان انتقال داده شود.

مقامات باغ وحش لندن امیدوارند که باغ وحش مذکور با کمک پارک طبیعی حیوانات انکشاف دهند که در آنجا حیوانات در یک محیط طبیعی آنها به ناپیش گذاشته شود و نه در قفس ها.

ده ها دولتمند در ساحل ایالتیایا بطور مرموزی هلاک گردیدند

کارشناسان محیط زیست به تاریخ پانزده اکتبر سال جاری گفتند که در حدود شصت دولتمند در جریان ماه جولای در ساحل ایالتیایا هلاک گردیدند. آنها می گویند که علت اساسی مرگ آنها موجودی مکتوب و پرور است.

داکتر میشل بودستا از مرکز مطالعات حیوانات بحری عقیده دارد که موجودی به عنوان داری کلوراید در مدیترانه شایع باعث ضعف شدن سیستم معانیه دولتمند ها و آنها را در برابر ویروس ها آسیب پذیر ساخته باشد. این دولتمند ها توسط آب به ساحل ساحلی ساریسیا و کاله بریا آورده شده اند. کارشناسان گمان دارند که این حوادث تکرار امراض ماری است که تابستان سال گذشته در ساحل اسپانیه را متاثر ساخت.

خط هوایی ملی ایالتیایا نقلی ساخته شده که هر یک از دولتمند های راکه در ساحل کاتانای سلسلی موجود و هنوز زنده باشد به نزد شخص مسافر در استریدام انتقال دهد. لایحه تار استریدام سال

گذشته واکسینی را برای مکتوب حیوان بحری که از اثر موجودیت و پروتئین هادری بحر شمالی متاثر گردیده بود نتوانستند انکشاف داده است.

افریقایی ها قایل از اروپایی ها که امریکارا کشف کرده بودند

یک پروفسور سنکالی در ماه اکتبر روزنامه "دلی سولوس" چاپ داکر گفت قایل از آنکه کریستوفر کولمبوس امریکارا کشف کند یک کاشف افریقایی شمال امریکارا کشف کرده بود.

روزنامه مذکور به قول محمد مبیج پروفسور مذکور گفته است: "ما یقین داریم که در قرن چهاردهم بگری دوم امپراتور مالی دست کشفها را آماده ساخت و سرزمین کشتیهای مذکور به قاره امریکارا گزاردند. مبیج ادعا کرده که کولمبوس که امریکارا برای اروپایی ها در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود.

وی گفته کولمبوس در جریان این سفر به ویژه در بناد راسیا تنها با ملانان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکارا گفته اند.

روزنامه مذکور میگوید اغلب راه مبیج در کنفرانس که تحت عنوان "افریقا در جهان جدید" در برلین برگزار شد و در آنجا مبیج ادعا کرد که در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود. وی گفته کولمبوس در جریان این سفر به ویژه در بناد راسیا تنها با ملانان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکارا گفته اند.

اجساد داده ها متن از نوجوانان در قبرستان های مغربی در پیر و کشف شده است

مقامات پیر میگویند که آنها هفتاد و یک قبر مغربی را که در آن اجساد نه هفتاد از اطفال برده که در اثنای کارکردن در جنگل معادن طلا به قتل رسیده اند کشف نموده اند.

مأمورین وزارت کار پیر میگویند این قبرها از هفدهم الی بیستم و نهم جولای در جریان مشاهدات و هنگام عملیات تصفیه طلا در واپیشتر چو سو در ایالت مادری وی دیوس در منطقه امازون پیر و کشف گردیده است.

ویکتور سولون پوتارا مدیسر منظوقی وزارت کار در مادری دی ویروس روز پنجشنبه گفته که وی دیدها جسم نوجوانان بین سنهی دوازده الی شانزده ساله یافته است. وی گفته است که قادر نیست تا به صورت مشخص بگوید که به چه تعداد از اجساد در این منطقه موجود بوده است.

وی افزود: در بعضی از اجساد نشانه هایی از زخم های که در اثر فوس مریس بوجود آمده به مشاهده مریس در حالیکه یک تعداد دیگر قرار معلوم در اثر امراض موسی به هلاکت رسیده اند.

وی میگوید که نوجوانان همگی در ولایت کاسکا استریدام میگردند و با یکبار کار در معدن دیگر به آنها اجازه داده نمیشود آنها را ترک گویند. بین ترتیب آنها به صورت سرد کار فرمایان شان در می آیند.

وی افزود که تقریباً تمام این پسران هیچگاه خانه های شان برنمی گردند زیرا به صورت غیر انسانی آنها استوار



زموښه دکور کيسه

د ديدلو وروسته

هرکله چې دغسونوېتسي راپاندي دروند ش نو هغه وخت دواړه لاسونه آسمان ته جگوم او د خپل خدای څخه دادغوآن . دانکه چې زما سره لوبه پسي عدالتی شوي ده .

هره ورځ په سروسترگو زړهکم . دکړاونواوناخوالو اوری د زړه په کورکی څپي وهی داسی څپي چې دنړی ستر رودونو به پې هم ونشي وهلسی . زما سره د پرلوي ظلم شوي دي زما سره ژوند د پره غمجنه لوبه کړي ده . ژوند لکه دناوه کسی په شان په خپلو منگولوکي لوپولن يم . دانکه چې و ديدو قرباني شوي يم .

- زما دژوند کيسه د پره ترخه ده ؛ خونین می زړه غواري چس تاسی گرانولوستونکو سره د زړه خوا له وگن .
- پلاری د پره قتل په تور ونيول شو . خود مشرانو دخو بعلی جرگو اود هغوي د پریکړو په اساس فیصله وشوه چی ما په بدوکی دمقتول زوی ته ورکړي . داپریکړه زمونږه کورکی ومنلسه شوه . هغه وخت ما بنعلس کاله درلودل اوه اتم تولگی کسی می لوستکاوه ؛ خودوي و دینوو . نعلی دتلونه منع کړ . هره گسري به می ژړل اومورته به می وصل زماگه خلگه چی په خپل لاسی په دغه اورکي اچوي .
- څه دپاره زما سره دومره لوي ظلم کبزي ؟ دانکه چی دپوي خواکوچنی وم اوله خبره داوه چی چاسره چی زما کزده کیده د هغه په هکله

می د پري پورته اوښکه خبري اوپدلی وي . هغه هسلک د ښه اخلاق اوښه سلوک خاوند نه وو . کومه دولتی وظیفه پې هم نه درلوده ، خوسره ویل پسي چی آزاد کارکوي ، خود دي ازان کار تر پودي لاندي می نعلی نوري لاسوهنی هم کولسی . دغهینو کسانو څخه می اوپدلی و ؛ چی په هپرو ښنوم معتاد دي .

خوزما زړاگانو هېڅ بجای ونه شو . مور به هم راته ژړل اوپل به می ؛ لوري دادجرگی اود لوبانو پریکړه ده . کله چی زما دخسر دسرگه خلوپښت ورپسې تپري شوې شو زه می واده کړم . زما واده لکه دپوي کونډي ښخی دواده په شان و ؛ نه سازاوسرود و ؛ اونه وراراپسې راغله . پواپسې دپري خلوپرتنه نارینه چی په کرکه می هرش ته کاږه کاږه کتل و ؛ می دخسر کورته بوتلم . هغه ورځ می دومره ژړلی و چی تپول څخ اوسترگی می سړيوي . د دانکه چی هغه ورځ زما دارزواگانو دمرگورځ وه . هغه ورځ می تپولی هیلې ترخا ورلاندي شوی . داچی څه کړاونه اوناخوالی می دپره په کورکی دعما غی لومړی ورځنه ولیدل څه به نه وایم . داڅکه چی لمشا رمنبهردی ، خوهغه څمک ما د پره خوروی هغه

زما دکوچنی اور راتلونکی د هغه کوچنی نجلې څخ هره گړي ددغه او هغه په څپیر و سوري اوز داتول وینم خو څه نه شم ویلای .

- همدا اوس په هغه بله کورکي د نذر د سترخوان غوړپدلی دي . ټول د سترخوان خواته ورتپول دي . کله چی دهفت مېوی طشت په د سترخوان کېنودل شو و هرچا مېوی موتی نعلی راواخست خو کله چی زما لاس دطشت خوا ته اوزد شو نوخواپسې می نا پره راپاندي ناري کړي چس ؛ اوبدمرضی لاس طشت ته مه راوړه ، د سترخوان ته نه نزدی کبزه پداسخی نذر دي . نو مالاس دنماین لاري څخه راپره ته کړاوپه د ردیدلی زما وادکو سترکو د هغه کوتی نه راووت .
- دا د بدمرضی کله هره ورځ خوڅو نعلی زما په غوزونوس انگاري اچوی اوخوروی می . پره می تر نورو ښه دي لږ څه مینه راسره لري ، خوهغه مینه هم کله کله د هپرو ښنو په نشه کی ورکه شی اودروروم دخویندواو مور په لسمونه ما اوزما کوچنی لورتروهلو اوتکولو لاندي اچوي او تپول

ن می تک شمن اړوي . هر وخت له لعنه سره سوچ کوم چی ولی خدای و دیدو قربانی کس . مورایلامی هم نشی کولای چی زما کورته راشی او ما وویښ ، دانکه چی ددي کور داوسیدونکی د زړونو څخه هغه پخوانی داغ نه پاکسزي که څه هم ما پري هلې نعلی وکړي چی ددوي په زړونوکس بجای پیداکړ ، خود دوي په زړونوکس زما دپاره هېڅ بجای نشته . ددوي په زړونوکس ماته پواپس کرکه اودشمنی ده . دادي همدا اوس دپره کشر ورور راته ناري وهی ؛ اوبدمرضی چماي راوړه .

تاسی می ونی چی خپل اصلی نوم می هپرکړي دي . هار څوک دخپل قهراو غضب اوکرکی تنیمانی پوري راپاندي نوم زدي ، خونه پوهنیز چی زما صبراونحمل پمانه به څه وخت تشه شی ؟

برای خود غذای خوشتر تهیه کنید

سوپ پیاز

- ۲- آرد بالای آنها ریخته
- آنقدر ر به هم بزنید که سوپ مخلوط شوند.
- ۳- آب جوش به آن اضافه کنید و پانزده دقیقه آن ها را شور دهید.
- ۴- نمک و موم بالای آن بهاشید و سوپ را در سوپ خوری ها انداخته و داغ روی دسترخوان بپزند.

پیاز های ریزه شده به اندازه یک کیلاس یک قاشق سوپ خوری روغن دو قاشق سوپ خوری آرد پنج کیلاس آب جوش، نمک و موم به قدر ضرورت

۱- روغن را داغ کرده پیاز را در آن بریزید و شور دهید تا کبابی شود.



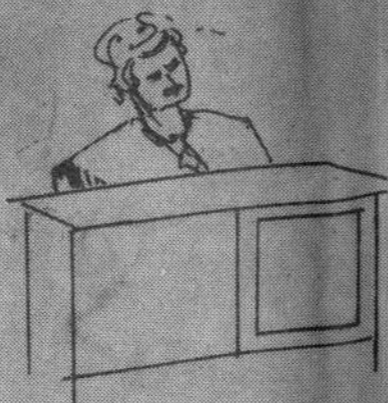
سلا دمکرونی

- نیم قطی مکرونی خام
 - یا ونیم قاشق آب لیمو یا دو -
 - قاشق سرکه یک قاشق روغن
 - دو قاشق پیماز توتنه شده
 - دو دانه باد نجان رومی خسرده
 - شده یک قاشق مرساخوری
 - نمک و موم خشک مقداری موم
 - توتنه شده شیرین یک دانه
 - کاهو
 - ۱- مکرونی را در آب جوش که به آن نمک ریخته اید جوش بپزد.
- د دهید و بعد از نرم شدن صاف نمایند و در یک کاسه بپندازید
- ۲- سرکه و روغن را مخلوط کرده بالای مکرونی بپندازید تا سرد شود
- بعد از آن پیماز و رومی و نمک بالای آن بریزید کاهورا شسته و برگهای کاهورا در غوری چیده و مخلوط مکرونی را روی پیش بپندازید و روی دسترخوان بپزند

برافی باد نجان با کوفته

- ۱- باد نجان شش عدد
 - ۲- پیاز زنده شد دو دانه
 - ۳- پیاز سرخ شده برابر با سه قاشق
 - ۴- نعناع خشک به قدر ضرورت
 - ۵- ماست یا چکه به قدر ضرورت
 - ۶- باد نجان رومی ۴ دانه
 - ۷- روغن به قدر ضرورت
 - ۸- نمک و موم به قدر ضرورت
 - ۹- گوشت ماشین شده ۵۰ گرم
 - ابتدا باد نجان را در روغن سرخ نموده موم و نمک به آن مخلوط کنید و با گوشت سرخ جان نمایند
- نمک و پیماز مخلوط کرده از آن اکوفته درست شود
- بعد کمی آب و پیماز سرخ شده را در کوفته بریزید و حرارت دهید
- تا سر روغن اید بعد باد نجان های سرخ شده را روی کوفته ها بچینید و بگذارید تا خوب پخته شده و آب آن کم شود
- بعد نمک و موم با ماست یکی نموده باد نجان را گسردا - گرد ظرف و کوفته ها را وسط ظرف بچینید و ماست و نعناع را روی آن بی پاشید و نوش جان نمایند

دزدی کرد تا هیروئین خرید



میترسد که پسرک ممتاز به هیروئین است:

خودش میگوید من به خاطر پسر بدست آوردن پول هیروئین دست به دزدی میزدیم. پسرک اکنون در دارالتادیب پسر هیروئین میخورد. امید که مسئولین آن مرکز جمع به خاطر نجات او از زندان نکال هیروئین دست به کار شوند. اگرچه سال گذشته هم پسرک به چپ سرقت مدت ۱۰ ماه را در دارالتادیب گذراند نبود.

پسرک ۱۲ ساله بی زاد و یکی از تنبهاات جنایی ولایت کابل غرض تحقیق می آورند. این بار دوم است که به چپ سرقت دستگیر میگردد. هنگام تحقیق حال پسرک بهم میخورد. پسرک حرکاتی از خود نشان میدهد که صرف یک ممتاز نیست. اند با آن سرده چار کرده. آن وقت پسرک زاری میکند تا از آن حالت نجاتش دهند و معلم

درد هلیزهای

معاکم

چی تیر است



سهوا کشته شده

به تاریخ ۱۱۱۱ صد صغیر مومنی قضای ایسه حبیبه را بر کرد. فتنه سوری بود که از دهانسه علاج حاجی اکبر محصل پهنش زوریا ایله سبوا مومنی خسارچ بود و نسبت گردن فردین هسه

دزدی با پشتاره



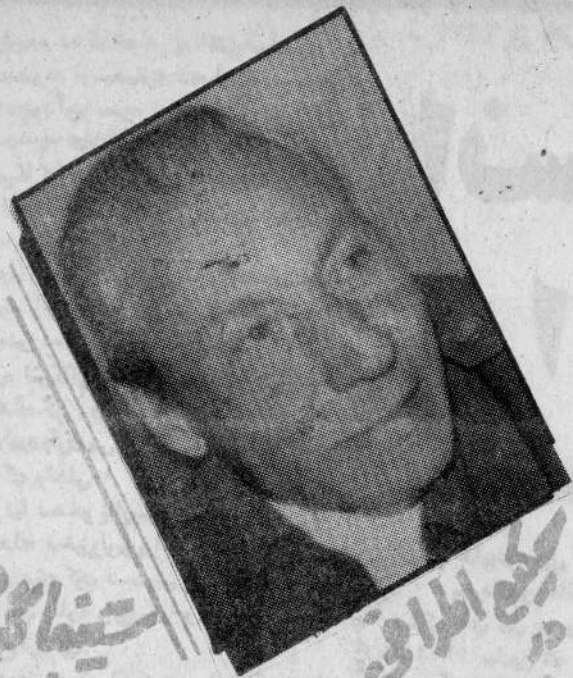
اهالی قلمه وکیل بی پس مهور از چندی به ایسو نزد مامور برج برق مربوط فروش برجای های بی وقت برق شکا- بت میگردند ولی مامور برق برایشان اطمینان میدهد که برق های شما نزد ما روشن است. تا آن که در حوالی صبح یکی از روزها یک تن از اهالی آن گذر که بعد از ادای نماز سوی خانه بر میگشت به شخصی که بوجی کلانی را به ششش حمل می نمود مکتوبی گردید

بعد از اصرار زیاد آن شخص را مجبور ساخت تا محتویات بوجی را نشان دهد. وقتی دهن بوجی باز کرد پندیده شد که سم های برق قلمه وکیل بی بی مهور با حال نزار در داخل بوجی جا داده شده است و پلاس کلانی هم بالای آن قرار داشت سارق همراه با پشتاره اش به حوزه نهم امنیتی تسلیم داده شد.

به تاریخ ۲۵۱۲۵۱۲۵ شخصیک جنس را که فروش آن غیرقانونی است خریداری کردند تا آنرا بالای دکاننداری بفروشند و چند افغانی از پسندارک کبابی نماید. اما هنگام فروش آن توسط شخص ثالثی که خود را کارمند حوزه چهارم امنیتی معرفی می نمود دستگیر گردید. به بند از آن که هر دو مسافتی را طی کردند که کارمند حوزه پساکرفتن ده هزار افغانی شخص



دستگیر شده را رها کرد. شخص رها شده به حوزه مربوط مراجعه نمود. از واقعه که پرايش اتفاق افتاده بود نزد امر حوزه شکایت کرد ولی معلوم گردید که شخصی به آن نام و آن مشخصات کارمند حوزه مذکور نیست. به مقتضای دستورهای امنیتی در کلب پانزدهم دستگیر گردید و به پنجه قانون سپرده شد.



قادر فرخ
مامل مشروط

نت کارگردان را به عهده دارم که برای من کترکری را به نام "قاتل" نیز سپرده است. من دارم به تمام این همه وظایف را درست و بدون خسته گی به نشر برسانم.

د ر فلم سنمایی " مشروط " نقش مرکزی را به دوش دارم که از کارگردان جوان موسی راد منش است. در پهلوی آن در تئاتر تلویزیونی به نام "گفت و گوی شبانه" نوشته استاد بیدست و عیغه اسپینا

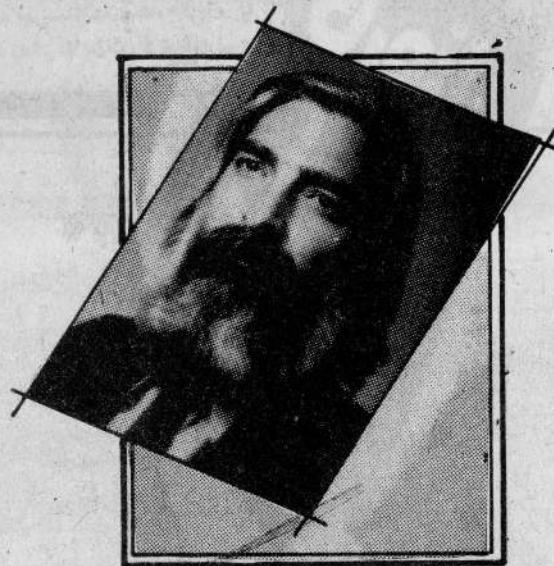


افغانی فلمونو په سینما گانو

د ابرکت کړي د جوان شمر حید - ري (کجراه) او د انجنیر لطف (گماشته) فلمونه دي چې له همدار اوس نه پسي د سینما د نوښتدانو تنده راپا - رولی ده .

په د برنژدي راتلونکی کی په افغان فلم دري نوي فلمونه دینار د سینما گانو له لاري د افغانی فلمونو خوښوونکو ته وړاندي کړي ، دغه فلمونه (خاکستر) چې سمیدورکي

په لاس په لاس



عشمت قیامی

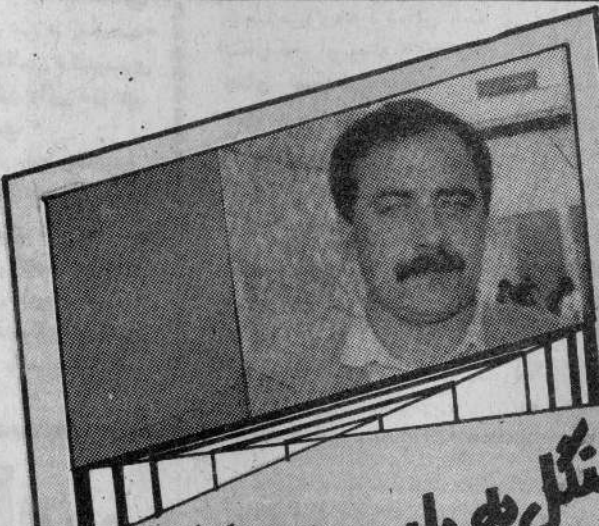
از گناه آغاز کرد

اولین فلمی که در آن نقش سینما بر جسته داشتیم فلم سینما - این گناه بود افزون بر آن در دوازده فلم سنمایی و تلویزیونی دیگر نیز نقش های را ایفا نموده ام . فعلاً مصروف بازی نقشی د ر فلم اراد ما استم که کارگردان آن موسی راد منش و سناریوی آن را معروف قیام نوشته است . د ر این فلم کترکری معمارن قاچاقچروا بازی خواهیم کرد . که امیدوارم با همکاری کارگردان ارجمیده این نقش برآید . بتوانم .



سیمای ترانه به آندوی سفر به شخصی جان

پنج آهنگ جدید رسال ۱۳۷۰ داشتیم که دو آهنگ آن را به مناسبت عید سعید اضحی شهر مزار شریف ثبت نمایم .



منگل په بله
بنه خپلی
سندری
وړاندي کوی

د پښتو ژبی تکره او خوژیسی سندرفاري منگل د اصل په بله بنه خپلی سندري دخپل هنر خوښوونکو ته وړاندي کوي منځم منگل د پښتو ژبی دودونو د بري په زړه پوري خوژی - مجلسی سندري د محلی سازو نو پملمتانه وپلی او دتلو - بزبون له لاري هنر دوستا - نو ته وړاندي کوي . د دغو سندرو په وړاندي کوي - لوسره په منگل بو عمل پېسې - دخپل هنرو خوښوونکو هنري - تنده وروا ته کوي .

در شرمه اول سال کار - کرد های هنری بیشتر داشته ام - حال مشغول مشق و تمرین نما - یشنامه " زیر نام (نامرد) استم که تقریباً آماده نشر است که امیدوارم امکانات نشر آن هر - چه زودتر فراهم گردد .



نصیر القاسم

در "گدای"

مصرف تهیه و کار کردانی - لم هنری سنمایی به نام "گر - داب" است . سناریوی فلم از نو - شته های صادق هدایت نو - یسنده خوب و فقیها پیران می باشد که به زود میانتخاب هنرپیشه - کان و کار فلمبرداری آن شروع خواهد شد .

در آینه شایب
در آینه شایب نام فلم هنری است که توسط اعضای انجمن سینماگران جوان افغان - ستان به شکل تلویزیونی تهیه گردیده است . این فلم هنری ، زنده گی محصلین واحسا - سات جوانان را در یک گروه تظا د مادیات و نعم و دانش ، به طور هنرمندانه انعکاس میدهد . این فلم که از سوی اداره - فلمهای داستانی و مستند تلویزیون به روی پرده خواهد آمد سه کترکری عمده همایون - سدوزی ، نفیسه حورو صفور آیین خیل در آن به گونه خوب ، نقش بازی کردند . سناریوی فلم توسط موب - ند پورنگاشته شده است .

انسان او



ضروي عاينونه وړل کېږي .
 د بېر د اوبو د مالګې اوسط (۲۳) په سلوکې دې چې په يو ميل مکعب اوبو کې (۱۶۶) مليون تنه مالګه موجود لري .
 که د بېر د اوبو ټولې مالګې ټولې شي د پنځه - سوه شپيته پنډ والي به د مکعب د کروي سطح ووشي ؟ خود مالګين والي د ټټو ي ټکي نه بلې سمي ته تېر لري .
 سندر روڼو په تل کې د پتېاټو په اندازه چې زرګونه د اړه .
 قيمت لري او (ناجول) نومېږي شه چې د شکرګيز ، کوهالته ، اوسپني او نکل د ذراتو په زېره ده چې په رس خاورو ، د شاک په غاڼيو ، د ننهګه د غوږو په دې وګو راټول شوي دي . همداسې په يو ميل مکعب اوبو کې

ته مراجعه ده که غصم په اکتوبر هيوادونو کې سيندونه او جملونه شه او دهغه و هيوادونو د اوبو صرف د پاره کاتي دي ، خو د اوبو صرف وړخ په وړخ زياتېږي ، مثلا ، په آمريکا کې د وروستې زياتېدې درې سو ميلون کلن اوبه د هغه ، زيات او خلکو پر مخکې صرف د پاره مصرفېږي .
 خوزي او بهر سندر د ترور اوبو د تقطير نه لاس ته راتلاي شي چې د اکا رخصو صفا د وروختي مصرف د پاره اقتصادي نه دي .
 په امريکا کې او برنېاټ پوښتونکي په دې هغه کې د پتېر غوډاسي نباتات نسل ګېرېږي چې وکولاي شي له ترور اوبو څخه ګې واخلي .
 کلکور نيا دهغو ښارونو څخه شمېرل کېږي چې هلته د خوزو اوبو پراېم شه . هلته يوه د هغه کوي د جنوبي قطب ته ويځو ټوټې دې ښار ته راوړي ترڅو د اوبو مشکل يې وړخ کېږي وي .
 يوه کوچنی دېخ ټوټه چې د يو ګال په موده کې د جنوبي قطب ته راننقل شوي لس ميله اوږدې والي نهمېل سوړ او (۶۰) قېمه شي پند - والي در لوبې دې ټوټې ندرې سره ميلون کلن اوبه لاس ته راغلي او د پيو مياشتي د پاره د کلکور نيا د ښار ټول زياتېږي اوبه کېږي .
 د دې ټوټې د درو بېر وروسته د ټټوټو د و صرف يو ميلون د اړه تخمين شوې دي .
 د اوتوټې ساحل کې اېښودل کېږي او د هغه وېلي شوي اوبه بېر ته تونډېږي او د اوبو د خوزو اوبو کثافت لږ دي د ترور اوبو په سر راځي او د پېوټو په واسطه

(۲۸) پوند طلا وېر د لري چې د اقدار (۲۰۰۰۴) اوس په هر ميلون کېلنه اوبو کې دي .
 همداسې سندر وروته د بېر د غذا پېسه ضيع جوړې چې تقريبا د بېر (۲) په سلوکې خواړه د بېر وروته لاس ته راځي چې غوښه ، ماهيان ، بحري نورو حيوانات او نباتات دي .
 دا چې د سندر وروته د اوبو ټولې ميلونه اوبه د بېر په خدمت کې دي بيا هم په ابتدايي توګه د هغه نه استفاده کېږي ، خو په راتلونکي کې به بهر لکه چې بېر کېږي د بېر کرلو ته هم پام واړوي .
 د سندر وروته د حاصل د بېر والي د پاره با ارزښته شمېرني شوي او کېږي ، لکه چې يونانګېس ، يو لوجسټ او الټر کارستګه د ماهيانو دو د لوبه د سوا حلو د سطحې اوبو ته د شمالي سندر وروته انتقال کول او وروسته له هغه مودي نه شي د امان هېان وليدل چې د خپل نورو وروټو په پرتله درې - څلور چنده څټ شوي وي . او د ده شي کېږي و . همداسې د سيمي بحري کمپنۍ د حيواناتو محدودول د ماهيانو د شمېر د نجاتوالي سبب ګرځي .
 همداسې د بېر د کرلو په خاطر بېر وروته سرولي کېږي ترڅو د بېر او څېد حيوانات او نباتات يوېل نه تېر شي . غېده يې د د مور کول شي او بېر شي سندر يې د تراکتورونو په واسطه محدود يا محوش .

بقيہ از صفحہ (۲۸)

نظری به رساله‌ی ایاز از دیدگاه ...

سمدی شهرازی در گلستان فصل عشق و جوانی را با قصه مختصری از ایاز و محمود به این شرح آغاز می‌نماید
 "حسن میبندی را گفتند سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یک بدیع جهان اند چگونه افتاد است که به هیچ یک از ایشان میلی و محبتی ندارد چنانکه به ایاز که حسن زبانی ندارد ؟
 گفت به هرچه به دل فریاد از دیده نکو آید هر که سلطان مهرد او باشد گر همه بد کنند نکو باشد
 شیخ بزرگوار در بوستان میگوید یکی خرده پسر شاه غزنه گرفت که حسنی ندارد ایاز شکست و در ضمن آن حکایت نحوه عشق

محمود را به ایاز که در واقعیت نه گرویده کی به قد و بالا و حسن و لقا اولمکه به اخلاق خنیده و سلوک پسندیده اوست تشریح میکند .
 استاد خلیلی در این اثرش با پرده اخت عالی که خاصه است دوران صبا و تش را ترسیم کرده روزگاری را به یاد می‌آورد که با چند همدرس دیگرش پنج کتاب فارسی را میخواند و از "ای داغ" به سان خاطرات سکر آریک خواب شهرین یاد میکند که چطور خوانش "ای داغ" در او اثر میگذشت و روانش را نوازش میکرد .
 استاد شرح میکند که پنجمین دفتر پنج گنج فارسی ۳۲ غزل به شمار القای عیبی و فارسی در آوزان مختلف بیان شده

و شاعر خود را ملزم گردانیده که در هر حرفی غزلی سراید و حرف آخر هر بیت را در صدر مصرع اول بیت بیاورد و در مقطع غزل ها نام محمود و ایاز هر دو و گاه هر تنها نام محمود را به جای تخلص ذکر نماید .
 استاد را عقیده بر این است که به استاد تحقیق دکتر مومن در کتاب شعر فارسی این اشعار از محمود نام شاعر لاهور است که در قرن ۱۱ ق موزیت آخرا لا استاد خلیلی سپهسالار غزنه سردار ایماق ابوالنجم ایاز نایب السلطنه هندوستان را متوفی سال ۴۴۹ هـ ق در لاهور میداند .
 خلاصه رساله مذکور اثر است خواندنی که امیدواریم مو سسات نشراتی به تکثیر آن مبادرت ورزند .

شکوفه های خوشین ...

ندیم يك شاخه گل خيلي خورد آن به دست من شکست و برادر من بانارضايش به ميگفت: "احمد انسان است يا حيوان ؟"

فرق هيمن يادها بودن که صدای هوم - لناک انفجار مرا از جا پراند . و هيمنگونه چندين تاي ديگر، بهيم ، باغچه رادر کام - دو دو خشک فرو کرد . من خشک و بي نفس در کنار درختي دراز افتادم . وقتی هفتاد آرام شد من از جا برخاسته فرياد کشيدم :

صبور ! مادر ! هيچ جواب نشنيدم . از ميدان دزد و خاك ديوانه وار به دويدن آغاز كردم و هسي فغان بر آوردم و صبور ! صبور ! مگر باز هم هيچ صدای پاسخم را نگفت . سرم گيچ رفت و پاهايم سستی کرد . توازن خود را گم کردم و به روی زمين افتادم . وقتی به خود آمدم همه چيز تمام بود . همسايه ها، مويه کنان دور سرم جمع بودند . ديگر ضرور نبود که از حال مادر و برادر من چيزي بپرسم ، زيرا دو چارهاي انتظار برآمدن از حويلي را داشت .

گفتم مادر من ميهد بود . زيرا تنها قلبي زخم خورده بود و آن زخم که حسی بيک قطره خون هم بيرون نياورده بود . اما وقتی برادر من را به گور ميگذاشتند و بيگر تکه تکه اش فرقت خون بود و دستهايي که او را به لحد ميگذاشت سنج ميزدند و از پنجه هايشان خرين ميچکيد . و شکوفه های سيب که بر سر صورتش چسبيد . بود نهز خونين بود نند .

از چشمانش به روی رخسارش فرو غلغله بعد در حالی که با گوشه چادرش اشکهايش را خشک ميکرد شکسته شکسته گفت ("بچشم صبرگو - به رفته کدام کسی ره - پيدا ميکنم که کتوت زنبيل ره وردا ره ."

بعد دستم را رها کرده چايک چايک ... سوی دروازه باغچه به راه افتادم . ديگر برای من ، اين پرسش جواب بود که چرا برادر من پيله چاي را در حضور من بالا نيمکرو و چرا حنين غذا خوردن نگران من بود .

من همانجا به درخت توت تکیه دادم . اندوه بزرگی مراد خود ميفرمود . برادر من همچنان در گردنك نزديك درخت سيب سرگرم کار بود . ديدن اين صحنه باز، بساد گدشته ها را در من تازه کرد :

چارده پانزده سال پيش از امروز برادر من نهال سيب را از دهکده دوری آورده بود . خوب در يادم است وقتی که نهال را نهاد -

رحم کنه . حالی ديگه کمتر کسی به فکراي وطن اس هرکس به خود ميد رنگانه آدم نيس نامه گلگه و شکايت خود ره پيش کن بپرسم خهر باشه مخد اوند خود شن بار حق اس ."

نان صرف شد . من برادر من پس از ادای نماز دو باره به باغچه برآمدم تا به کار و بار برسيم . برادر من سوی گردها رفت و من رفتم سوی کتج باغچه تا از زنبيل و چم ها بخبر بگيرم . زنبيل پر از چم همان گونه در جايي قرار داشت و روی چم های سبز را يك لايه خاك پوشانده بود . برگشتم که برادر من را صدا بزنم ، تا زنبيل را انتقال دهم . در هيمن اثنا ماد من به کنار رسیده پرسيد :

"چي ميکنی بچم ؟"

گفتم : هيچ ماد ر صبور ره بگيريم که زنبيل ره بپرسم .

ماد من تکاني خورده دستم را به دست خود محکم گرفت و ايستاد . يك جفت اشک



گونه رقص ميباشم .

* به چند کشور سفرهای هنري داشته ايد؟ - تاکنون به افغانستان ، هند و تونس .

* در کداميك از اين کشورها بيشتر تشويق شده ايد ؟ - بازهم لهخند ي نموده ميگويد : - در افغانستان .

مهرسم زماني که از اين جا برويد چه چيزهاي تازه روی دست خواهيد داشت ؟ - نگاهش را از نقطه ي برکنده ميگويد :

- شايد به هالند ، هامبورگ و فرانسه سفرهاي داشته باشيم .

* اگر بار ديگر به کابل بياييد چه توشه نو ي باخود خواهيد آورد ؟ - بازهم ميخندد و ادامه ميدهد :

- ميخواهم تا سفر ديگر به کشورتان ، صلح و آرامش نصيب افغانها گردد . آن وقت رقص لوگري را آموخته و براي تان اجرا خواهم کرد .

خانم گلناره ! شما سگداران شما که صحبت ما را پذيرفتيد ، تشکر

پنجمه از صفحه (۲۳)

سازگار گلناره گوردباد

طيله نواز است .

مهرسم از زنده کی خانواده کی تان راضی استيد ؟

چنان مهنمايد که بايد اين - وال از سر پر - سيده نموده ، با چهره مغوم به سويس خيره شده ميگويد :

- خوب است امانه چندان ، به خاطر اين که شوهرم خانم و فرزندان ديگر هم دارد ، گاهی نزد ما مييايد و زماني هم با آن ها .

* آيا از دواج به خواست خودتان بود ؟ - با تاه سفيلي .

خويست د چهاره در مورد هنرتان بهرسم آهي کشيده ميگويد : بفرماييد .

* آيا ميخواهيد هنر رقص شما حاصل پيام ویژه يي باشد ؟

لهخند معنی داری نموده ادامه ميدهد :

- در پارچه های که ميرقصم اکثريت آن ها حامل پيام استند که من هم طرفدار همين

د را وایل سالهای شصت و نایش فلم در عصر روز بهترین و سبب می بود تا جوانان از مکتب فرار کنند و به تماشای آن بنشینند. گذشته از آن در آرامش سالون های سینما و با طرحهای یابور نکردنی در فلسفهای آن تا وقتی که "پایان" به روی پرده ظاهر میگردد به آدم گنج میشد. ما باید آن احساس تهدید سینما و با حقارت نکردیم و زهر آنتها حقیقت نداشت. فقط مینا - کاری بود که یک احساس مبهم و تکرار کننده می را بعد از هر فلم به جا گذاشت و چنانچه او فراتر از رولش میگذشت و به بیخوشی زن را در جامعه هندی آشکارا ساخت.

به همین دلیل بی تجربه کسی او را تصویرگری هوا و هوس و ترد و انتقاد پذیر می آید و همه آدم را دست و پاچه میسازد. از دواج او با آدم که حیثیت پدر را برایش داشت در اول چنان مبسو بود که گویا منطقست و بعضاً رشد او را اطمینان میبخشید ما امیدوار بودیم که از دواج بسا دایرگتری و چون و چو که کمال امروزی و او را فلم وداع کرده به تربیت کودکانش بپردازد و به آنها و چون و نرگس و نوتس و سایر با نو محبت مادری کند و پرده سینما را به گدیهای تازه واگذارد و مگر او چنین نکرد. در عوض راه میگساری و عشق بازی را در پیش گرفت. بسا با پرهشانی در چوکهای خود بیج و تاب خوردیم و او را مقاومت در فلسفهایش به تماشا نشستم. البته که بعد ها همه بی ما دست یابیم دادیم و در مورد جنونش با هم فکاهی گفتم. او رفت و دست به خاطر داریم که چگونگی مرد.

بعد ها گلزاره که یک انسان حساس و مسته داستان زنده گی - اش را نوشت و در یک مجله به گونه بی سرهال به چاپ رسید و مگر این سینما کاری هرگونه بی که بود ما مانند آن نیست که از آن شناسایی داریم. یک هنر پشه - بی کمال نیروی ایجادگری و صداقت تعجب آورش در روز بروز شدن پانزده کی زنانه و از پرده بیرون شد و در میان

آنها بی که شرمناک بودند و روح شان از دست رفته و جا گرفت. به هر حال سینما کاری یک زن غیر عادی بود. او از زمانش خیلی پیش میبرد و در حالیکه دیگر - آن هنوز در تشنگی سگرت می - کشیدند و در عقب درهای - بسته مشروب می نوشیدند و روابط پنهانی با دیگران برقرار میکردند. آیا نهی امروزی فلسفها موجودیت فرجهها و دملها و کرمها و سوسنهای آنهاست که به مثابه زنان مادران و کارگران روز مزد و چون سینما کاری به زنان میسازد باشند؟ از آنجا که ماد بودن او را نپذیرفت و آیا زنان او را متقاعد خواهد ساخت که زن بودن و ماد بودن مترادف نیستند شاید نتوانند او را قناعت دهند. پدر و شوهر و سرا دران و عاشقان سینما کاری هیچ کدایه او توجیهی نکردند. همچنان میماند در رد و تنهایی خود به درد های اجتماعی خیلی نزدیک شده بود. البته هر بیننده فلم میدانند که از دو دهه به این سو هم در فلم وزنده گی روز سره در مورد زن و به مثابه محور اصلی هستی انسان حاشیه روی فزا - پند می شده است. فلسفهای و چون و شان و دوستانه و مستور و رال و امر - اکبر - انتزعی و زنجیر و عملی همه از جمله فلسفهای اند که برانزده گی مرد در آن واضحاً آشکار بوده و در مورد زنان فقط یک انحراف



هدیه های سینما

بهیماز (۱۰)

تند است. اکنون برای آنکه زنی را دوست بداریم و ارزشهای انسانی و چون و گریس و اعتماد و وفاداری را به او بخشیم به دوستی مرد ها و با گریه ای از مرد ها سرگرم می شویم. آنچه را به روی پرده سینما - هم این است که عروسکها طوفانی را بر پا میکنند. مند اکثراً فرج و تابو همه و همه پاسخ تمام به - زائر است. وسایل اطلاعات جمعی آنها را وسعاً پاداش میدهند. اینها هیروئنهای اند که زیبا رویان عشو گر را تمویض کردند.



سینما

تند است. اکنون برای آنکه زنی را دوست بداریم و ارزشهای انسانی و چون و گریس و اعتماد و وفاداری را به او بخشیم به دوستی مرد ها و با گریه ای از مرد ها سرگرم می شویم. آنچه را به روی پرده سینما - هم این است که عروسکها طوفانی را بر پا میکنند. مند اکثراً فرج و تابو همه و همه پاسخ تمام به - زائر است. وسایل اطلاعات جمعی آنها را وسعاً پاداش میدهند. اینها هیروئنهای اند که زیبا رویان عشو گر را تمویض کردند.

دیگری را نجات دهد چنانچه وضع خیلی درد آور است. قر - بانیان حوادث ویا بیبرهسی پولیس میتوانند به گروههای حقوق مدنی مراجعه کنند. مگر درد نهیای فلسفهای رکیک زنان نیز به اندازه کافی تو - نمند نیستند تا به داد ضرور - تخندان بشتابند. در اینجابه ریکا میگیریم. اوستاره در - خشانست که از سن پانزده ساله گی در نهیای سینما گام گذاشته است. او میگوید: من در سن پانزده ساله - گی به سینما رو آوردم. لسان انگلیسی و هندی را بیشتر بلد - یت نداشتم. ساختار وجود من چنان بود که پرود یوسرا و علاقه مند می نمایم دادن آن داشتم. به صورت عموم میتوانم بگویم که مرد ها شکار حیوان اند. برای یک مرد عشق هیچ ارزش ندارد و مگر برای یک زن عشق سفروزنده گیت. به نام عشق تا زمانی چیزی وجود نخواهد داشت که زنان از اسارت نیر آینه البته ما فلسفهای داشتیم که به طرفداری از زن به روی پر - ده آمدند. فلسفهای ماندی، چارکا و نشانت انام میبریم. به آنها توجه کنید. بالاخره در بعضی حالتها آن کم توجهی نشده است؟ دلچسپ است که ظلم و بیاد در بر زنان مانند فلسفهای بالا تقریباً کدام مینا و اساس منطقی ندارد. این فلسفها به راحتی در میان مرد -

دم جا گرفته که زمینه تحلیل سطحی از اهانت زنان را مساعد میسازد. از همین سبب است که از فلم انکور گرفته تا اکسوس و انگیدا راه حل را از بیسدادی که جامعه و یا هم خانواده بر زن روا میدارد و یافته نمیتواند. تصامیم شخصی اتخاذ میگرد و عمل تهاجمی و انتقام جویانه را فرد مرتکب میشود. نمونه ها صف انگیز دختر جوان که خشم و غضب از چهره اش میبارد همچنان به برهه ای استعدادهای خداداد هنر پشه های چون و شبانه اعظمی سینما بستیل و دینی ناول و دیپاساهی می انجامد. همه بی این هنر پشه ها محصول طبقات میانه شهری اند که با ذوق تمام تلاش دارند تا بدون فریبندگی کی زنده گی کنند و مگر با آنکه آگاه اند باز هم هدف را از دست میدهند. به عوض آنکه آرام بگیرند و تلاش میکنند تا در برابر خود ایستاده گی کنند. آنها گپ میزنند و مگر گوش نمی - کنند و زیر بار از تکلیف سنگین دیالوگ در جهت تکمیل دیگرش میبریند. یک هنر پشه بسا - استمداد و چون و شبانه چنان معلوم میشود که موضوع را بیاد در رک کند و مگر عوض او خشمگین میشود. دقتاً ما چیزی را میبیم که بر چهره زن ساده دهاتی میبینند و عبارت از سمای یک خانم شهرت برانگیز است. لبهای

نرم که با وعده باز شده به یک باره گی بسته میشود. و سا - دیزم جای به خنده در آوردن را میگیرد. هنر پشه های چون و مند اکثراً فرج که به مردم تعلق دارند و مقابل هنر پشه های که در بالا از آن متذکر شدیم و دست و پاچه میشوند که آنها را زشت و همجانی نشان میدهند اما بعد از لحظاتی تمام میشود و احساس راحتی می - کنند. مستطایی را که بایست به آن نگاه کنیم یکی هم همان است که فلسفهای بیبرهسی و چار - ولاتا از آن سر بر آورده است. فلسفهای مذکور اصولی را تشریح نمیکند ویا تعلیم اخلاقی نمی - دهد و بلکه تمام حد و زن اعم از شرم و معصومیت و سنگینی خوش و مهربانی و سرکشش او را چوکات بندی میکند. زنان همیشه از مردان فرق دارند. لذت جسمانی حقیقی و رابطه او با مرد و با اطفالش و وجودش همه و همه در نهی او را میسازد که باید تصویرگری شود و مگر در عوض ما فلسفهای میسازیم که یکواختی مملکت داشته نخست - کی را ایجاد میکند. برش چنین به وجود می آید که چرا دایرگتر - ان نویسنده های سکریت تلاش نمیکنند تا چیزهای دیگری را در مورد زنان جستجو کنند که بی - همتا باشد؟ البته باید که در زمینه از پاکاری دوری جویم.

فشار عصبی

بیمه از صفحه (۲۱)

به همین ترتیب ساختارهای متفاوت اجتماعی انسان هر پیش آمدی که مؤثر در فشار باشد دارای سه مرحله میباشد:

۱- مرحله مقدم (پاصفحه اول اعلام خطر) هیزمان با آغاز فشار. ۲- مرحله مقاومت یا صفعه تجهیز و آماده گی در برابر فشار. ۳- مرحله دوگانه است که در آن یا فرد پروا قمع میسرور میشود و منجر به تعادل مایطی و روانی میگردد یا شخص مقهور و مغلوب واقع شده و در حقیقت بدن نظم به سامان عصبی را میسازد و آرام آرام عصبی میسازد. غیره ای با مواضع ضروری آن بروز میکند. همه تحولاتی که از آن یاد شد تابع سه سیستم عصبی و دو ات داخلی است که در هر صفعه باعث بروز عکس العمل های خاص میگردد.

بالای رگ های بدن تا اثر خاص دارد و حتی موجب تصلب شری - این نیز گردیده و پیری زود رس از نشانه های آن است. تا آنجا که ثابت شده است عوامل فشار به طور کلی عواطف را بیشتر تحت تاثر قرار میدهد و ضروری ضروری در مراحل اولیه کمتر وارد میدان مقابله و مبارزه میگردد. از همینجا است که در حقیقت عکس العمل های دفاعی ما در برابر پش آمدهای ناگهانی گذر شده از تحولات فزاینده ای که در گذشته تابع استعداد های روانی شخص و کیفیات دفاعی

اجتماعی و معتقدات عمومی (خانواده، اجتماع و مذاهب) میباشد. اعمال روانی که در برابر فشار از خود بروز میدهد بیشتر حاوی دل و جنبه میباشد. یا حملوی (تعرضی) و عاقبت نشینی (تد - افسی) البته واضح است که اگر مو جهات مختلف بر مایع فرارها - شده و شخص با قدرت روانی و حمله خویش بر عوامل مخالف ظلم خواهد یافت. اگر توان انسان قادر به یاداری در برابر مانعها باشد تا مهمل به فرار و عقب نشینی آشکار میشود

استرادر داری

بیمه از صفحه (۲۲)

زنده گی اجتماعی نشان میدهد که اگر چنان حوادث شسی جهات انتباه دهنده و نکسی نمیداشت پس پژوهشگران روی زمین اینهمه سرو صداها را بیخود به راه نینداختند. شگفت تر از همه اینکه تمام تلاش های نفس دهنده گان نه با جسم بی رقی بلکه به منسج نیرو چشم نیروی حیاتی میندول گردیده است. این ادعا با پژوهش های یکه توسط دکتر زیست شناسی بو -

اینوشین صورت پذیرفته. همه اثبات رسیده است. به عقیده این دانشمند نیروی از سلول جسم انسان می گذرد که میدان یا ناحیه نیرو را تولید بخشید و در الکترون های آن بر زمین وحشی ممکن است. در راه دیگر نیز شامل باشند. این نظریه نام بیولانم را بخود گرفته است.

داد مغور ورته ...

غمري خبري شو . زمري هغه کوله چی دی تر ستونی ونیسی ؛ خو په ماته شوې ژامه باندي یی هېڅ ونه شوکړای . کاناکاراجو خپل ټول قوت سره را ټول کړ ، پر همدکته یی زور وکړ او زمري یی په لفته یواځه او په سمکه یی وغورځاوه . کاناکاراجو هم پر سمکه ودرېد او د زمري د مخسې پخسې یی چی پرده یی حمله کوله کلکی ونیولی اوبه نسکی یی یواځه ؛ خو زمري بیادې تپل واهه او شاپه څخه په سمکه ولوید . کاناکاراجو په خپل کمڼ لاس د زمري ماته خوله ونیوله او هغه یی تاو کړه اوبه خپل پسی لاس یی زمري په سترگو واهه ترڅو روڼد شی . دوه یادې واړه یی د زمري په لاسه ورغله ده ونوټل چی زه یی ترې راکش کړی ؛ خو د زمري ژبه ښو په و او له لاسه یی ونیوئیده . دوه دواړه داسی سره زړه بدل لکه چی دوه په لوانان سره خپل زورونه ازمايي . کاناکاراجو د زمري له رساږو او دخولی له بوي څخه په تنگ شه . په دې وخت کی یی نا بیوه یوه تمیزه لاس ته ورغله هغه یی راوا ځیسته او په خپل ټول زور سره زمري خو واره په سر پرې یواځه . زمري دېوې شیبی لپاره گنگس شو او په ددې وخت و موند ترڅو د یوې ونی خواته منځه واخلي او پروته وځیږي ؛ خو دا کار ونشو . زمري په یوه ځمزه سره راو نو اوکیته یی راکش کړ . د کاناکاراجو دورانه غوښه راجلا شوه او غوښتری داري وهلی ؛ خو زوره ورکانا-

کاراجو لاهم زمري سره جنگ کاوه . دواړه بوله بل سره نښتی وو او د یوې گندي په لور رغښتل . کاناکارا جو یو پوتی کلکه ونیو او یان یی ټینگه کړ ؛ خو زمري کښه گدې ته ولوید . کاناکاراجو په کړای سره خپله لاره ونیوله یان یی ټول زغس وو او د یوې ونی ترې سمه دلی . غمري شوې غوښی یی غمړندی وې او کښه سترگه یی ژوبله شوې وه . کاناکاراجو په همدې حال په لاره روان وو ، پزیده او تړدې ووچی پر سمکه ولو پزې . یان یی تنگه کړ ؛ خو سره له دې یی هم هر شی خپره لیدل . د مړي خواته راغسی تړدې ووچی ورڅخه تیر شی ؛ خو ودرېد . یان یی پرې کوپ کړ او په ځیر ځیر سره یی مخ ته وکتل . ده ښه نشو لیدلای نوله دې کبله یی یان ووژندې کړ . په دې وخت کی یی یان په زړه ودرېد شو اوبه ټول زور سره یی چمڅه کړه :
 ((زما زویه ، اوه زما چمڅی بابو زویه))
 او خپل سر یی په دواړو لاسو کلک ونیو په چمڅو چمڅو یی زړل او پر سمکه ولوید .
 روسه په تیاره ماښام کی پلټو نکسی د لڼ مې شوې پلار او زوی دواړه وموندل .
 راو لو چی کاناکاراجو ولید ، ده هم په چمڅو او زرا پیل وکړ .
 ((صاحب ، څنگه درغه یواځه چی چمڅی بابو و ودرولم اودې پخپله در روان شو))

د (۲۹) مخ پاتی

د کڅه موزیم قیمت اثار درلودل . په هغه موزیم کی د قران کیم او نورو سری اثارو خطی نسخی ، جواهرات اوداسی نور اارزښه شان موجود وو . دملگرملک و نماینده وای چی په دغه برخه کی لکه عراقی مقاماتو سره زغیدلی دی ترڅو و تارخی اثار بهرته کڅه ورکړي ، خو کڅی مقاماتو دمراتبانو له خولې داسی خبرونه ترلاسه کړي دي چی گواکی تارخی اثار ټول په جگړه کی له منځه تللی دی . په هر حال په معنوي برخه کی د کڅه ښوونی اوزی ته هم سخت تاوان ورسیدلی دی . اوس اوس کڅه یان خپله ښه کڅه کی چی د ښوونی اوزی صحت لکه سره فعال کړي او کڅه دغی ښه کڅه د لومړیو حق ورکړي دي . زده کوونکو د زده کړی پوره یوکل له لاسه ورکړي اود دې کڅو یی دغی خبری ته د پریه تشیوش کی دې ترڅو نورو څخه له لاسه ونه وزي . دغه راز د کڅه پوهنتون اود علمي رسرج انستیتوت هم په خپل وار سره تاوانونه زغلی دی . د دغو علمي مرکزونو لپاره اوت رونه لوټ شوې اړخمنه د شلو کلونو علمي نتایج له منځه تللی دي .

یوه څه خبره داده چی د کڅه د علمي اسامیو روسه له جگړی څخه دلومړی عمل لپاره د جولای په لسه نهمه غونډه وکړه . په غونډه کی شیخ جابر الاحمد الصباح د کڅه پوهنتون سرانته د جگړی په وختی وستایه او کڅه د نهمه د روسپارل شو مترڅو دا ۱۹۹۲ کال داکتور په ماشه کی پارانسی انتخابیات ترسره کړي .

په وروستی تحلیل کی باید وویل شی چی د کڅه د بیاجورونی پروگرام په دې پورې اړه لري چی په منطقه اوجدهان کی څومره هېوادونه مرسته ورسره کوي ، پورسره پورې دا خبره له عراق سره د ښوولی په مساله باندي هم اړه لري ترڅو سرحدی له هغه سره گرانتی شی ، ته د دیدونه یی پای ته ورسېزي او کڅه هغه څه چی کڅه یان په جنگ کی له لاسه ورکړي دي ، بهر لاسه راوړي .

پښه ارفسحه (۳۷)

صنایع دستی ما

ما هرروز به دست ندا شستن تکتا -
 لوی مدرن نیز در این مورد
 قابل دقت استند . و در مورد قالی
 باهن باید یاد آور شو که اتحادیه ها
 صادر میکنند ، گاه قالیهای زر
 نظر اتحادیه پیشه وران خود
 مواد مورد ضرورت خود را از داخل
 و بیشتر از خارج که جنسیت قالیان
 تا حد زیاد بسته کی به هیجان
 مواد دارد وارد میکنند
 در گذشته ها تورنیم نقش
 برجسته در عرصه تولیدات صنایع
 دستی داشت زیرا از یک سو مقدار
 قابل ملاحظه یی از این تولیدات
 را خریداری می نمودند و از جانبی
 نیز در ترویج صنایع دستی به

سطح جهانی سهم عمده یی داشتند . اما باید رنج که امروز به
 برهم خوردن وضع تورنیم در کشور
 صدمه بزرگی بر تولیدات صنایع
 دستی ما وارد آمده است .
 یکی از راه های انکشاف و
 حفظ واحیا صنایع دستی ، حمایت
 دولت از دستا هاست . با آن که
 تا حد و دی این امر در نظر گرفته
 شده است و تسهیلاتی در مورد
 برای صنایع دستی وجود دارد
 اما بایست این نکته بیشتر مورد
 توجه مقامات قرار گرفته امکانات
 بیشتری پیشبینی گردد و تا تو
 لیدات صنایع دستی انکشاف اقتصاد
 ملی سهم قابل توجه یی ایفانماید

بسته

پاتی له (۵۹) څخه نه

شاگرد د سرویس په کته کونډه
کی زمانه ترڅنگ په لوییز حیات
سره تیر شو. زمانه کالی شورا وغور
کړل. سترگی می د غوسې ورته
چوښی کړی وورته وی ویل:
— د خدای په غضب شی زما
کالی دی غور کړل د صاحبون
د بهی څخه خبرتې که نه
د مستری شاگرد بېله دی چی
څخه را وکړی ویل:

— بهر واری و ښه.
... د سرویس نه کوز شوم د کور
خوا ته تلیم هیرتې د بایسکل
په کچو څخه بوخت لمرگی تیرلی
اوڅپله په چرت کی پاهل واهو
زه شی په لرگی د شاوخوا نه د سرک
نه ویالی ته گدا رکړم هیرتې
او پایڅی می په ختولیت په
دوی د غوسې نه می ستړی
ویساره پخوځه څخه بېله دی
چی د بایسکل نه را کوز شی په
لاس کی کوز شوی لورگی سم کړی او
وی ویل:

— پیکر می نه و. و ښه
د ویالی نه را ووتم و د کور په
تپه روان شوم چی په دی وخت
کی د یو کاغذ یاد (گهز) می
تر غوښتو غوښی سوزونکی د زد وکړ
اوتودی ویی می په څخه راتوی
شوی وی وپهیدم چی د کاغذ یاد
شیشی تا څپل کار وکړ. نوسودا
می پرمخکی کیسود له کله پهلوا
ن په شان می لستوی پلور ویل
اود کاغذ والا څخه ورغلم و کاغذ
یاد والا د ژبا په برک او ازکی
د ښه په ویلو ویل وکړ.

ما په زهزه لهجه ورته
ویل:

— داد کاغذ یاد څای دی؟
هغه ویل:

یاد نشته و ښه
په دی وخت کی پوه شول
پوشه لاری دهلکی په ژبا را
وگرځید چی زمانه غوښتی کی
ولیدی نو په چوک چوک سر می
دواړه د جیب نه د تشناب کاغذ
راویست. زمانه غوښتی می پاکسی
کړی او په توتوش په پری وی
څای کیښود له اوماته کن ویل:

— خیردی کوچنی دی و ښه
زه همداسی ورته گواښیدم اوڅر
وینیدم؟ خودی سپی مداپوره
خبره کوله.
— و ښه و ښه
د غوښتو سوزونکی د درد سره
می بیا لاسونه پورته شول خوبا
شک پوشی سپی مانع شو
اوری ویل:

— و ښه ښه
یو ما ووهه:
زمانه چی لوی اعصاب څر راب
اونولا سونه می سره وینیل وپوه
جانانه څاپوره می په څخه وواوه
شک پوشی سپی گنگس اوله
تولی ووت:

— ما سودا له مسخکی را پورته
کړه او بېله دی چی ورته وکړم
وی ویل:
— و ښه
خوشاله په خندا خندا کورته
ولایم.



بقیه از صفحه (۱۷)

شاد کام در...

وی به شاد گرفته می تواند
شاد کام یکی از مصروفترین
هنرمندان کثرت و راست که
افزون بر مشغولیت های هنری
می منظم و سیستماتیک آسور
مختلفه ورزشی رانیز به
پوش میبرد - وی که هم اکنون
درد بیست عموس ورزشی سو-

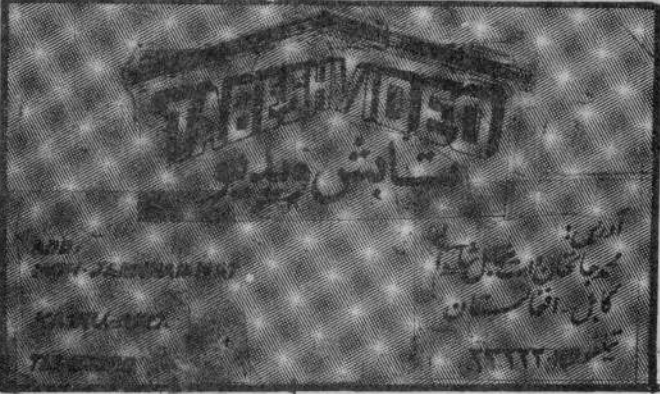
هنرمند ایغای وظیفه می نماید
پنا بر علاقمندی به ورزش والیبال
اور هنرمندی تمهائی مختلفه
پوشش و تفتش را در جمانا زیم بود
هنرمند کابل سپری می نماید
او اوچ و دایینه مصروفیت
ها (به اضافه ترتیب و گپنده گسی
پروگرام را وی می از هر چه من سنی)
تقریباً هر ماه یک آهنگ به
سند و هوایی را دیو افغانستان
ثبت می نماید ویا برای دیگران
آهنگ می سازد.

په گفته خود شاد کام
من همواره معیار مشخصی در مورد
د آرزوهای و پذیرش آهنگ اوچود
دارد: داشتن شعری است
تصنیف آرزنده و متعالمی
احساس و ابتکار موجود است
ارتباط و مناسبات منطقی میان
شعرا و آهنگ وجود یک پیام
نهفته دقت در تلفظ و ادای کلمات
و سرانجام مشق و تمرین به قدر
کافی.

سپا وون با ارچگزار می
پایان به هنرمندی این هنر
مند والا زرمند که عبدالله
نوابی همیشه شاد کام باشند.

نیز سهای آهنگها را دارد و ملا
یم معتدل و نافذ از گفته ها و
تجربته های او بر می آید که او
را امتداد عشق و آرزو به رشته
های دیگر هنری سرانجام به
موسیقی کثرت نیده است. شاید
موسیقی در محراق آرزوهای
او نقش بسته بود که تمام راهها
به هاه منتهی میشد است.
په عقیده شاد کام موسیقی نباید
صرف وسیله سرگرمی و تفریح
باشد و در حاشیه زنده گسی
قرار گیرد برخلاف موسیقی
ما باید پیام او را بدهد جنبه
صوفیانه و عارفانه داشته باشد
و اصلت آن حفظ گردد. او در
هنگام ترسیم مرز میان موسیقی
دارای طبیعت و کیفیت خانقاهی
و موسیقی حاضر ربه اصطلاح
دم دستی که به گفته وی جوانان
ما خود را در آن کم کرده اند
در متن موسیقی نوع اول پسرای
خود شاد کامه و موضع برگزیده
است.

یکی از کارکرد های قابل قد
رشاد کام تهیه و تنظیم و اجرای
آهنگهای فیلمی است که
از پاره کی های آوازی ښه
میگردد سرازایین کارها بر میگرد
په فلم تلویزیونی "اشک و لبخند"
که موزیک متحان توسط آهنگ
هنرمند تهیه و تنظیم شد
بود اجرای آهنگها برای فیلمها
ی "قرار" "مرد هاره قول"
اس "پرنده های مهاجر"
زلفه نهرنگی از خدمات ارزنده





مورد توجه قرار می‌گیرید و همیشه خود را خوشبخت احساس کنید.

۷- آنها روديك (مالك كهنی باوی شول) هر چیزی را که قلب تان ممنوع قرارداد انجام ندهد. و هر چیزی را که قلب تان بشما هدایت می‌دهد آنرا حتماً بپذیرید.

۸- جیکی کولونز (نویسنده) خوشگوشی بیدله گوش همسراه با خنده و انفراموش نکند. خنده بالای خود را فراموش نکند. به خود اجازه ندهد تا اغتصاب کند. هیچکس از آن کاری نیست اما تلاش کنید تا زودتر آنرا رفع نمایند.

۹- ژولوت برچمل (نویسنده ژورنالیست) تمام تلاش وقت

میشود که شش کتید زودتر آنرا رفع نماید. خود را بنهاند به زودتر به وقت بازهم دست به کار شوید. کوشش کنید در زندگی خود به گیر نمانید این کار اکثر آنرا به ضرر شما تمام میشود. اگر متوجه گردید که کارهای شما به مراد دل تان پیش نمیرود لباس کلاهی بپوشید و این شما کمک خواهد کرد.

۶- ایزابیل روسلونی (ستاره سینما و مدل عکاسی) طبیعت به ما صرف جسم را بخشید ما به هر قدر بیشتر از آن مواظبت کنیم بهتر است. به خوراک خود توجه بیشتر نموده و ورزش را فراموش نکنید و زیبایی جلد تان را مواظبت کنید در این صورت بیشتر

رت تانرا وقت کار دوست دار - شتنی تان نماید. از پیروزی های موقتی و جزئی محروم نشوید تلاش خود را تا زمانیکه به پای خود نپایستاد و امید ادامه دهید. بهیچا ن داشته باشید که جوانی را دوباره بپذیرد و رده نمی‌توانیم. عجله نکنید تا زود تر از دواج کنید. تا سن (۲۵) حتماً منتظر بمانید.

ایف پولارد (مدیر مسئول روزنامه سندی مهدور)

۱- تحصیل يك امر ضروری در زندگی می‌باشد. تحصیل نه تنها جلوگیری غریب شما را می‌کند بلکه به شما استقلال و اوقعی می‌بخشد تحصیل شمارا آمویرنوشت تان می‌سازد.



حرکت

را قابل ذکر میدانم که در تکواندو - ندوی پوسه لگد های قوی چون: لگد های چکشی، نفوذی شلاق و ضد حمله وجود دارد که در تکواندو می‌مانند و وجود ندارد و خودم ورزش تکواندو می‌کنم. به این حرکت سرخ می‌باشد. به معنی آن حرکت می‌باشد. چگونگی این ورزش را فرار گرفته؟

فرا گرفتن هر ورزش خواهان ریاضت مداوم و پشتکار، صبر و حوصله می‌باشد و به کمال رسیدن در تکواندو کانسبت نبوده بل از پیشکار خواهان تمرین هرچه بیشتر و بهتر می‌باشد. از ابتدا این رشته را تعقیب نموده اید یا بعداً به آن رو آوردید؟

قبلاً در تکواندو می‌ماند تا که بریند نصاری تحت نظر استاد مرحوم عبدالغفار "قاری" کار نمودم اما تمایز بین تکواندو پوسه علائق شد و اکثر در این رشته که بریند سباه دایم یک دارم که این که بریند و نظر به ضوابطید قد را سهون تکواندو کشور هندوستان به دست آوردم زیرا در اینجا نماینده فدراسیون تکواندو کشور کوریا - چنگ هانگ حضور داشته و این که بریند را از طریق کشور هند به دست آوردم.

ایا در کشور خود مانده بود - لیت توزیح که بریند را مقام المپیک به عهده ندارد؟

احمد جاها در ورزشکار خوب و با استعداد نظر به عشق که به این ورزش دارد کلی و در ولایت هرات ایجاد نمود و همه روزه جوانان هراتی را در این ورزش تعلیم و تربیت می‌دهد و خواهد پیشرفت منیاید تا به خاطر جمع و بسج نمودن ورزشکاران تکواندو و راهی ایجاد شود تا از طریق جلو یک سلسله بینظیری در شهر گرفته شود.

دوستی کجاست

کسی به شروع کرده ای و می‌خواهی مره جای بیخ داده نفسی بکشی. همد پالمه از جای پرکد و با لقمه ده دانش برد، همد بود که دان و زبانش عاوله پارا شد و چرخ زد: وای ده قرار خدا شوی زنگه تو می‌خواستی مره ده جای جوش پخته کسی و نفسی بکشی.

۱۰۰۰ ای سوزده نوشته کنی ها که تانستی به میگم آبرینت. راحتی کدام چیز تو نوشته نکرده ای؟ در حالی که آه از جگر بر می‌آوردم گفتم: نی! گفتم: خن چسی در نظر داری که ده ای نزد یکی هان نوشته کنی؟

گفتم: در نظر دارم که یک طنز نوشتنم به نام "ده بنفسی رسیده"

داره تملیت می‌کنم و از سرم رنگه شدم و حیران ماندم هسی گفتم که دیدم باز شروع کردی: سهل کوه یک سوزده برت میگم که یک روز همد هم بری همدی دهاتی خود که نو از ده آمده بود مجای دم کد. خطه هس فرمایش داد که جای ره شب در نزد یکی بگذارد به خاطر می‌گفته که شبانه گله هه خارش می‌گرفته همد هم هم چایه ده ترموزاند. احت ترموزده شده نزد یکس همای گیلاس ماند هازی که تا یکی بود و خفوش ترموزده چای جوش نکرده و ده پشترده زده دید که بیخ آس به گفتم: دره قارخدا شوی تو از حالسی

لینم و امیرالینم که میگم هسی "ایزم" چی معنا میده؟ به گفتم: یک چیزی در نهایت اوج خود برسد و اوزه با "ایزم" ترکوب میکنند. گفتم: "خن ده ای - و خنهای ای که و دینم ره مینویسند". فامیدی و امین نوشته کنی هه و هاراستی راجع به ای هم نوشته که که یک مد پر که سبک دوش می‌ده چطو واسطه می‌کنه و خود به د و به باره مقرر میکنند. خوب هانچار برایش قبول دادم که حتماً مینویسم.

ولی روز دیگر که در یک فاتحه شرکت کردم بودم و ناگهان یکی از کسانی که من نمی‌شناختم ولی با ی مراد رتلیزینم دیده بود و گفتم: و او طنز تو نیست؟ سلام. شناختی؟ و یکی از - علاقه منهای همد ایچس گله های خنده در ارت هستم. و لاچقه مقبول نوشته میکنی.

ده در حالی که به فاتحه

تخم و مرغ

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل بلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا همسایر بگردد. بعداً چیک به پاکرده و چون بپوشند در غیر صورت اجازه دخول به بلاکها ندارند زیرا امکان دارد توسط پاور یا لباس میکروب به داخل بلاکها انتقال داده شود. لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند رد می شود -

قطعه مرغ را در ارد مجموعه سی و سه هزار و شصت قطعه مرغ میشود که تا اکنون حدود پانزده الی شانزده هزار قطعه مرغ به دسترس مردم گذاشته شده است و پروسه آن ادامه دارد اولهن پارتی یا نخستین دوره تولید پروژه بادام باغ است که فی قطعه مرغ مبلغ ۱۵۰۰ افغانی به فروش میرسد البته مرغها بعد از چهار ماهه کسی از پروژه بگراس به بادام باغ

دو پروژه از یکسال به اینطرف شروع به فعالیت نموده که - موثریت آنها کمتر محسوس میباشد اما آینده خوبی را باید به انتظار نشست . ضمن مشاهده از این دو - فارم دولتی راهی بعضی از فارمهای بزرگ و کوچک شخصی شد که بعداً از اشخاص با ایجاد فارمهای پرورش مرغ و تهیه تخم در نقاط مختلف شهر کابل فعالیت دارند . شهوه کار در



مرغها در دو فارم مشترک به سیستم قریب شده بین المللی تغذیه میشوند .

انتقال میشود . با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قریب تنزیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد . بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد . با مشا - هده از فارمهای دولتی میتوان - اطمینان داشت اگر به همین شهوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونیه صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز پرورش مرغها مان رفع خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود . الصوحی نگه داری میشوند از یکطرف مرغ سالم و از طرفی هم تخم را تازه به دست می - آوریم . باید علاوه نمود که این

این فارمهای شخصی نظریه فارمهای دولتی متفاوت است به این معنی که شکل پرورش مرغ در این فارم ها نسبتاً ابتدایی است و نیز بعضی مقررات اساسی پرورش دهی مرغ در این فارمها کمتر رعایت شده است . ابتدایه فارم مرغداری اعظمی واقع دار - الامان رفته و از نزدیک با مسوول آن فارم صحبت نمودم . از سخنان مسوول فارم دریافتیم که آنها يك پایه ماشين چوچه کفی و يك پایه ماشين تخم شکن در فارم دارند . همچنان این فارم قبلاً مربوط به فارمهای دولتی بود که از عدم فعالیت لزمه آنرا - بالای اعظمی به فروش رسانید . این فارم دارای دو بلاک پرورش مرغ بوده که روزانه سه تولید و تکثیر تخم مرغ میدهد و از

این فارم که از سال ۱۳۶۸ مجدداً به فعالیت آغاز نموده است تخم مرغ و چوچه مرغ را به گفته خودشان همه روزه به دسترس مردم قرار میدهند مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را بهتر می کنند و ما مطابق به دست مرغ و چوچه ها را به دسترس شان قرار میدهم .

د ر فارم اعظمی قیمت مرغ و تخم يك اندازه بلند است قیمت فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه مبلغ ۳۳۰۰ افغانی و فی بوضه تخم مبلغ ۶۲ افغانی میباشد . در حالیکه در فارمهای دولتی فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه ۱۵۰۰ افغانی است . مرغها را از نزدیک دیدم وزن آنها خیلی کم است اما قیمت شان به تناسب فارمهای دولتی بلند است و جالب تر از همه اینکه مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را بهتر میکنند در حالیکه نظریه شرایط اقتصادی چوچه يكتم ماهه معاشريك مامور دولت است . و با هم قیمت تخم که در بازار ها و یا بازارهای سواه به عین قیمت به فروش میرسد پس موثریت فارم چوچه ؟ - فا - رمها باید قیمت بازار را بشکند نماینده فروشنده ها را به گرا - ن فروشی تشویق و ترغیب نمایند . و نهیست پروژه بگراسی در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بیضه تخم را از کت فارم کشور هند - وستان جهت تسلیکری جده بیدست آورد که در ماه های عقبرب و قوس فعالیت ماشين های چوچه کفی آغاز میشود . در برابر تصمیم این فارمها به فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود کرد . البته امید به حال کمتر به آینده بیشتر است در صورت آغاز پرورش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چندین ساله ناپدید شدن ویا قیمت - تخم مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد .

در حالی که علم نجوم از جمله علوم مثبت بوده و از جمع علوم ریاضی است . نجوم علم است اما تنجم علم نیست . پایه های علم نجوم کاملاً و دقیقاً بر مبنای علوم ریاضی نهاده شده است در زبان اروپایی از نجوم به اسم استرونومی و از تنجم به اسم استرولوژی یاد مینمایند . مساله تاء شهر ستارگان و ایاب انواع آنها مربوط به تنجم است نه به علم نجوم .

گذشته از موضوع ستاره شناسی و رب النوع عطا رود در روز چهارشنبه کارهای حزن انگیزی هم واقع شده است از جمله شهادت امام حسین که برابر است با دهم محرم الحرام سال (۶۱) هجری قمری و علاوه بر آن در روایت کتب آمده است که خلقت دنیا نیز در روز چهارشنبه آغاز یافته است . در شهر کابل نیز روز چهارشنبه را روز زیارت دانسته اند . در این روز در زیارتگاه های شهر و قبور متبرک موج و موج از زنان و دختران برای قبول حاجت خود به درگاه حق دست به دعا بلند مینمایند و تسبیح میگیرند ، صدقه و خیرات میدهند .

امروز هم روز چهارشنبه است ، محرم هم زیارت متبرک شاه دو شمشیره تا بمینم زایرین ما چگونگی و یا چی عزم وظلی به زیارت آمده اند . حضرت لوث بن قهص بن

خدایا! دعایم...

حضرت عباس یعنی نواسه کاکای حضرت رسول خدا در حدود سال (۸۲۰) در جنگی شهید شده و در این محل مدفون گردیده است .

در کنار در بیورنی زیارت گدایان به شماری جمع شده اند که عده آن ها حتی به اصرار و پر رویی از زایرین پول تقاضا میکنند و صحن زیارت پر از کودکان و زنان است ، بعضی از دختران جوان وزنان بیرو جوان برای کبوتران زیارت دانه می اندازند . هرزنی دروازه و دیوار و سنگ قبر رامیوسد و حتی بعضی از آن ها خود را روی قبر می اندازند ، به توغ آن دستمال مراد مینند .

از زن جوانی میپرسم که : به چی نسبتی به زیارت آمده است ؟

مگوید : شش سال از عروسیم میگردد ولی تا هنوز صاحب بچه نشده ام آیدم تا خدا به رویدارای دوست عزیز خود بچه بی نصیبم کند .

میپرسم چند چهارشنبه است که معاین ؟ به خدا چهار ، چهارشنبه اس ، آگه خدا مراد ما داد . خیرات کلان بکنم . در این جریان بیوزن سر سفیدی

فریاد میزند : " یا زیارت شاه فد و شمشیره به دادم برس ، بچه به نجات بده " " حوزو به شرا به پنجره قبر ممالد و توغ رامیوسد . " مگه به بندیت نیستم خدا آیا به بندیت نیستم بچه گک جوانم را از بلا نجات بده . " از فریاد و گریه زن بیبر معلوم میشود که پسرش زخم برداشته و وضع صحن اش نهایت بحرانی و خطرناک است . دختر جوانی به آواز بلند قرآن مجید تلاوت میکند ، زنی در گوشه زیارت نماز میکند .

رفتن به زیارت و دعایایای مقبره شهدا و اولیا انسان را به عالم روحانیت نزدیک تر ساخته و انسان نیاز مند فریادی را که فکر میکند باید به پیشگاه خدا انجام دهد در این جا بهتر و باخاطرام تر از سینه بیرون میکند .

موانع با آداب و گاهی هم با عنعنات مختلف در کشور های اسلامی به زیارت ها میروند ، عده ای با خود تسبیح میبرند ، عده ای دستمال مراد میبندند ، بعضی ها قفل میزنند بعضی ها " بند " میگیرند و بعضی از خواهران گاهی به پیشگاه مقبره خم میشوند و گاهی هم از صاحب مقبره طلب حاجات میکند اما در

دین مقدس اسلام احکام روشن وجود دارد و مسلمین باید به هنگام رفتن به زیارت آن را از نظر دور ندارند .

حال موروم به زیارت عا - شقان و عارفان ، این زیارت ها که میگویند ضامن کابل اند نزد مؤمنان خیلی متبرک میباشد . خداوند همواره وجود دارد و زایرین زیادی رفته و آمد میکنند در زیارت تومس انصار نیز چنین است ، جوانان و زایرین بیشتر روزهای جمعه به دعا می آیند .

جوانان دخترها و بچه ها دست به دعا اند ، کی میداند ، آنها چه میخواهند ؟

عده ای خود را ، عده ای خواهر و برادر را ، و مادران فرزند ان شان را دعا میکنند و شاید هم هر سینه داغی دارد و هر دل دردی ، چرا که جنگ در هر خانه آتشی افروخته و از هر کس عزیزی را گرفته است . یا این که عزیزی در سفر دارد و یا بیماری در بسترو از خداوند میخواهد که به روحانیت عا - شقان و عارفان و شهدای ما - لحن دعایش مستجاب گشود . برای يك ستمندی که دست به دعا بلند میکند و فریادی در سینه دارد ، گاهی این دنیا برایش چقدر کوچک میشود و تنها باید به درگاه خداوند دعا ببرد . و بگوید : خدایا : دعایم را مستجاب کن .

ژورنالیت

ماه مبلغ هنگفتی از این بابت برایم پرداخته میشود . چهارشنبه : چون به یکی از زبانهای عربی خارجی بلدیت دارم و میتوانم با یک کتاب لغت نامه آن زبان بزبان دری ، سخنرانی مطلب و بیرومی را که در آن زبان نوشته شده است درک نمایم ، لهذا در این روز سینه خوشن داغ سیاسی را که به آن

زبان در یکی از مجله ها نشر شده بود ترجمه نمودم و بعد از اندکس انکشاف دادن آنرا به یکی از جراید هفته وار نشر و ارسال داشتم البته از د کتر ترجمه بودن ، مطلب متذکره خود را در ری نمودم و آنرا به نام خود جهت نشر ارسال داشتم ، آخرش ما خود ، میدانم که حی الزحمه ترجمه بسیار کم است . پنجشنبه :

هیچنان ناگفته نماند که در شعر و شاعری نیز استعداد و سترسی دارم ، البته

بهترین اشعار من به گونه " استقبال " از شعر شاعران متقدم است ، معنی نظریه احترام و علاقتندی که به اشعار شاعران پیشین دارم ، اشعار آنانسرا استقبال منطام و معجز و قافیه اشعار آنان ، شعر به سرام ولی بانا ، سف که اشعار استقبالی من کثرتا قبال چاپ پیدا می - نماید ، من دانم چرا ۲۰۰۰ به هر صورت ذوق شعری من که عموماً روزهای پنجشنبه گل می نماید ، در این پنجشنبه نیز استعداد و احساسات شعری

من به غلیان آمد و از واری صفحات دو مجموعه شعری شاعران بنام ، دو پارچه شعر ناب به طرز دیگری ساختم و به مجله های برای نشر ارسال داشتم . خوب ، خواننده گرامس) این بود مختصری از یادداشت های من . حال بدون شک ، آنانیکه به استعداد ، پشتکار و ابتکار من در هرصه کار خلاقانه ژورنالیتیک باورند داشت یقین کامل حاصل نمود و دانست که من واقعا ژورنالست پرکار ، متبرک و مستعدی میباشم .

بقیه از صفحه (۴۸)
راه خدمت به هنر تئاتر و تئاتر
مصانه گام نهاد است.
او را از زمانه های بخاطر
دارم که تازه پایه عرصه تئاتر
نهاده بودم از نخستون گام ها
نه پهنساز و زیبای دنیا تئاتر
و سعادت و شرافت و بزرگی
قلب های دست اندر کاران آن
پی بردم . حبیبه عسکر جز از این
دنیا بود که با قلب باز و لبان
پر تبسم به پیشوازم شتافت و از
او ان فعالیت تئاتری ام السی
اکنون چون خواهر و دوست
مهربان مرا یار و همراه بوده
است .

حبیبه عسکر با اولین نما
ی شنامه که در آن نقش داشت
راهش را به قلب های علاقه
قندان هنر تئاتر و تئاتر
باز کرد از آغاز فعالیت های
هنری اش الی اکنون او با
همان پشتکار و علاقه مند ی و
جدیت خاص خودش به تهرین
بیالای نقش هایش می پردازد .

او هنرمند است باخته کسی
و عصبانیت بیگانه . او همه
استعداد او توانندی اش را
بخاطر اجزا و ارایه بهتر و مالی
نقش ها بکار می برد .

به نظر من او در همه نقش
هایش هنرمندانه درخشیده
است . با وصف اینکه سالوانی
زیادی می گذرد ولی من
نقش های حبیبه عسکر را در نما
ی شنامه های خوش و زنان عصبی
مستش و ازدواج و طبلکاره -
پاد و استثنایی و حماسه ما در
۰۰۰۰ بخاطر دارم و او را
بیش از هر زمان دیگر زیبا تر
و موفق تر در نمایشنامه حماسه
مادر یافته ام . چه حبیبه
عسکر با وصف فعالیت های -
هنری و خلاصه خویش همیشه
و جاودانه برای اطفالش زیبا -
ترین و مهربان ترین مادر بوده
است .

او را در فامیل کوچک تئاتری
ما بیثابه هنرمند مستعد
خوش ذوق خوش سلیقه خوش
صحت و شیکپوش می شناسند
و او را همیشه با آن لبخند زیبا
و همیشه کی اش بخاطر دارم .

من به بین ...

من باشنیدن همین زیزه های
شهرین ترس از روسای را فراموش
موش کردم خودم را در اختیار
او گذاشتم و او مرا چون عرو
سکی در دستهایش چرخاند
چون بازچه بی بی با بی ام گری
فت حساب روزها از دستم رفته
بود . فقط بخاطر دارم که
کپ نامزدی ما بود . عنقه ب
نامزد میشدم اگر چه مساله
عسکری او مطرح بود . همین که
سر بازی برود با آن که از من
دور میشد احساس غرور میکردم
ولی یک روز خبر شدم که او
رفته است آن وقت تصور کردم
که سقف آسمان یا همه بزرگی
و سنگینی اش روی قلبم نشست
آرزو یادم بریاد شدند . سرم
دور خورده ، آسمان دور خورده
مردم دور سرم چرخیدند و -
دنیا با همه بزرگی اش چرخید
زیرا من از او حمل گرفته بودم
و او پاکستان رفته بود .

خاله ام که از دوستی و نزد
یکی ما آگاهی داشت برایم
نداری میداد میگفت : او هر
کجا می که باشد پسر می آید
من او را می آورم . او جز تو
با کسی دیگر نمی ازدواج نمی
کند . بعد زرتگی کرد و سرا
نزد زنی برد که ظلم و اسقاط
کند . من مدت چهار روز در
خانه خاله ام بسر بردم وقتی
توانستم راه بروم به خانه خود
آمدم .

هر شب او را در خواب مید
یدم که با دریش دامادی به لو
م می ایستد باز دور بازو ام
انداخته حلقه نامزدی به
انگشتم میکند . یک روز خواب
خود را برای خاله ام قصه کردم
با بی تفاوتی تمام گفت :
دختر جان به فکر او نباش -
کسی چه میداند که او بر میگردد
بانه . با گریه و زاری گفتم آخر
تو از همه قضا یا خبر داری او
باید یا من عروس کند هر
جایی که باشد من حاضر استم

که از همه خانواده ام چشم
پیروم و نزد شریرم . طوری
سوم دید که توشدم . با
لحن که از او انتظار نداشتم
برایم گفت : دختری که نه ضمه
دارد و نه ابو هرگز به درد
زنده گی کسی نمیخورد . تو
نمی توانی عروس من باشی ، کسی
چه میداند که تو به چه کسی
خودت را فروختی . فرهاد زدم
آخر شما از موضوع خبردارید
شما کمک کردید که طفلکم را
سقط کنم . برای خدا این
قدر رحمت بزرگ بمن نرساند
اما خاله ام با تبسم گفت :

من آن کار را به خاطر
حفظ آبروی خواهرم انجام
دادم و نه از اول هم میدا
نستم که پسر من آن عمل را
مرتکب نشده است . من پسر
را خیلی خوب میشناسم او نمی
تواند آن قدر صدمت باشد تو
بدیج ثبوتی علیه پسر من ندا
ری .

خاله ام راست میگفت من هیچ
ثبوتی علیه پسر او نداشتم
ثبوت را خاله ام با زرنگی از
بین برده بود . حالا کرم زهر
ی با این سنگینی شکسته
است . از زنده گی بیزارم
دل سرد گردیده ام هیچ چیزی
هیچ کس نمیتواند از من هایم
بکاهد . میگویند خاطره یک
عشق را میتوان با عشق دیگر
از یاد برد ولی من نمیتوانم
این بدبختی را با کدام بدبختی
دیگر از یاد ببرم .

روزی نیست که خواستگاری برا
م نباید ولی جواب من همیشه
منفی است . با آن که یک
دختر تحصیل کرده و مقبول و از
خانواده سرشناس است ، اما
زنده گی مرا آن گونه نابود
ساخته که نمیتوانم خود را احساس
کنم . شبها میگریم ، روز
ها میگریم و چون آفتاب غروب
رنگه میمانم . هیچ کس نمیتواند
ند که در دل من چه آتشی
است . برآستی وقتی عشق
مرد ، پس از مرگش رنگه میگرد
و احساس میشود و من هم
مانند شمع می بر می آرزو هام
میوزن و قطره قطره آب میشود

بقیه از صفحه (۶۲) **سترویس ، پاس ...**

تم مذکور از جمله تم های
بسیار برجسته و نامدار بود .
قابل یاد آوری میدانم اینکه
من هفتصد مرتبه به کشور اتحاد شور
روی جهت اجرای یک سلسله مس
یقات دوستانه سفر ورزشی دا
شتم ام که نتایج مسابقات فوق
العاده ارزایی گردیده است .
هیچنان در جریان مسابقات تو
رنتت هایه حیث قویترین تنیسر
انتخاب شدم که یک کپ افتخاری
را به حیث بهترین پلیور از جانب
مقامات ورزشی پوهنتون کاپسل
به دست آوردم .
عبدالحمید صافی ورزشکار
مستعد و ستاره تیم ملی و المپال
در آخرین لحظات صحبت خویش
به این نکات با ارزش که مساجه
ورزشی طرف علاقه اش را متاثر
ساخته است چنین گفت :
به وضاحت بسرایتان بیان
میکند که المپال در افغانستان
فعلا رو به رکود و نیستی گزاشده
است و بخاطر آنکه محل مناسب
بخاطر تمرین ندا هم تهر کار
فهم اصلاح وجود ندارد معصومه
درست ندا هم لهاس ورزشی -
وجود دارد و مهمتر از همه عدم
اعتراف تم و المپال در مسابقات
خارج از کشور اگر چه دعوتنامه
های عنوانی ورزشکاران به کشور
واصل می شود اما تفرصات و ملاحظات
مختلف و ندا شدن بودجه کافی
سفرهای ملی لغو میشود . این
همه بی توجهی را خصوصا متوجه
ریاست المپیک کشور میدانم زیرا
از چندین سال به اینطرف اصلاح
این ورزش را به فراموش سپرده اند

شد به رهبر سیمبولیکی مانند
ملکه پرتانها]

يك ژورنالست روزنامه پروادا
بعن خاطر نشان كرد كه: "گربا -
چف كروگانی است در دست
د موكرات ها و آنها هستند كه
اكنون تصميم می گیرند."

كيو نیست ها همزمان تلاش
های آقای یلتسن و طرفدارانش
رابرای انحلال حزب و نشرات آن
مخالف قانون اساسی تلقی می -

نمودند و اگر نه هم صریح و صمی
داشتند تا " طبیعت غمزه مو -
كرات یلتسن " رابرجسته نمایند.
امید بعضی ها پیاپارسا
شوروی كه اجلاس آن به تاریخ
۴ سنبله (۲۶) اگست در -
ماسكو كشایش یافت ، بسهارم
به جای نرسید .

اجلاس پارلمان شوروی كه
شورای عالی نامیده میشود از
تشتت فكري و وجوه اختلافات
عمیق میان نماینده گان حكایه
می نمود .

دین اجلاس گرباچف نتواند
نست تركيب پیشنهادی شورای
امنیت شوروی را مورد تصویب قرار
دهد و به علاوه پارلمان فعالیت

های حزب كونیست را در سراسر
شوروی به تعلیق در آورد و به
شكستادن و مساله سازمانده سی
مجدد " ك ج ب " به مثابه

خواست های عده د موكراتها
رای مثبت داد . اما همزمان در
اجلاس پارلمان موضعگیری تند
سایر جمهوری ها علیه شورویسزم

روسی بازتاب یافت و نمایندگان
سایر جمهوری ها به تشدید جری
یان تجزیه طلبی مساعدت نمود -
ند . تنها در هفته گذشته بود كه
سه جمهوری بالتیک استقلال كامل

شان را با حمایت غرب به دست
آوردند و به دنبال اوکرایسن و
جمهوری های آن ربايجان و از -
بکستان نیز به جمع استقلال طلبان
پیوستند . در هفته گذشته عملاً
عمراتحاد شوروی خاتمه یافت .

در جریان جلسات پارلمان
شوروی این سوال پدید آمد : آیا
شوروی وجود دارد و یا نه ؟ آیا در
شوروی کدام مركز قدرت عمل
میكند یا نه ؟

موجی از اعلام استقلال ها و
تصمیم گیری های مستقلانه جمهور
ری هاسر نوشت کشور شوروی را
زیر سوال برد . درست به همین
علت ها بود كه رئیس جمهور یلتسن
در جریان هفته گذشته تلاش نمود
تا با تماس های مستقیم با اوکراین
قزاقستان و کرانه بالتیک از ستمزده
جوهی ضد روسی بگاهد و به جای
ضعف ساختن گرباچف در عقب
اوقرار گردد .

جریان کودتا و سرریزی برآه
در ذهن هر شهروند شوروی -
سوال مقایسه دو شخصیت عده
شوروی یعنی میخائیل گرباچف
و یاریس یلتسن را مطرح نمود .

بسیاری ها در گفتگو های شان
این امر را برجسته میساختند كه
قاطعیت و اراده و وفاداری یلتسن
به دموكراسی مهمترین عامل نجات
شوروی از خونناهی نظامی بود و

جوانان در صهره یلتسن رهبر
بلا منازع روسیه را می بینند كه
به نظر آنها به ایديال های
آزاد پخواهانه و صادقانه است .

اما مشکل عده یلتسن
اینست كه او ترجیح داده رهبر
روس باقی بماند و از همین رودر
سایر جمهوری ها از حمایت بیشتر
برخورد از نبوده و حتی بعضاً

تزار جدید خوانده می شود .
طبیعت خشن " موزيك وار " -
یلتسن مصالحه میان او و مخالفینش
را دشوار و حتی ناممكن میسازد .
كونیست ها یلتسن را ذاتاً

" ضد دموكرات " میخوانند
و گاه گاه او را به ستالین تشبیه
می کنند اما طرفدارانش این نظر -
یات را بهبود یافته تلقی می نمایند .
یکی از جوانان ماسكو ضمن
گفتگو بی یاد آورشد : روسیه

بعد از پتر كبر فرزند می مانند
یلتسن را ، ندیده است .
اما در برابر به نظر بسیاری
ها یگانه شخصیت تعادل دهند

كه نه تنها روسها بلکه دیگران
نیز میتوانند به او اعتماد کنند
گرباچف است . در روزهای دشوار
بعد از پیروزی بر كودتا ، گرباچف
كه استاد بزرگ تاكتيك نامیده می

شود و صمی نمود تا احساسات
بهر روز متلاطم د موكرات را با برخورد
عاقلانه سیاسی پالايترد هد .
گرباچف هنوز قدرت بریان

فوق العاده خود را در مجاب
کردن مردم به كار میگردوس -
خواهد جامعه باور نماید كه -
پایدار تر و سلم انفس تر از او رهبر
دیگری در شوروی وجود ندارد .
يك ژورنالست انگلیسی در پاریس
مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گربا -
چاچف پس از بازگشت به
قدرت گفت : " بدبختی گربا -
چف در حال حاضر اینست كه
مردم ارزش او را نمی دانند [؟]
اما برخلاف يك نماینده كنگره
نماینده گان شوروی عقیده ندا -
رد كه :

رئیس جمهور ماركسست ؟ يك
د موكرات یا يك پروكراتی كه
ماسك د موكراسی را بروی خود
كشیده است . حال منافع خود
روی به نحوی هر دو حریف و حتی

دشمن د پیروزی یعنی میخائیل
گرباچف و یاریس یلتسن را در
و صمی قرارداد داده كه با هم
همكاری كنند . منافع سیاسی
اغلباً مهمترین از علایق شخصی
است اكنون در برابر رهبران

شوروی به شمول هر دو رهبر
عده سوالات زیادی وجود دا -
رد كه هم آینده آنها و هم آینده
كشور شان به آن بسته است .
اولین سوال اینست كه اتحاد
جمهوری ها چه شكلی خواهد

داشت ؟ به نظرمی رسد كه
یگانه راه در قدم اول اتحاد
تعدادی از جمهوری هاست كه
دارای استقلال كامل بود و از يك
مركز كوچك و هماهنگ كننده كه

موجودیت شوروی را تضمین
خوانمایند و اطاعت خواهند
كرد . سرنوشت آیند شوروی
چه در شكل يك كنگره راسیون
یاد در شكل يك جامعه اقتصادی
كه هنوز مورد اختلاف است باید

در كنگره نماینده گان مردم كه
هم اكنون جریان دارد حل و
فصل شود . اما با حل این مساله
دومین سوال قدر راست میكد :

حل بحران اقتصادی ایجا -
مع د بحران اقتصادی عمیق
به سرمی برد ، تولیدات شدیداً
كاهش یافته ، بازار داخلی
مختل شده و قیمت های شكلی

سراسر اور افزایش مییابد د سپلین
تولیدی و مالی ضربه دیده
و جریان گذار به بازار آزاد كه

گرباچف

كلو در حل پرو بلم تلقی میشود و
با موانع روبروست . مخالفین
د موكرات ها فكر میكنند كه علی
الرضم پیروزی بر كودتا ، آتانی كه
امروز قدرت را در دست دارند ،
با ناتوانی در حل مسایلی
اقتصادی درین بسته قرار خواهند
گرفته و دامنه افكار عامه را از -
دسه خواهند داد .

آلبته سرنوشت اقتصاد
شوروی سرنوشت قدره را تعیین
می كند . يك نماینده كنگره
نمایند گان مردم در همین
هفته از تریبون پارلمان شو روی
صریحاً گفت كه :

" اولین عده ترین مساله
برای ما باید اقتصاد باشد . به
راستی هم گرباچف رهبر محبوب
مردم ، رهبرینه نامش احترام
هر فرد شوروی را پنج سال پیش
برمی انگیزت پایش در جیبه
اقتصاد در گل ماند و همه آن
شهرت عظیم را از دست داد .

بحران قدر همزمان سوال
حیثیت شوروی و تعهدات بین
المللی نقش آن را در مناسبات
جهانی پیش می كشد . آیا شوروی
ها قادر خواهند شد در زاین راه
هر چه زودتر گام بردارند ؟

از زبانیان حیات اتحاد شوروی
تا ایجاد دولت متحد جدید چه
هر شكلی كه باشد هنوز فاصله
زیادی وجود دارد . تا آن زمان
بحران و تناقضات سیاسی اقتصاد
دی واجتماعی جمهوری های
شو روی را بیش از پیش خواهد فشرده
و دیپلماسی جهان را در خلاء قرار
خواهد داد .

درآمد همسراو را تنهایافت ابراهیم پرسید : اسماعیل کجاست ؟

زن گفت : او در پی تحصیل روزی بیرون رفته است . آنگاه از سختی معیشت و تلخی زندگی پسر ابراهیم گله کرد ، این گله مندی و ناراحتی از زندگی ابراهیم را خوش نیامد و آن زن را شایسته همسری فرزند خود نیافت ، و بید زنگ از آنجا بازگشت . و هنگام بازگشتن بوسه سیله آن زن سلام و تحیت خود را بفرزند ابلاغ کرد و باو پیغام داد که آستانه خانه اشرا تغییر دهد و مسعود ابراهیم ازین کتایه آن بود که اسماعیل همسرش را تبدیل کند و بازنی متناسب با مقامش همسری گزیند .

طولی نکشید که اسماعیل باز آمد و از مشاهده اوضاع و احوال دریافت که کسی در غیاب او بمنزلش درآمده . پس از همسر خود پرسید : آیا امروز کسی از اینجا گذشته است ؟ گفت آری ، پسر مردی با این عذم و صفات با اینجا آمد و سراغ ترا گرفت و از حال و گزارش زندگانی تو جستجو کرد . پس من وضع زندگی و شدت دست تنگی خود را با او بازگفتم .

اسماعیل گفت : آیا پیغامی برای من فرستاد ؟ گفت : چرا ، او بتو سلام فرستاد و پیغام داد که آستانه خانه ات را عوض کنی .

اسماعیل گفت :

او پدر منست ، و مرا فرمان داده است تا ترا اطلاع گویم ، آنگاه بفرمان پدر او را طلاق گفت .

پس از پندی باردیگر ابراهیم بسراغ فرزند خویش آمد ، تازه یداشرا آتش شوق را فرو نشانید .

ولی این بار نیز اسماعیل را نیافت و همسر تازه اشرا دیدن کرد و پرسید اسماعیل کجاست ؟ زن گفت برای کسب روزی از خانه بیرون رفته است . پس چون آهنگ بازگشتن نمود از وضع زنده گی و گزارش احوال ایشان سوال کرد . زن بشهر و حمد خدا ایتعالی زبان گشود و گفت : مادر آغوشر خوبروت و آسایش و سعادت بسرمیبریم . ابراهیم از شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و از قناعت و خوشنودی و سپاسگزاری و ایمان آتزن آسوده خاطر گشت و گفت : ازین بشوهرت سلام برسان و بگو : آستانه خانه ات را محفوظ بدار . شما مگهان اسماعیل بعبادت خویش بخانه باز آمد . و با همسر خود بسخن پرداخت ، زن او را خیره داد که امروز پیرمردی خوشتر

بت های را که ابراهیم شکست

خندان و تیافته در غمشان با متقابل رفتن و نمود را در آغوشرم و پرمهر رفتند . پدر پسر پسر جوان دست بگردن هم آوردند و بوسه ای شون زد و بیدل کردند و از سر استیای و زنه فراق با هم سخن گفتند ، آنگاه در زیر سایه آن درست در ناله ای از محبت و خیمه ای از مهرمانی و سعادت بروی یکدیگر بنشستند و در بختن حال تنادی و نشاطی که وصف آرزو عهده خامه و بیان بیرونست ، ابراهیم داستان ماء مورت عظیم خود را با فرزند در میان نهاد و در حالینه با انگشت خربزه ای مجاور نشان میداد ، گفت : ای فرزند ، خدا مرا فرمان داده است تا در اینجا خانه ای بنیاد نهم و اسماعیل بیدرت اشاعت و آماده کنی خود را عرضه داشت .

ابراهیم و اسماعیل با نیروی امیدواری و آتانه بتوفیق الهی و بیل و تپیر برداشتند و بنات آن تن بلند رهسپار شدند و با عزمی تزلزل ناپذیر تن عظیم را از جغای برکنند ، تا خانه خدا را بجای آن بنیاد نهند و در آنجا با پروردار خانه از سر راز و نیاز عرصه میداشتند : " پروردگارا ، این عمل را از ما بپذیر . زسراکه تو سنوا و داناش . پروردگارا ما را توفیق ده که در پیشگاه تو مسلم باشیم و از زنده ما امتی مسلم بود آور و مناسک عبادت را بمانما و توبه ما را بپذیر ، زیرا که توشی توبه پذیر مهربان " .

عقول نکشید که آثار پی پدید شد و بوضع بنا نمودار گشت . اسماعیل سنگ معیاری و آلات و ابزار کار را فراهم ساخت و ابراهیم بنا را ساختن خانه مشغول میسود و جای تریه نیست که در قیام باین امر خضیر و سیف و دشوار نیروی باطنی ایشان را مدد میداد .

دیوارها بالا آمد و از اندازه قامت ابراهیم در گذشت و دیدر دست او بسالای دیوار نرسید و در اثر ضعف پیری طاقت بالا بردن سنگهای گران را نداشت . ازین رو اسماعیل را بانگ داد تا سنگی بزرگ پیدا کند و زیر پای او بنهد تا مگر بر کار خود مسلط شود و بر تمام بنا قوی یابد . اسماعیل در پی سنگ جستجو افتاد تا " حجرا اسود " را پیدا کرد و آن را نزد پدر آورد ، پس ابراهیم روی آن سنگ ایستاد و بنا را بنیاد داد و اسماعیل همچنان او را کت میداد و هر قسمت از بنا که پایان می یافت بقسمت دیگر میبرد اختند تا بسعی آن پدر و فرزند ، بنای آن خانه نه مظاف قلوب و مهبه فرشتگان و شمع جمع موحدانست پایان یافت .

سعی و با سبب زرفاریانه ، ما را مدد و از او ساج زندگیمان تغییر کرد ، پس از نیبختن و خوش زندگیمان برای تو سیف کردم . پس چون میخواست بازگردن سلام و تحیت بتو فرستاد و پیغام داد تا آستانه خانه ات را محفوظ بداری .

اسماعیل گفت : او پدر منست و در این پیغام مرا توصیه کرده که از تو جدا سوم و در زندگایت بخوشم . پس اسماعیل فرمان پدر را پاس داشت و با همسر خود بزینت و از او فرزندان بیآورد .

بنای کعبه

ابراهیم همچنان دور از فرزند خود بسرمیبرد و نگاه بسراغ او میآمد تا در یکی از سفرها ، نه تنها بقصد دیدار فرزند بلکه برای انجام کاری خطیر بآنسزمین وارد شد . زیرا او در این نوبت از طرف خدا ماء مورشده بود که خانه کعبه را بنا کند و اساس خدا پرستی را بنیاد نهد . از اینرو راه حجاز پید گرفت و شتابان بسراغ فرزند خویش آمد و اعراف چشمه ها و سرمنزل قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند خود را بیافت که در رنار آب زمزم زبرد رختی پر شاخ و برگ بر تاشیدن تیری مشغول است .

اسماعیل چون پدر را از ورنید از جای برخاست و دست و دامن بیفشاند و با چهره

خوراکه فروشی برادران

انواع خوراکه باب تان را تهیه و به قیمت های مناسب برای مشتریان
عرضه میدارد.
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش

خانم ها را به فروش می رساند.



آدرس:

سمنت خانه جوار کردریان سابق

رستوران محبت

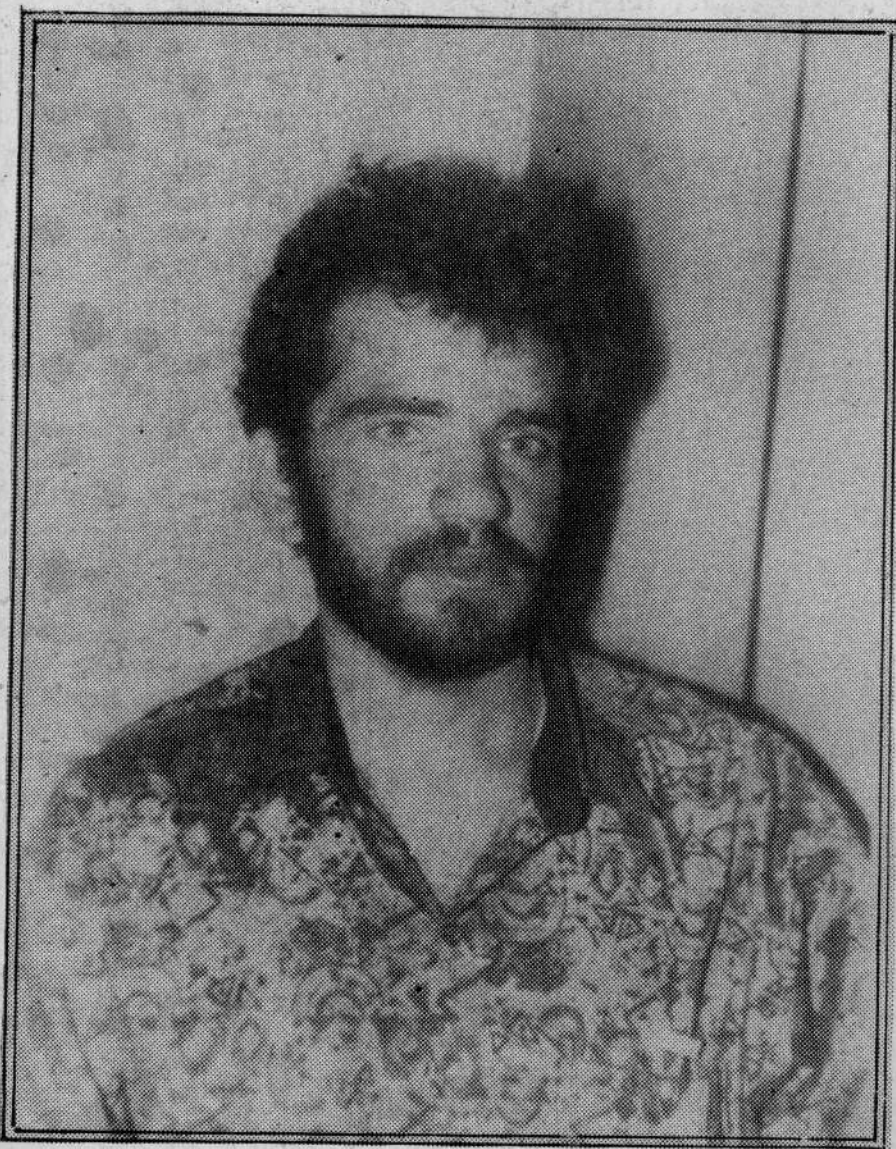


این رستوران شیرینی خور و غیره می فروشد و از رستوران محبت برگذار
گمانید رستوران محبت با محبت خاطر شما را پذیرایی نماید
رقیبت لذت بخش در بهمان خوراکه فروشی برادران
همچنان رستوران محبت به روزگار است ۱۱۰۳ ک ۲ ظفر
بجای حرکت با شایسته در خدمت همشهریان است
آدرس: حصار اول جاده میوند تقاطع رستوران محبت ۲۵۷۶۶

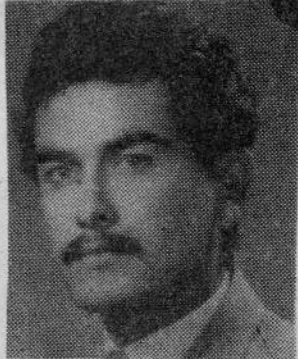
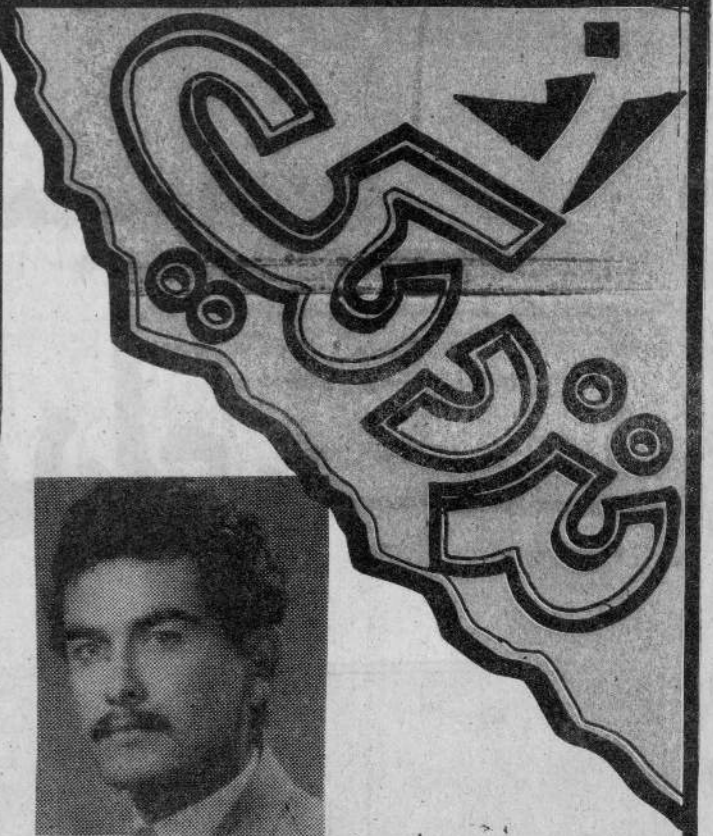
افغانها در فستیوال

صدای آسیا

یما سلیمان، گیتار بیست
 جوان و پرکار که با سرانگشتا -
 نش تاریخهای باریک و هزارنغمه
 گیتار را به صدا می آورد و شنو -
 ند، کنجکا و خوشذوق را بسا
 نوا جشن موسیقی دلنشین
 گیتار به شنیدن فرامیخواند
 چندی پیش با گروهی از هنر -
 مند ان جوان کشور جه -
 اشتراک در فستیوال " صدای
 آسیا " عظیم الماتا مرکز جمه -
 ری قزاقستان اتحاد شوروی
 گردید، بودند و اخیراً با
 موفقیت های چشمگیری به کشور
 بازگشتند .



خودش در این مورد معلوما ت
 میدهد که در این فستیوال
 از سی و دو کشور آسیایی وارو -
 پای هنرمندان و موزیسین
 های مجرب اشتراک ورزید، بو -
 دند، که مدت پانزده روز هنر -
 مند ان کشور و سایر کشورها مو -
 سیقی کشورشان را در معرض
 دید تماشاچیان قرار دادند .
 یما سلیمان میگوید: چه بزرگه
 در فستیوال برای من و سایر
 اشتراک کننده های افغانی
 جالب افتاد سرودن پارچه
 های فلکلوریک کشور و آهنگهای
 هنرمند بی همتای مان مرحوم
 احمد ظاهر با موزیک جاز تو -
 سط هنرمندان جمهوری تا -
 جکستان اتحاد شوروی بود که
 از طرف تماشاچیان و اشتراک
 کننده ها با استقبال گرمی
 مواجه شدند



یوسف کوشکار دوست دراز مجله

همکار خوب مجله محمد جا - دید مباحث، حاصل پو هنتی فارمیسی

فکر میکنم کله گذاری هم مثل کتبی های زری داره سود شده که همه گان کله گذاری کرده میکنید نامه مانشر نمیشود دیگران به هر صورت اما همکاران د ایس ماکسه همواره نامه هایشان زینت بخش (از دور و از نزدیک) بوده نباید گله نمایند به هر صورت ما منتظر مطالب جالب شما همکار عزیز مجله هستیم

همکارنو ویلا ستیک پیچ مجله نقیب الله وفا جو از پو هنتون کابل از نامه سرا پالطف شما این طرح ادبی راجهت تشویق تان انتخاب کرد ایم

اگر به چشمانم بنگری تصویر خود رامیمنی اگر لبانم رانگاه کس نام خوشراموشنوی و اگر قلمم را بشکافی عشق خود را در آن خواهی یافت

همکار خوب مجله شهر احمد امیری

هیچنان نامه های این دوستان ما از کوردندانهای مو - شهای پوسته خانه هادر اسان مانده اند

فضلیه عریف و عبدالجهد مشفق محصل پو هنتی فارمیسی فریده حسن زاده و نظیمه وفاکو - همتانی متعلبان لوسه مریم - شیما عزیز محصل انستیتوت پو - لوتخنیك کابل محمد صابرس ثبات از رنگرهاره محمد ولی احمدی

آورد که برای خوشبخت نمودن دیگران مکتوبند

محترم حصونا غزال از پو - هنتون کابل

نامه باصفا و باخط زیبای تان برای ما رسید و نزدیک بین توانست بدون عینک آن را بخواند و داستان ترجمه شده تانرا به سهولت بیشتر سوره خود را از مسوولیت رها نهد

از حضرت محمد (س) از تکبر اجتناب کنید و زسرا تکبر گناهی است که نخست از همه شیطان را خوار کرد

از مکتب دشت برچی و سلماظا - هری معلم لوسه سلطان رضیه کابل و حوریه صدق از وزارت - اطلاعات و کلتور و فاروق صدیقی ر عبد النعم کوهستانی و مهر ویس عقیقی و فاطمه حنیفی و ملسلا حنیفی از خیرخانه مرضیه مرادی ریهاتنا از سرک اول خیرخانه مینه ناصر آریین و ماریار همین و میر - ویس آرام مشعل زرین و نازینلا - زرین و نظیفه وفاکو همتانی عبد الله مایل و همکار همیشه کی مجله مومن کتوازی

از حوریه مهر عزیزید و زهرا حورس آدم (ع) را از جنت بیرون کرد - از حمد دوری کنید و زسرا حمد بلا یی است که به دست قاپول و هابول رابه قتل رساند ارسالی: عبدالبشیر نواز شر

همکار مهربان سیوزی تنها و بیگار در خانه

نامه تان بسیار جالب بود چون در پشت پلاکت (بیگار در خانه) نوشته بودید و در داخل نامه (بیگار در خانه) به هر صورت اما یک مثل پشتسو است تر بیگاری بیگاری چه ده

در وصال مع استگ میر تقی میر

شعر را گفتم برای چی اشک مریزی؟ یا حضرت جواب داد: به یاد گفتم ما مکتب من از استگهای روان تو هود است ولی از استگهای من بسیار بود که تو با خاتری من در خیال هم او در هستم و از همین سبب است که ایستای انکم ناپدید شد کرد ایستای انکم ناپدید شد من او را برای همیشه از دست دادم حالا تا جبهان پا برجا است و استگهایم به یادش روان خواهد بود

ارسالی: مرشیه و زرمین و عاقله

محترم عبد الله عایل از و - سوالی اندخوی:

به امید سعادت همیشه - کی شما تمام همسایه گان تان و اینک نکته های تان را در مورد سعادت نشر میکنم:

احمد دم | چرا سعادت را در خارج میجوید و سعادت در درون خود شماست

فر بون سعادت و خوردندی این است که آن که خورد را خو - شبخت میانگارد واقعا خوشبخت است و زلی آن که خورد را از همه خورد مند تر میانگارد و از همه نادانتر است

محترم نوره ناسر و صهل انستیتوت طب بلخ

نامه تان رسید و منتظر نامه ها و مطالب بعدی تان هستیم از شما یک کیلو متر فی - ثانیه تشکر

محترم سلطانه جان ساقی از شهر مزار شریف

نتیجه لبخند تان تکرار نیست مقصد ما فقهایی ارسالی تان است و چون یتبار از طریقت همین مجله به چاپ رسیده منتظر نتایج لبخند های بعدی تان هستیم

محترم کشور مراهری:

ازین که دور بین نیست خلل سواد و نام و تخلص اول تانرا خوانده نتوانست و صرف دی بر سه حصه تغلغل تانرا ذکر کرد و معذرتش را در دسته بپذیرید و در مورد سوال تان بایند گفت که بلی استحمام مان است که نوشته اید منتظر سوالات مشکلترتان هستیم

محترم ورور محمد صابریثبات له ننگر هار خفه

ستاسی بیکی شعر مونسیر - ته را ور سیدل و په تودی راتلو - نکى حتما خپه سړی و ستاسو نه یوه قصیده مینه

همکار عزیز محب الله بایار

بایار خیره خوبت کسه بی یار نیستید به هر صو - رت و همان گونه که به یک گل بهار نمیشود و به یک طرح آدم طراح نمیشود ما منتظر طرح های ادبی بعدی تان هستیم بایار باشید

همکاران خوب زسره سرور و زحل سرور

پیشنهادتان را با ما حصه - جهان مجله در جریان گذاشتیم الغیب عند الله

محترم لودمیلا شکوفه باختری از شهر شیرخان

دور بین در حال خواندن نلد مه ها بود که با چشمان بی گنا دید و در نفر پسته رسان از دو طرف یک پالت گرفته و در حالی که عرو ریزان اند و پالت را با زحمت زیاد بالای میز گذاشتند که در نتیجه یک پای میز نزدیک بین از سنگینی آن ترقس کسان پدرود حیات گفت وقتی دور بین و نزدیک بین دوز سره نامه را باز کردند دیدند که نامه از با حوصله ترین همکار ما یعنی شما بود

دوست مهربان اینک رومان وین قصیده را در یک ورق جای دادن راستی که هنر و کمال میخواهد به هر صورت آنرا برای ژورنالیستی که فرستاده بودید تسلیم میکنم پنا به خدا هر چه یاد اباد

همکار سابقه دار و وفا دار - مجله نور الرحمن نوین نار بند تانک مین احتیاجات بلخمری

به امید تان اینک پرستر های شما و پاسخ های دور بین را نشر میکنیم س: در زستان نامه های ما اکثره در گویان بخاری های پست - مخابرات میشود اما در تابستان چی میشود

مثل زمستان در تابستان هم از آن استفاده مباحه مورده میشود و مثلا بجهه کافه پرا - س: چرا سیاهون از جوانان ولا - یات عکس های رنگه به چاپ نبرسانند

به خاطر کی از یکسوا سباب گند است و از یکسوهم گندم تراست



انجوشر نور احمد علا قفقلسها روین

س: چرا مجله تیراژ خود را کم کرد آیا علاقه مند ان خود را زیاد دید و نازید

نخبر و وقتی کمبود کاغذ خود را دید و قهرید

محترم عهبد الله باختر و ال از شهر مزار شریف

دور بین ازین که بشقاب های پلو و بشقاب های پسرند را ندید و در مورد چیزی نمیداند لذا سوالات تان را به همکاران فهمیده تر مجله سپرده آنها گفتند با آنکه در شماره های قبلی را جمع به بشقات های پرنده تا حدود - امتان نشر کردیم و با آنهم در آیند اگر چنین معلوماتی به دست آوریم و حتما آن را به دسترس شما در دست قرار میدهم

بشقاب دان باشید

همکار ادیبی مجله طلیحیه در ریشتر از شهر مزار شریف



راست است و ولی در مورد آواز خوان خوب اسد بدیح باید به عرض برسانیم که حدس شما تقریبا غلط است ایشان در کشور تشریف دارند و منتظر از روزی که پان رخانه (مناهل) گذاشته اند در خانه رادیو تلویزیون و مطبوعات و کتبه چشم علاقه مندانش میخورد

همکار غیر حاضر مجله لسل سعادت از هنتون بلخ

دور بین دست زهرا لاشه و منتظر نامه های طنز داره فکاهی داره طرح ادبی دار نکته های جالب دار و غیره مطالب تان است دارا باشید

تصویر زنده کم راد رشهه آب شفاف تا شما و میخواستیم در چشمانم عشقم را نسبت به تو ببینم زمانی که محبت بیدران ترا در چشم و چشمم را در دیدم آب گل آلود شد آه و مزاحمت روز گار به عوض این که چشمانم را کسور سازد آب را گل آلود ساخت نوشته: زخمی



مشکل ترین سوالات را میگوید.
معلم که از تعجب نزدیک بود
شاخ بکشد به همه شاگردانش
گفت که هینو واقعا دیگر لایق
ترهین بچه صنفش است.
در خانه "راماز" با شادی
تمام از روی یک چیز برمیخاست

نیز معلم عصبانی شد. پس از
آنکه هینو در مضمون ریاضی
توانست مشکلاتی را حل
کند، معلم مخصوصا از وی خوش
شد.
مگس که "راماز" نام داشت
شد و در گوش هینو جواب حتی

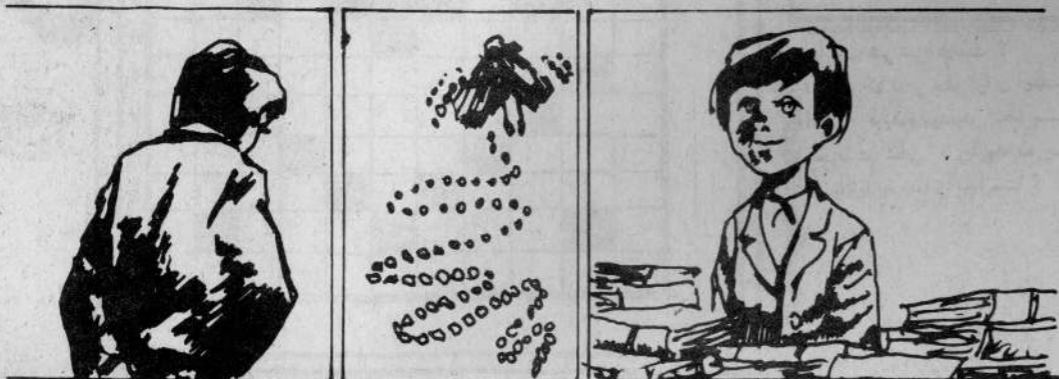
۴- روز بعد هینو در حال لکه
آله گوش را به گوش زد. میبود
به مکتب رفت او در میان آله
گوشه مگس را جاداده بود
در ساعت اول درسی باز هم
صدای بنگ بنگ مگس بلند شد.
چون او تشریح درس را خوب
نمیتوانست بشنود در آن ساعت



برود اما هینو دیگر تصمیم
را گرفته بود. مصمم شده بود
پسر لایق باشد او نمیشود
سه باتنیلی بارضی دیگران
را بخورد بگذارد.
مگس را از پنجه به بیرون رها
کرد...

۶- هینو خودش میگفت:
این بهترین است که دانش علمیه
خود آدم مکمل تر باشد تا اینکه
دیگران از زندگی در برابرش
کار بگیرند کار خوبی نیست.
در خانه مگس اینصورت
پرده به نحوی به هینو بماند
که بد و بی او نمیتواند به صنف

و برد بگری می نشست و آوازی
خواند میگفت من چی کارهایی
نیست که نمیتوانم انجام بدهم.
اما هینو برخلاف هرچی میکوشید
نمیتوانست خوش باشد او
احساس بسیار مانده کی بدله
کی مینمود.



سایور و کورکات



هینو با تنبلی و ابع گفته

۲- معلمه از این که شاگردی
به تنبلی هینو در مقابلش
قرار داشت نهایت ناراحت
بود در صنف خاموشی تمام
حکفرما بود فقط صدای بنگ
بنگ مگس بود که در اتاق شنیده
میشد.

بود مگس بالای گوشش
نشست درین اثنا باز هم
صدای معلمه اش را شنید که
میپرسید:
- بگو هینو که مدار زمین از چی
تشکیل شده از سنگه آ ب
ویا هوا...

هینو لور پسر هوش پسرک و
شاگرد تنبلی صنفش بود وقتش
معلمه اش با خشونت بسوی
فرهاد میکشید و آواز خجالتی
و شرمندگی سرش را زهر میا
نگذد در یکی از چنین روز
هایکه او سرش را پایین گرفته

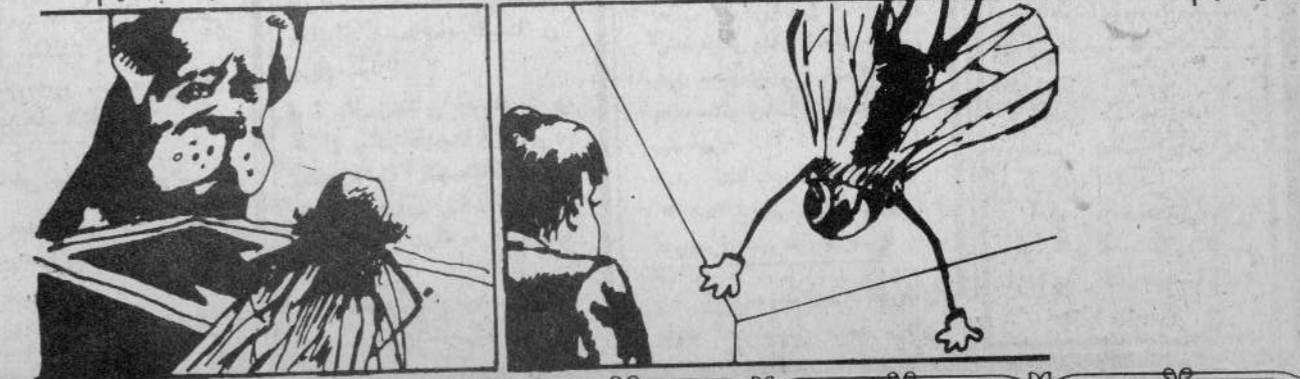


یک نفر بقیه مانم که من هم می
توانم حد اقل به کسی اذیت
و آزار برسانم همچنان من در
یافتنم که تنبلی ترین شاگرد صنف
توانستی نباید به آدمهای
مساعی اذیت نرسانیده بدین
لحاظ ترا انتخاب کردم.

هینو از مگس پرسید: تو چرا
در یک صنف کلان مرا انتخاب
کرده و بر سر گردنم نشستی و
اذیتم کردی.
- از بنگه شش ماه بود در زیر
یک سقف بودم و نمیتوانستم
بیرون پرواز کنم و خواستم به

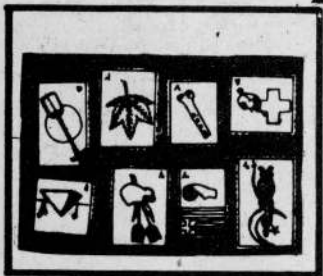
۳- پس از ختم ساعت درسی
هینو مگس را در یک قطی گوگرد
انداخت در خانه سنگ هینو
به خاطر موجودیت مگس به
عوه شروع کرد اما هینو سنگ
را رانده و برای مگس پوره اندا
خت.

معلمه پرسید: حشره تو چس
نام داری؟
- رامیس.
- و درین ساعت جغرافیه از کجا
پیدا شدی؟
- همینجا در همین اتاق بودم
بالای سقف نشسته و متوجه
درس بودم.





این دو تصویر در چند مورد از هم اختلاف دارند ان هارا در یابید ؟



نقش هر يك از این تـت هـای پوستی نام كـشوری را بخاطـر می آورند . نام این کشور ها چیست ؟



صاحب هر شی چیست ؟ اشیا ی که در جلو پای این افراد دیده میشود نظریه حرکات شان در یابید که چی متعلق به کدام آنهاست ؟

تنظیم و گردآوری از لطفه "سیدی"

حل کنید و جایزه بگیرید

افقی :

- ۱ - سفرهای مشهور جونا تان سوئیت (از خشکبار)
- ۲ - صاف و پوست کنده وسایل از مبره های شطرنج .
- ۳ - شهری در آلمان . خلوت
- ۴ - محصول بی حاصل و راج ریشه
- ۵ - خادام اشکده قیمتی ناس چیز دار
- ۶ - کاشف قانونی بنا خودش
- ۷ - تصدیق بیگانه و لایتموز نازنی پایان
- ۸ - ترس خوردنی الهزابت تهلور
- ۹ - هم در کله پاچه فروشی یافت میشود وهم در قنادی - شادمانی
- ۱۰ - پرزده غذا ردکن یکتوع پیراشکی
- ۱۱ - از گلهای معروف بهاری

عمودی :

- ۱ - از آثار مشهور چارلز دیکتر
- ۲ - نمیی از یک پرزده از واحد های وزن از سین ها
- ۳ - از اجزاء اتومبیل از ساحل نشینان
- ۴ - از ورزشهای میدانی فقیر و غنی همه دارند
- ۵ - بند دوبرابر خرابه هایمش نزدیک تهران بود
- ۶ - یارمونس
- ۷ - وحشی است از نظر سمناسا چی ها
- ۸ - از شعرای قرن هفتم فلزی است
- ۹ - از میوه ها از لوازم ازایش
- ۱۰ - مخفف اگر خوب
- ۱۱ - اثری از نظامی گنجوی

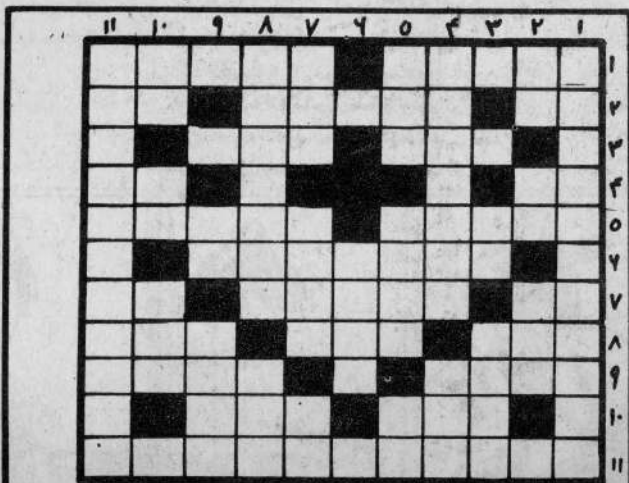


سرگلهای

۱۱۱

پوستش

ها



جدول اطلاعات عمومی

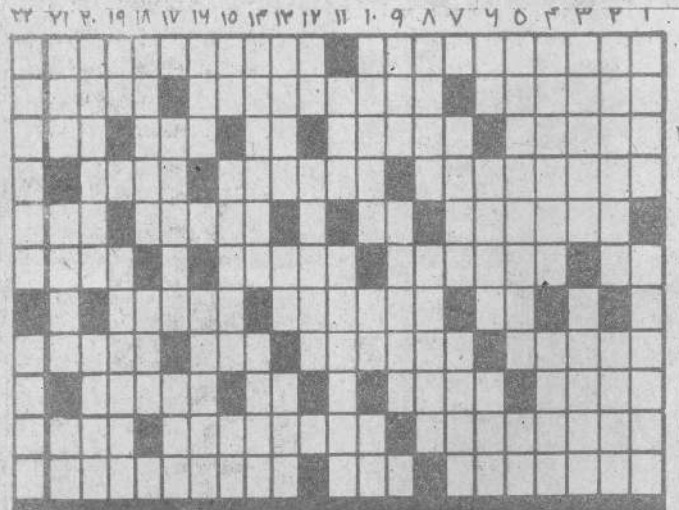
طرح جدول از: بهنگانه

- ۱- نیست شدن و زود شدن کلید گنج تفکر.
- ۹- کریم آن معروف است - از اصحاب حضرت محمد که فارسی تخلص میکرد.
- ۱۰- عمامه و لنگی - کجاست مظهر باریکی.
- ۱۱- درخت در یکی از السنه داخل شدن در امری و یا کار نی.
- ۱۲- از حروف انگلیسی - نسام بعضی طوایف ساکن سائیریا و روسیه اروپا.
- ۱۳- با اضافه "ل" نام یکی از کوچه های مزار شریف است.
- ۱۴- در ماه رمضان برپای کنند امیدها و آرزوها.
- ۱۵- تکرار یک حرف همنهین منبر - اهریمن در وجود انسان.
- ۱۶- تیز نیست - بقیه نامکمل.
- ۱۷- رسم و روش - یکی از عنا - سر چهارگانه.
- ۱۸- مراحل قرب الهی راهبوده.
- تأیدین در وجه رسیدن - واحد.
- ۱۹- لعن و نفرین - از غذا هائیکه بانان و روغن و شکر در - ست میکنند.
- ۲۰- طلای سپید - سبزی خوشبو از آنطرف.
- ۲۱- پشم شتر و خرگوش - ام. ماهیه حیات.
- ۲۲- عرب به آن حرباء میگویند تخت رستم در نزدیکی این شهر قرار دارد.

- بزنید - استاد ابیازی.
- ۳- واگذاری به کسی و اعتماد کردن به او - لباس.
- ۴- حاضر نیستند یا تغیر حرف "ب" موشنوی به پشتو.
- ۵- اولی واحد طول است و دو - می واجب "دو کلمه" از آنطرف ناپیداست.
- ۶- باز گردانیدن - مسلط بودن و دست یافتن - مزد و پاش.
- ۷- منسوب به معدن است نرم کردن چیزی.

- پسر پدر پدر - ناگزیر و بیچاره از آنطرف.
- ۱۰- خدای زردشتیان - خذف "الف" وسط - عزرا نپهل آب دهن.
- ۱۱- از شهرهای معروف امر - یکاکه بانام حیوانی شروع میشود شکم زمین - برنده امریکایی جایزه نوبل سال ۱۹۶۲ عیودی.
- ۱- به امید آن امروز را می کشند نوشتن از دور.
- ۲- میگویند به... خدا چنگه

- انفسی:
- ۱- جمله "شاید که عشق من کهواره تولد عیسای دیگرها - شد" - از دست - کاشفی که گفت اینجا هند نیست.
 - ۲- در هر صه ورزش قایم میکنند عشاق معروف ادبیات فارسی مادر شکر.
 - ۳- اعمال پنهانی که از روی - عناد انجام دهند - کاشفی دان - رضی الله عنه - خون های عرب - اشک چشم.
 - ۴- اولی آرزوست و دومی را در سائیریا می توان دید "دو - کلمه" - همت گماشتن و کوه - شش کردن در امری - پاشید، از گاز های معادن نفت و ذغال سنگ - راز است و امر نهفته - بد اختری و شومسی شاهی که زراعت و دگر فنون راه مردم آموخته.
 - ۶- روح بی آن نتوان بود - از میوه های مناطق خیلی گرم سرگردان و حیران شده در - خت ایست بی بر.
 - ۷- از اجزای کمان - شکستن اش را مرد روانی دارد - در قدیم به پیروس معروف بود.
 - ۸- سپاهی قهرمان آن - حرف و است - در خورو شایسته امتناع و خودداری از کاری که خطا به معشوق.
 - ۹- اگر "ر" میداشت گزارش میشد - و نوس بود در هم پاشید



گلفروشی سنبل

گلفروشی سال

در هر دو سه سال گلبهار
تازه و مضمون عمر بدست آورده
مرا تان کنید
گلدست عدوس خنجر و گلپوش توت
همه مطابق زوق خوش شما
آدرس: چهارمهر طبع بازار خانق

- حکایت گشته گان**
- شکر به آن در محصل انستیتوت پیدا کوژی
 - محمد مصطفی "مهر فسی"
 - معلم مکتب نسوان گذرگاه
 - غلام حید رحسانی محصل انستیتوت طب کابل
 - عمید البشیر از حصه اول خیرخانه
 - مؤتمل محمد طاهر "عزیزی"
 - انجینر محمد ظاهر مصومسی
 - گلالی افریدی از مکتور پان اول
 - ملالی افریدی از مکتور پان اول
 - انجینر نوراح مدکارمند امریت
 - عمومی مواد نفتی - حضرتان

آریا پامیر لمتد

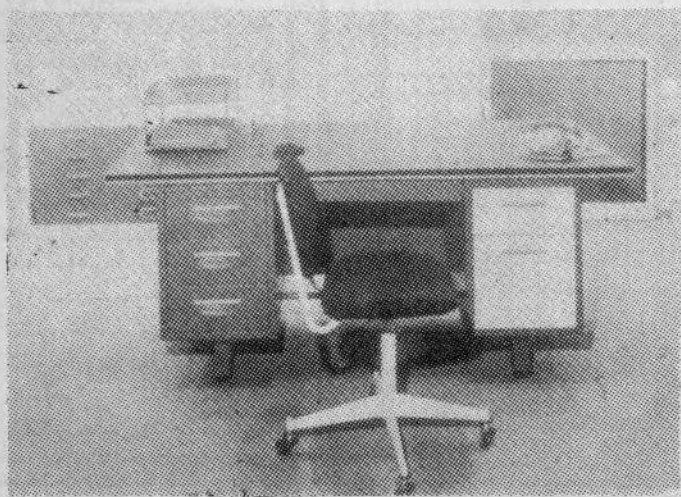
یک نام بزرگ تولیدی اجناس فلز

با خریداری اجناس فلزی مستحکم و بادوام تولید موسسه تخصصی آریا پامیر لمتد به زیبایی

دفاتر و منازل شما بیشتر می افزاید.

اگر میخواهید اتاق های تازه را زیبایی خاص بخشید آدرس دریا

پادداشت کنید. قابدیکه: عقب باغ پارتیفون ۴۲۷۳۲



فروشگاه: حصه دوم جاده میوند

تلفون ۲۴۸۳۷

فروشگاه: سالنک وات

تلفون ۲۳۷۳۷

فروشگاه جواد

اگر بخواهید منزل و محل کار خود را با اجناس فلزی مستحکم و بادوام تزین کنید، به فروشگاه جواد مراجعه کنید. این فروشگاه بهترین قطعات فلزی را در اختیار شما قرار میدهد. به شما پیشنهاد می دهیم که با خرید از این فروشگاه، به شما بهترین قیمت را بدهیم. به شما پیشنهاد می دهیم که با خرید از این فروشگاه، به شما بهترین قیمت را بدهیم.

آدرس: قاریاب مارکیت زرغونفیه میدان



رهنمایی در خرید و فروش خانه زمین آپارتمان و موتور

رهنمای مسالمت

روح الله تقیری

آدرس: شهر نو چارراهی حاجی یعقوب، متصل مسجد جامع شیرپور
تلفون ۳۲۵۱۹



آریانا مارکیت

تازه به فعالیت آغاز نموده

آریانا مارکیت که تازه به فعالیت تجارتي آغاز نموده، اجناس از قبیل لوازم منزل و

لوازم آرایش، لباس، مردانه، زنانه، طفلانه، ظروف بکلی

تمویز یون و غیره اجناس را طور عمده و پرچون برای مشتریان

محترم عرضه میدارد.

آدرس: ایستگاه افغانان تعمیر سابقه افغان اعلا





بای شما فان دیدهایم

اسد

باد سبک فقط درختان
ضعیف را تکان میدهد •
قیمت رهن شما خیلی خوب -
خواهد شد دشمنان بد کار
را خداوند توبیخ نمیدهد که
بتوانند ظلم روا دارند •

سنبله

بومعیت تانرا بایک توا زن
حفظ کنید در میان دو دعوا سعی
کنید قاضی عادل باشید اگر
نمیتوانید کس را راحت نکند ارباب
خداص از رنجاندن اوهرهیسز
کنید •

میزان

اگر اراده داشته باشید و تصمیم
بگیرید میتوانید بر بسیاری
از مشکلات پیروز شوید • مشکلات
اقتصادی تانرا با پشتکار و زحمت
اند میتوانید حل کنید • به
نامه های دوستان جواب بدهید •
هید •

عقرب

با قاطعیت و داینگه ایسا
سخت گیری زیاد زنده گسی
را سخت می سازد • سخاوت
داشته باشید دنیا و نعمت
های خداوند خیلی زیاد است
به همه ببرید •

حوت

زحمت زیاد نور است اما
این همه تلا و جمع کردن مال
و زور نمیتواند شما را خوش
رانرا هم سازد همانقدر که رفیع
رورث شود بهتر است •

دلو

آینه را تمیز کرده ایستد
بدست من آورید و سزوست
شما و ایستد به آنست که تا کدام
میدرد توانایی پیدا بویض و تحلیل
را دارید • اگر بتوانید زنده گی
را در دست خود بگیرید نه خود
را بدست زنده گی بسپارید •

جدی

مشروط بودن در زنده گی
دوستانه تحمل شما را برود -
ستان مشکل می سازد • اگر
قادر هستید میتوانید به یک
سفر کوتاه مدت بروید صحت تان
خیلی خوب خواهد ماند •

حمل

همان واقع میشود که خدا
میخواهد • اگر همه چیز به کام
انسانها می بود حالا ظلم خانه
بشریت را ویران کرده بود •
در عشق پاتن خوب دارید •
نوش کنید برای آینده تان
هم فکر کنید •

تور

زنده گی را امیدهای بزرگ
زیبا میسازد • انسان توانا
میتواند خیال ها و رویاها عالی
برای زنده گی کردن داشته
باشد و آنرا تحقق نیز بدهد • به
زودی عشقی سر راه تان قرار
مگیرد •

جوزا

موقعی که دوست دارید
خوش باشید و از زنج دور باشید
کوشش کنید آنرا بدست بیاورید
انسان غایب باید شماست
داشته باشید • برای اطرافیان
تان نامه مهربان بنویسید •

سرطان

نسبت به اطرافیان تان کم
مهربان توجه نیا کنید به زودی
خوشبختی به سوی شما روی می
آورد • یک دوست واقعی یک
شروت بزرگ است آنرا داشته باشید
شاید اما آنرا رایگان مصرف نکنید •

قوس

اگر احسان می کنید کسی
نسبت به دوست تان بی اعتماد
شده اید کینه او را در دل نگیرید
بلکه با او سردی تانرا بکشاید
و کله هایتان را مطن سازید •
کریه دیدار شما خواهد آمد •



پامیر رستوران

باغذاهای لذیذ آماده پذیرا از شما

آیا میدانید مرکز و بهترین موقعیت شهر مازدر کجاست؟ حتماً با ما میگویید
پل باغ عمومی، آیا میدانید رستوران پامیر در کجا موقعیت
دارد؟ در بهترین موقعیت کابل در پل باغ عمومی.



همشهریان عزیز محافل عروسی و شیرینی خوری
محافل خوشی و دعوت‌های تازادر پامیر
رستوران برگزار نمایند و به زمینت محفل

تان بیافزایید وقت را قبل ریزف کنید

آریان ویدئو

آریان ویدئو از شماست و در خدمت شماست.

آریان ویدئو محافل خوشی شما را با شرایط سهل فلبرداری مینماید.

شماره تلفون (۲۳۵۴۷)

مللی
DS
350
220
v41n6

استورانت فروشگاه بزرگ افغان
هرچاپشت از شما پذیرایی می کند
از ساعت ۱۱ تا ۱ ظهر



فروشگاه بزرگ افغان

در منازل مختلف فروشگاه بزرگ افغان از ایشیا و سیال ساخت وطن
داموال توريدی ضروریات تان را انتخاب کنید .

قیمت یکصد افغانی
چاپ مطبوعه دولتی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**